چه كنيم؟

27 مرداد 1395

اين گفتگوي مفصل در قالب 30 قسمت به صورت پست وبلاگي در اين نشاني منتشر شده است: <http://rastan.parsiblog.com/Posts/502>

دوستي طلبه  
از شهري غير قم  
ايميلي و گفتگويي  
حرف‌هايي كه شايد مفيد باشد براي‌مان، شايد!

دو سئوال داشتم:  
1. در موردوضعيت امروز حوزه، دانشگاه، نهادهاي اجرائي و فضاي عمومي جامعه؛  
به نظر شما در زماني كه ما نتوانسته ايم راه كارهاي اداره ي مطلوب هر كدام از اين بخش ها را بريزيم، بايد چه كنيم؟  
در نوشته هاي قبلي شما با استفاده از تمثيل استاد، در مورد ساختن پي سه شهرك علمي و نه حتي كف آن فرموديد: نبايد مردم را از خانه هاشان بيرون برد.  
يادم هست كه فرموديد بايد بر آن توليدات استاد اضافه كنيم.  
اما تا آن زمان چه؟  
2. در مورد سازمان مديريت و برنامه و توسعه ي غربي شما تحقيقات و يا ....داريد؟  
  
وقتي كه جنگ آغاز شد  
جنگ تحميلي  
دفاع مقدس  
خب يك عده بايد مي‌‌‌‌رفتند خط مقدم  
بايد دست به اسلحه مي‌‌‌‌بردند  
ولي كدام اسلحه؟  
اسلحه‌‌‌‌هاي سبكي كه در اختيار داشتند  
پس موشك و تانك و توپ چه؟  
قطعاً يك عده‌‌‌‌اي در وزارت دفاع مشغول توليد بايد مي‌‌‌‌شدند  
  
چند سال گذشت؟  
ده سال؟  
بيست سال؟  
امروز ما موشك‌‌‌‌هاي شهاب را داريم  
موشك‌‌‌‌هاي بالستيك  
كه تا اسرائيل هم مي‌‌‌‌رسد  
خودمان تانك هم توليد كرديم  
و حالا ديگر مجبور نيستيم از روسيه اس سيصد بخريم مثلاً  
  
آيا درست بود كه در اين بيست يا سي سال  
دوستان‌‌‌‌مان را در نظام اجرا  
توبيخ كنيم كه چرا از روسيه و كشورهاي ديگر سلاح خريداري مي‌‌‌‌كنيد؟  
اما امروز مي‌‌‌‌توانيم توبيخ كنيم  
اگر بار ديگر بودجه مملكت را خرج خريد سلاح كنند!  
  
سخن آقاي احمد توكلي بسيار جالب بود به نظر بنده  
ايشان در مصاحبه‌‌‌‌اي چند وقت پيش  
فرمودند كه: من به دنبال مدل اقتصاد اسلامي هستم  
ولي فعلاً هيچ مدلي ندارم كه ارائه كنم  
اما يك راه حل موقت دارم  
مدل‌‌‌‌هاي غربي را بررسي كرده‌‌‌‌ام  
يكي از مدل‌‌‌‌هايي كه كمترين مخالفت و ضديت را با اسلام دارد  
و نزديك‌‌‌‌تر به عدالت به نظر مي‌‌‌‌رسد انتخاب كرده‌‌‌‌ام  
معتقدم فعلاً بايد از آن مدل استفاده كنيم!  
  
جامعه متشكل از آحاد است  
افراد زياد و بسيار  
تفاوت جامعه با فرد در همين است  
فقه فردي هم از همين رو با فقه حكومتي متفاوت شده  
در فقه فردي تكليف متوجه فردي‌‌‌‌ست  
كه در هر زمان تنها قادر به انجام يك فعل واحد است  
يا صلاة  
يا انقاذ غريق  
اما در فقه حكومتي مكلف جامعه است  
فقه حكومتي درصدد بيان احكام افعال متعدد براي افراد متكثّر است  
در حكومت مي‌‌‌‌توانند عده‌‌‌‌اي اصلاً مستقلاً به انقاذ غريق مشغول باشند  
و عده‌‌‌‌اي نيز در مسجد مشغول عبادت  
در چنين فضايي لازم نيست همه در نظام اجرا قرار بگيرند  
گروهي بايد مديريت اجرايي را بر عهده داشته باشند  
گروهي در نظامات غربي و شرقي به دنبال نزديك‌‌‌‌ترين نظريات به اسلام  
مانند روشي كه امام(ره) در انتخاب گزينه «جمهوري» داشت  
و گروهي هم البته  
در سطوح بنيادين  
مشغول توليد تئوري و نظريه براي صد سال بعد  
شايد هم دويست سال  
مگر اقتصاد امروز ِ غرب محصول دست نامرئي آدام اسميت قرن 18 ميلادي نيست؟!  
300 سال پيش  
غرب مگر بيش از صد سال است كه دنيا را گرفته اين‌‌‌‌طور؟  
مگر ليبراليسم سياسي غرب محصول امثال جان استوارت ميل نيست  
با آن رساله آزادي شگفتش  
كه براي من عجيب بود وقتي كلمه قرآن را (Koran) در متن اصلي انگليسي آن مشاهده كردم!  
ميل مربوط به قرن 19 است  
دويست سال پيش  
  
غرض اين‌‌‌‌كه امور بنيادين زمان‌‌‌‌بر است  
چيزي كه نياز دارد نيروي انساني‌‌‌‌ست  
آدم‌‌‌‌هايي كه همه عمر خود را صرف نمايند  
و محصولات پژوهش و مطالعات خود را با دقت ثبت و ضبط كنند  
تا به نسل بعد تحويل دهند  
چند نسل بايد روي هم سوار شوند  
تا به دستاوردي قابل اتكا برسند  
چند سال طول كشيد تا سايه اخباري‌‌‌‌گري از ساحت تشيع كنار رود  
و علم اصول به جايگاه خود باز گردد؟!  
  
اما درباره سازمان مديريت  
البته كه غربي‌‌‌‌ست  
به قولي، همان اصل چهار ترومن است  
آقاي روغني زنجاني بيشترين اقامت را در اين سازمان داشته  
در نقش مديريت  
شما اگر يك نگاهي به ابتداي انقلاب بيافكنيد  
هر سال يك مدير عوض كرده است  
و جالب اين‌‌‌‌كه  
همه مديران آن تحصيل كرده خارج از كشور بوده‌‌‌‌اند  
هر كدام يك دكترا از يك كشور خارجي  
وقتي به روغني زنجاني رسيد  
ايشان با سه رئيس جمهور كار كرد  
خيلي زياد ماند بر سر اين سازمان  
اين مطلب نمي‌‌‌‌تواند اتفاقي باشد  
بعد از تعويض پشت به پشت هر چند ساله و چند ماهه مدير  
يك‌‌‌‌هو اين سازمان به چنين ثباتي برسد  
در هر صورت  
ايشان بعد از تبديل شدن سازمان به معاونت  
يك  مصاحبه‌‌‌‌اي كرد  
در آن مصاحبه به همين غربي بودن سازمان اشاره كرد  
به ادعاي غربي بودن آن  
همان مصاحبه‌‌‌‌اي كه انتقادهاي تندي عليه احمدي‌‌‌‌نژاد در آن هست  
مي‌‌‌‌گويد هميشه با كساني مواجه بوده كه سازمان را غربي پنداشته‌‌‌‌اند  
و ايشان مي‌‌‌‌گفت با آغوش باز با اين افراد برخورد كرده  
و گفته: گر تو بهتر مي‌‌‌‌زني، بستان بزن!  
اما هيچ كسي راهي نشانش نداده  
كه بهتر از روش‌‌‌‌هاي بين‌‌‌‌المللي،‌‌‌‌ يا همان غربي باشد  
  
تحقيقات مشخصي نكردم  
كه به محصولي منتهي شود  
ولي براي اطلاع خودم پي‌‌‌‌گيري كردم  
مدتي نيز فيلم‌‌‌‌هايي را از هاروارد اكستنشن ([http://www.extension.harvard.edu](https://www.extension.harvard.edu/)) گرفتم  
واحدي در تاپ‌‌‌‌ترين دانشگاه دنيا  
كه در سايت‌‌‌‌هاي رتبه‌‌‌‌بندي جهاني دانشگاه‌‌‌‌ها  
چند سال است رتبه يك را دارد  
اين دانشگاه يك بخش مجازي دارد  
به نام اكستنشن  
كه كلاس‌‌‌‌هاي رسمي دانشگاه را فيلم گرفته و روي اينترنت مي‌‌‌‌گذارند  
بخشي از اين فيلم‌‌‌‌ها رايگان است  
من هم بخش رايگان آن را كه درباره اقتصاد كلان بود گرفتم و ديدم  
چند وقتي هم هست كه با <http://www.coursera.org> آشنا هستم  
اين‌‌‌‌جا هم محلي است  
كه درس‌‌‌‌هاي مجازي دانشگاه‌‌‌‌هاي دنيا را ارائه مي‌‌‌‌كند  
بخشي از درس‌‌‌‌هاي اقتصاد را گرفتم  
بعضي را مشاهده كرده  
و البته مقداري هم مانده كه در فرصت مقتضي ببينم  
  
اقتصاد در غرب بارها و بارها متحول شده است  
اقتصاد كلاسيك اسميتي به بن‌‌‌‌بست خورد  
نئوكلاسيك‌‌‌‌ها آمدند  
و اصلاً پول را از «ابزار مبادله» تبديل كردند به «كالا»  
امروز پول يك كالا محسوب مي‌‌‌‌شود در غرب  
نئوكلاسيك‌‌‌‌ها هم چندين فرقه شده‌‌‌‌اند  
تا همين چند وقت پيش كينزين‌‌‌‌ها بودند  
امروز مانيتارين‌‌‌‌ها (Monetary)  
شايد فردا هم يك گروه ديگر قدرت را بگيرند  
سازمان مديريت ما چه مي‌‌‌‌كند؟!  
در به كار گيري همين روش‌‌‌‌هاي نوظهور غربي هم درمانده است  
وضع امروز كشور ما از نظر اقتصاد غربي دچار يك بحران استگفليشن (Stagflation) است  
بحراني عجيب  
كه برخلاف منحني فيليپس  
كه حاكي از نسبت عكس ميان «بي‌‌‌‌كاري» و «توّرم» است  
در اثر شوك ناشي از تحريم  
و افزايش ناگهاني نرخ‌‌‌‌ها  
هر دو عنصر «بي‌‌‌‌كاري» ناشي از «ركود» را با «تورم» جمع كرده است  
اين اتفاق در دهه‌‌‌‌هاي پيش در آمريكا روي داد  
و سبب كنار گذاشته‌‌‌‌شدن كينزين‌‌‌‌ها شد  
سازمان مديريت ما چه مي‌‌‌‌كند؟!  
بنده گمان مي‌‌‌‌كنم حتي اگر همين سازمان، غربي بود  
بهتر بود از وضعي كه الآن داريم  
يعني حتي غربي هم نيست!  
غرب رفت  
و اين سازمان همچنان در گذشته باقي مانده  
در گذشته غرب  
  
ما به اقتصاد اسلامي نيازمنديم  
چيزي كه نداريم  
و كسي هم مدعي نيست كه داريم  
ولي در ارائه راهكارهاي موقت هم دچار مشكل هستيم  
زيرا اشكال اصلي در سازوكار مديريت كشور است  
مشكلي در سازماندهي نيروهاي انساني  
كه اجازه نمي‌‌‌‌دهد نيروهاي «قادر» بالا بروند  
اين تصوّر يا شايد توهّم حقير است

و ادامه داد:

در مورد فعل حكومت نظر شما درست است كه چند كار باهم انجام شود.  
سئوال حقير متوجه فعل افرادي است كه امروز را بايد اداره كنند و نه افرادي كه بايد موشك هاي دور برد بسازند.  
و البته تفاوتي بين مثال موشك و فرهنگ قائل هستم.  
در مثال موشك غرض تامين ميشود، اما در فرهنگ جامعه بعيد ميدانم.  
به نظرم ميرسد هر روز كه ميگذرد،  
شايد هم هر ساعت  
ما داريم اسير و جانباز و شهيد ميدهيم  
و اين همه به دست نيروهاي خودي است.  
چون داريم با ابزار غربي ها كار ميكنيم.  
رسانه يكي از مهم ترين هاست.  
آموزش عالي و داني هم اضافه كنيد. و.....  
اين همه به علاوه ناكارآمدي  
استفاده از موقوفات، كاركرد تربيتي- تبليغي حوزه هاي علميه  
و.....  
جمله اي از استادحسيني خواندم:  
بعيد ميدانم دوري ما از اسلام بيش از يهود و نصاري باشد.  
يعني اگر بخواهيم، دفع افسد به فاسد كنيم، چه؟  
ضمن آنكه همان طور كه فرموديد:  
همه مشكلات امروز ما خلاء تئوري و نظريه نيست كه اگر قرار بود باشد،  
اول انقلاب  
اولي به مشكلات بود تا الان.  
اگر ما اين سخن را كه وضعيت موجود  
به قول فرهنگستاني ها  
نياز به دوران گذار دارد،  
و اين همه  
- گزينش در حال، طراحي دوران گذار، توليد فضاي مطلوب-  
بدون برنامه ي جامع اتفاق نمي افتد.  
بدون مديريت جامع اتفاق نمي افتد.  
نيروهاي انقلاب به دنبال چه باشند؟  
به نظر شما كسي يا جايي در حال حاضر دغدغه اين را دارد كه ما-همه جامعه- به كجا ميرود؟  
تا تقسيم كاري صورت گيرد.  
مثلا شبيه يك اتاق فكر كه رصد كند و كارها را نيز واگذار كند.  
  
جمله استاد حسيني(ره) خطاب به دفتر تبليغات است  
در همان جلسات مشهد  
ايشان توصيه مي‌‌‌‌فرمايد كه بياييد و پروژه‌‌‌‌هاي پژوهشي مشترك بگذاريم  
و شما حرف‌‌‌‌هاي ما را بشنويد  
و روي مطالب ما دقت علمي كنيد  
در كارگروه‌‌‌‌هاي علمي خودتان  
و بعد فرمودند شما به منابع علمي غربي‌‌‌‌ها كه يهود و نصاري هستند مراجعه  
مي‌‌‌‌كنيد  
و مطالب آن‌‌‌‌ها را مي‌‌‌‌خوانيد  
دوري ما از يهود و نصاري كه به اسلام بيشتر نيست  
يعني فرض كه ما حرف‌‌‌‌مان خيلي بد باشد  
از يهود و نصاري بدتر نيست  
پس حرف ما را هم بخوانيد و قضاوت كنيد  
و بعد بگوييد خوب است يا نه!  
  
لذا به نظر نمي‌‌‌‌رسد فرمايش ايشان اين باشد  
كه با ابزار فرهنگستان  
امروز به سراغ جامعه برويم  
  
اما نسبت به امروز  
اين‌‌‌‌كه چه مي‌‌‌‌شود كرد  
شايد دليل اين‌‌‌‌كه من هفت سال چشمم را بسته بودم  
و از همه مهم‌‌‌‌تر عقلم را  
و كلا فقط تبديل به تايپيست و ويرايستار و فهرست‌‌‌‌زن شده بودم  
دليلش همين بود  
شايد  
چون نمي‌‌‌‌خواستم درگير اين پرسش شوم  
چون يك نفر بود كه مدعي بود جواب اين پرسش را دارد  
چون يكي بود كه مي‌‌‌‌گفت امروز تكليف اين است  
چون مي‌‌‌‌خواستم از تكليفي كه بر دوش داشتم فرار كنم  
از تكليف ِ «تشخيص تكليف»!  
و عادت كردم  
عادت كرديم همه‌‌‌‌مان كه تكليف را بهمان بگويند  
و ما فقط انجام دهيم  
و نفهميم اصلاً كه آيا واقعاً تكليف اين است يا خير  
و چقدر خوشحال بودم آن‌‌‌‌وقت‌‌‌‌ها  
و چقدر راحت  
هر چقدر هم كه سخت مي‌‌‌‌گذشت، شانه‌‌‌‌هايم آرام بود  
زيرا مي‌‌‌‌گفتم حجّت بر فلاني تمام مي‌‌‌‌شود  
و بر من، فقط با كلام او  
وقتي مي‌‌‌‌گويد امروز بايد برويم و با معاون رئيس جمهور جلسه بگذاريم  
و او را وادار كنيم واردات را كنترل كند  
و افزايش تعرفه‌‌‌‌هاي گمركي يا تحريم ورود بعضي كالاها  
امروز راه حل مشكلات نظام است  
اصلاً ديگر فكر نمي‌‌‌‌كردم درست مي‌‌‌‌گويد يا خير  
خيالم راحت بود كه حتماً حجيتش را تمام كرده است  
  
اما وقتي فهميدم حجّت تمام نكرده پيش مي‌‌‌‌رود  
وقتي حجّت از دست رفت  
كار سخت مي‌‌‌‌شود  
درست وقتي كه مي‌‌‌‌فهمد اين مطلب را  
اين‌‌‌‌كه «تشخيص تكليف» خودش يك تكليف است  
تكليف همه آدم‌‌‌‌ها  
همه‌‌‌‌مان  
  
فرمايش شما كاملاً صائب است  
واقعاً امروز تكليف من چيست؟  
من كه با صحبت‌‌‌‌هاي آسيدمنيرالدين اندكي آشنايي دارم  
چه تكليفي دارم؟  
اصلاً دوران گذار چيست؟  
در دوران گذار تكليف چيست؟  
ما بايد امروز چه كنيم؟  
آيا برويم سراغ مسئولين نظام و آن‌‌‌‌ها را تحريك كنيم كه كاري كنند؟  
چه كاري كنند؟  
به روش‌‌‌‌هاي اسلامي عمل كنند؟  
كدام روش‌‌‌‌ها؟  
برويم و اتاق فكر تأسيس كنيم؟  
اين‌‌‌‌همه نهاد پژوهشي در كشور اتاق فكر دارند  
مگر در اتاق‌‌‌‌هاي فكرشان اتفاق مهمي مي‌‌‌‌افتد؟  
از كجا معلوم در اتاق فكر ما بيافتد؟  
  
اگر شما راه‌‌‌‌حلي يافتيد مرا هم مطلع سازيد  
البته نه از روش استخاره  
تشكر

و بعد:

منظورتون از راه استخاره چي بود؟  
به نظرتون اصلا اين سئوالات درسته؟  
تا در پي جواب بگرديم.  
در مورد اتاق فكر هم آري.  
يه چيزي بدست آوردم كه هنوز كاملا مطمئن نيستم  
اگر اتاق فكري جدا از بالا ترين نهاد اداره كننده تشكيل شود، فقط محكوم به فكر كردن است ولا غير.  
يعني بايد اهرم اعمال قدرت(فكر) داشته باشد.  
كه البته همه جا مدعي هستند كه دارند.  
  
مطايبه بود  
اين‌‌‌‌كه عرض كردم  
به غير راه استخاره!  
يعني اگر راه حلي را به روشي علمي يافتيد  
روشي منطقي  
روشي هماهنگ با داشته‌‌‌‌هاي‌‌‌‌مان  
نه ناهماهنگ با تمام تلاش‌‌‌‌هاي گذشتگان‌‌‌‌مان  
بفرماييد تا بنده هم استفاده كنم!  
  
اين سؤالات قطعاً درست است  
دغدغه بنده هم هست  
بوده است از ابتدا  
اصلاً اگر نبود، مگر مسير صاف و مستقيم حوزه را رها مي‌‌‌‌كردم  
مسير هموار و كاملاً همگاني  
و به چالش انديشه‌‌‌‌هاي متفاوت گرفتار مي‌‌‌‌شدم؟  
امام (ره) انقلاب كرد  
جامعه دگرگون شد  
به حدّي كه فهم عوام از خواص فزوني گرفت  
عوام پيش تاختند  
و بعضي خواص جا ماندند  
اين را كه يقين داريم  
اين‌‌‌‌كه نظام در آستانه يك تحوّل بزرگ است  
اين‌‌‌‌كه سال‌‌‌‌هاست همه‌‌‌‌مان منتظر اين تحوّل هستيم  
اين‌‌‌‌كه قرار بود زندگي ما اسلامي شود  
سبك زندگي  
نشد اما  
هيچ‌‌‌‌كسي ترديد ندارد كه نشد  
پس اين سؤالات بي‌‌‌‌ترديد درست است  
بحث در شيوه رسيدن به جواب است  
  
قديم‌‌‌‌ترها راحت بودم  
جواب را گذاشته بودم بر عهده ديگران  
مانند كوهنورد آماتور  
طناب را مي‌‌‌‌گيرد و دنبال مي‌‌‌‌كند  
راه را ديگري انتخاب كرده  
ميخ‌‌‌‌ها را كوبيده  
طناب را هم آويزان كرده  
تنها زحمتي كه مي‌‌‌‌كشي بالا رفتن است  
  
اما وقتي متوجه نادرستي مسير مي‌‌‌‌شوي  
باز هم مشكلي نيست  
زيرا يكي از راه‌‌‌‌هاي موجود را برمي‌‌‌‌گزيني  
طناب‌‌‌‌هاي زيادي كه آويزان است  
طناب درس خارج را مي‌‌‌‌بيني كه به كجا مي‌‌‌‌رود  
طناب فرهنگستان را مي‌‌‌‌گيري  
تا اين‌‌‌‌جا هم باز بحث انتخاب است  
اين‌‌‌‌كه كدام طناب را برگزيني  
و در چه زماني مسير را تغيير داده  
بهتر را انتخاب كني  
  
سختي كار درست در مرحله بعد است  
وقتي بفهمي كه همه اين طناب‌‌‌‌ها كه مي‌‌‌‌بيني  
هيچكدام به راهي درست نمي‌‌‌‌روند  
اين‌‌‌‌جا آدم خلأ امام معصوم(ع) را درك مي‌‌‌‌كند  
تازه مي‌‌‌‌فهمد كه غيبت يعني چه  
غيبت و نبودن حجّت در ميان مردم  
عدم دسترسي مستقيم به حضرت(عج)  
اين‌‌‌‌كه طنابي ديگر نيست  
دو مشكل روي مي‌‌‌‌دهد؛  
نه مسير معلوم است  
زيرا قرار است مسيري را انتخاب كني كه طنابي آن را ترسيم نكرده  
نه ياري‌‌‌‌گري  
طنابي اصلاً در كار نيست  
طناب را تو بايد بياندازي  
ميخ را تو بايد بكوبي  
اين‌‌‌‌جا اصل قصه تغيير مي‌‌‌‌كند  
«تشخيص تكليف» مي‌‌‌‌شود خودش تكليف  
اين‌‌‌‌جاست كه خدا بايد كمك كند  
بايد جهت را بگيري  
اين‌‌‌‌كه قرار است به قله برسي  
سفت و محكم همت كني  
و خدا كمك كند  
تا كم‌‌‌‌كم مسيري را بشود پيدا كرد  
ميخ‌‌‌‌ها را كوبيد  
و طناب را انداخت  
بعدي‌‌‌‌ها قرار است از همين مسير بالا بيايند  
آويزان بر طناب تو  
اگر البته مسير تو درست‌‌‌‌تر باشد  
حكايت اگر چنين شود كار سخت مي‌‌‌‌شود  
  
غرض اين‌‌‌‌كه شما اگر دنبال آن برادر نرويد  
دنبال كه مي‌‌‌‌خواهيد برويد؟  
دنبال آن يكي آقا نرويد  
دنبال كه مي‌‌‌‌رويد؟  
راه‌‌‌‌ها مگر چند تا هستند؟  
دانشگاه مي‌‌‌‌رويد؟  
حوزه را تا انتها بر سبيل اجتهاد؟  
درس خارج مي‌‌‌‌رويد؟  
در مراكز حاشيه حوزه داخل مي‌‌‌‌شويد؟  
تخصصي كلام؟  
تخصصي فقه؟  
تخصصي فلسفه؟  
به فرهنگستان مي‌‌‌‌رويد؟  
بالاخره طناب‌‌‌‌ها همين‌‌‌‌ها هستند  
طناب‌‌‌‌هايي كه به جهت الهي مي‌‌‌‌روند  
و مي‌‌‌‌توانند انقلاب را نجات دهند  
كه از غرب نمي‌‌‌‌آيند  
بايد در همين ايران باشند  
مركز ديني ايران هم مگر غير از همين حوزه‌‌‌‌هاست؟!  
  
حديث نفس كردم  
اين‌‌‌‌ها حرف‌‌‌‌هايي‌‌‌‌ست كه مرا هم مشغول داشته  
اگر هيچكدام از طناب‌‌‌‌ها را حجّت ندانم  
بايد دست به ميخ شوم  
چكش بردارم  
بايد طناب بر شانه افكنم  
و اين كوه را گز كنم تا قله  
آيا مي‌‌‌‌توانم؟!  
  
اين فرمايش شما كه طرح تأسيس يك اتاق فكر است  
در بالاترين نهاد اداره‌‌‌‌كننده كشور  
اگر چنين چيزي تأسيس شود  
آن را بالاترين آدم‌‌‌‌هاي كشور پر مي‌‌‌‌كنند  
تصور مي‌‌‌‌فرماييد جايي به شما مي‌‌‌‌دهند؟!  
اگر راهي داريد كه چنين اتاق فكري تأسيس كنيد  
و جاي خود را در آن محكم نماييد  
تا با طرح شما تا پايان پيش روند  
نعم المطلوب  
طوبي لكم و حسن مآب  
چه نيك انديشه‌‌‌‌اي  
و چه نيك ترفندي  
ولي زعم بنده جز اين است  
اهرم‌‌‌‌هاي قدرت در كشور ما  
به نحوي توزيع مي‌‌‌‌شود  
كه مبتني بر...  
گسترش نيروي انساني به گونه‌‌‌‌اي نيست كه نخبه‌‌‌‌گرا باشد  
بايد راهي ديگر جست  
  
اگر بتوان كار كرد  
در كنار هم و در جهت واحد  
خيلي هم خوب  
ولي با هم كار كردن  
نياز به هم‌‌‌‌فكري دارد  
نمي‌‌‌‌شود يكي فكر كند و ديگران كار!  
بدون هم‌‌‌‌دلي و هم‌‌‌‌فكري و هم‌‌‌‌كاري پيش‌‌‌‌روي ميسّر نيست ظاهراً  
  
التماس دعا

و سپس:

پس واقعا اوضاع نا مناسب است.  
فكر ميكنم. اين سخنان آن زمان كه امام پيشنهاد قيام، انقلاب و... را به علما ميداد،  
دائما توسط ايشان- علما را ميگويم- تكرار ميشد.  
مثلا خاطره اي كه آقا از علامه طباطبايي نقل ميكنند. و...  
اما امام بزرگوار به نحوي ديگر عمل كردند.  
ايشان در قيد اين تحليل ها نماندند.  
نميدانم موافق هستيد يا خير؟  
شما فكر نميكنيد امام راحل به گونه اي ديگر مسئله را تحليل و سپس حل كردند؟  
شايد اگر ما هم با منطقي مانند او بيانديشيم،  
بتوانيم اين موانعي كه شما بهتر از بنده ميدانيد را پشت سر بگذاريم.  
آيا موافقيد؟  
البته بنده توصيفي از منطق امام ندارم.  
  
آن‌‌‌‌چه من از امام (ره) ياد گرفتم  
فارغ از حرف‌‌‌‌هاي ديگران  
ساير تحليل‌‌‌‌ها  
خيلي سخن‌‌‌‌ها كه تا به حال به گوشم خورده  
  
كتاب كشف الاسرار را خواندم  
خاطراتي كه از امام نقل شده  
من اين را فهميدم  
امام با ترسي در حوزه مواجه بود  
ترسي بازمانده از دوران آخوند خراساني  
فتواي آخوند را درباره شيخ فضل‌‌‌‌الله ببينيد  
هر دو هم شاگرد ميرزاي شيرازي  
درگيري آخوند با صاحب عروه را مشاهده كنيد  
اين‌‌‌‌ها امثال مرحوم بروجردي و بازماندگان ثلاث آيت‌‌‌‌الله مؤسس را  
نگران كرده بود  
اين‌‌‌‌كه قادر نيستند به هماهنگي دست يابند  
و نتيجه ورودشان به عرصه حكومت  
سبب ناهماهنگي اجتماعي مي‌‌‌‌شود  
نه هماهنگي  
  
همه‌‌‌‌شان اما اين را مي‌‌‌‌دانستند  
كه نخبه هستند  
كه خواص هستند  
كه مردم به حرف‌‌‌‌شان قيام مي‌‌‌‌كنند  
ولي مي‌‌‌‌دانستند كه خواص ديگري هم هستند  
و قادر نيستند خود را با آن خواص ديگر هماهنگ كنند  
پس ناهماهنگي رخ خواهد داد  
  
شما يك مطالعه اجمالي بفرماييد  
ببينيد قدرت يافتن انگليسي‌‌‌‌ها بيشتر نتيجه چيست؟  
ناداني شاه قاجار  
يا عدم هماهنگي صاحب كفايه با صاحب عروه؟  
جامعه شيعه را دوپاره كردند  
و همه را به حلقوم استكبار ريختند  
آيا به عمد اين‌‌‌‌‌‌‌‌كار را كردند؟  
قطعاً خير  
  
امام صبر كرد  
نكرد؟  
چرا؟  
امام رمز كار را دريافت  
اين فهم من است از امام  
امام صبر كرد تا شيخوخيت زعيم وقت حوزه پايان يابد  
به سراغ تك‌‌‌‌تك بزرگان رفت  
مثل آخوند يا سيد يزدي بي‌‌‌‌گدار به آب نزد  
رفت پيش حكيم و گفت تو قيام كن من پشت تو هستم  
پيش تك‌‌‌‌تك علماي بزرگ رفت  
در جهت هماهنگي خواص گام برداشت  
نه مثل سيدجمال به سراغ دربار شاهان رفت  
و نه چون شيخ فضل‌‌‌‌الله خود را به فهم عمومي مردم سپرد  
و با لايحه و بيانيه دادن عليه «آزادي» خود را بد نام كرد  
كاري كه شيخ نوري كرد  
و نه مانند مدرس و پيروان سيدنورالدين شيرازي  
خود را به چارچوب دموكراسي و پارلمانتاريسم محدود كرد  
و به كادر مجلس اكتفا نمود  
حتي به مطبوعات هم پناه نبرد  
تا چون شريعتمداري و تا حدّي بروجردي  
به دارالتبليغ ساختن و چند نشريه مثل مكتب اسلام درست كردن راضي شود  
كه مثلاً جامعه را فرهنگ‌‌‌‌سازي نمايد  
امام تجربه همه آنان را داشت  
زندگي همه‌شان را مطالعه كرد و بررسي  
و طرحي نو در انداخت  
  
امام به گمان من صداقت را مبناي قيام قرار داد  
و با تمام علما و خواص صادقانه رفتار كرد  
امام مثل موسي صدر در لبنان  
اعتماد خواص را جلب كرد  
تا حدي كه نهضت آزادي و ملّي‌مذهبي‌‌‌‌ها و پاره‌‌‌‌اي لائيك و كمونيست هم به او اعتماد كردند  
و عليه استبداد متحد وي شدند  
  
ولي امام براي رسيدن به اين همگرايي ميان خواص  
سال‌‌‌‌ها صبر كرد  
اين صبوري از درون،‌‌‌‌ اسباب «اعتبار» او شد  
استادي از حوزه علميه  
عالم و دانشمندي فرهيخته  
ريش و محاسني سفيد  
ايماني راسخ و اعتقادي استوار  
اخلاقي پايدار و مناسب براي رهبري  
از بيرون نيز  
همين صبوري براي او «اعتماد» ساخت  
ابتداي هر تلاشي  
اطرافيان ترديد در هواي نفس فرد مي‌‌‌‌كنند  
ولي با گذشت زمان  
سير حركت ثابت مي‌‌‌‌كند كه صداقت‌‌‌‌مبناست  
يا بر اساس ريا  
  
امام وقتي خيالش از خواص راحت شد قيام كرد  
وقتي دانست حكيم چگونه رفتار خواهد كرد  
وقتي از سكوت مرحوم خويي مطمئن شد  
وقتي دانست مراجع قم موضعي خلاف وي نخواهند گرفت  
  
آن بخش از حوزه كه روبه‌‌‌‌روي امام ايستاد  
عددي نبود  
پاره‌‌‌‌اي اساتيد سطح پايين  
شما يكي از مراجع بزرگ را نمي‌‌‌‌بينيد كه با امام مخالفت آشكار كند  
شيخ مرتضي و برادرش  
پسران آيت‌‌‌‌الله مؤسس بودند  
صاحب نام و قدرت  
آقاي خوانساري  
و شايد بسياري ديگر كه با امام همراه نشدند  
حكومت اسلامي به اين معنا را در دوران غيبت نپذيرفتند  
ولي پرچم مخالفت برنيافراشتند  
امام سنگر آن‌‌‌‌ها را خالي كرده بود  
با تواضعي كه نسبت به آن‌‌‌‌ها به خرج داده  
و اعتمادي كه در طي سال‌‌‌‌ها جلب نموده بود  
  
امام سنگر خواص را كه فتح كرد  
از سكوت آنان كه مطمئن شد  
به سراغ مردم رفت  
اگر يكي از اين خواص بزرگ  
نه آن نوچه‌‌‌‌هاي كم‌‌‌‌ارزشي كه خواستند سروصدا كنند،‌‌‌‌ ولي هضم شدند  
اگر يكي از اين بزرگان  
عليه امام حرف صريحي مي‌‌‌‌زد  
يا مانند فتوايي كه آخوند خراساني عليه شيخ داد  
و شيخ فضل‌‌‌‌الله را رسماً «مفسد» ناميد  
اگر مثلاً خويي يا حكيم چنين مطلبي عليه امام مي‌‌‌‌گفت  
كار امام تمام بود  
نبود؟  
انقلاب مسير مشروطه را مي‌‌‌‌رفت  
نمي‌‌‌‌رفت؟  
  
امام سنگر خواص را خالي كرد  
آن‌‌‌‌ها را موافق  
يا مخالف آرام و ساكت نمود  
با اتمام حجّت  
زيرا اول با آنان اتمام حجّت كرد  
و به آن‌‌‌‌ها فهماند به دنبال دنياي خود نيست  
  
بعد به سراغ مردم رفت  
مردم عوام  
مردمي كه دغدغه‌‌‌‌هايي داشتند  
دغدغه دين  
و البته دغدغه آزادي از استكبار شاهي  
و امپريالسيم غرب  
  
حالا وقت اين بود كه مردم را آگاه كند  
سفت و سخت  
يك موضع واحد گرفت  
و آن‌‌‌‌قدر بر آن پاي فشرد  
تا ابتدا سطوح آگاه جامعه  
خواصّ  
مانند مبلغين و طلبه‌‌‌‌ها و منبري‌‌‌‌ها و دانشگاهي‌‌‌‌ها و اساتيد آگاه شدند  
و سپس مردم  
فرهنگ را تغيير داد  
الفاظ و كلمات جديد وارد جامعه كرد  
و توانست به «هماهنگي» دست يابد  
و اين خيلي مهم است  
با اين «هماهنگي» توانست انقلاب كند  
هماهنگي يعني «سيل»  
وقتي همه قطره‌‌‌‌ها به يك جهت حركت نمايند  
  
آسيدمنيرالدين هم به شدت قائل به ضرورت هماهنگي‌‌‌‌ست  
در همان سخنراني مشهد  
ايشان تصريح دارد به روش و شيوه ادامه راه فرهنگستان  
و دستيابي به انقلاب فرهنگي  
ايشان به شدت بر اين جمله تأكيد دارند:  
«اگر نتوانستي هماهنگ‌‌‌‌كننده باشي، نبايد ناهماهنگي ايجاد كني»  
  
سؤال مهم پيش‌‌‌‌روي ما اين است  
امروز يا هر روز ديگر  
اگر امروز فرهنگ نظام را به چالش بكشيم  
دولت را با نسخه‌‌‌‌هاي «استخاره‌‌‌‌اي» و «تخميني» خود به تغيير جهت واداريم  
چقدر قادر به هماهنگي جامعه خواهيم شد  
من مثلاً  
اگر خودم شروع كنم به منبر رفتن  
مثل آن برادر  
مثل آن يكي برادر  
مثل خيلي از برادران ديگر  
و جامعه را متشنج كنم  
چقدر مي‌‌‌‌توانم هماهنگي را به دست آورم؟  
آن برادر عزيزم چند دانشگاه در كشور رفت و سخنراني‌‌‌‌هاي كوبنده كرد  
همان اوايلي هم بود كه به فرهنگستان رفت و آمدي داشت  
يكي از مبلغين از فلان شهرستان  
از فلان دانشگاه در كرمان  
با من تماس گرفته بود  
مثلاً به عنوان فردي از فرهنگستان كه در اينترنت خيلي تابلوست  
سايت دارد و وبلاگ و رسماً از آسيدمنيرالدين نام مي‌‌‌‌برد  
شكايت:  
فلان آقا آمده در ذهن دانشجويان شبهه وارد كرده  
بعد هم گفته جوابش در فرهنگستان است و رفته!  
به من مي‌‌‌‌گفت: اين درست است؟! انصاف است؟  
  
خب اين بر هم زدن هماهنگي‌‌‌‌ست  
فراموش نكنيم  
اگر نمي‌‌‌‌توانيم هماهنگ‌‌‌‌كننده باشيم  
نبايد ناهماهنگي ايجاد كنيم  
حتي اگر ما برويم و نمانيم و انقلاب فرهنگي را نبينيم  
ناهماهنگي فقط يك جا جايز است  
وقتي دولت جور بر سر كار است  
قيام كني تا در اوج تشنج شهيد شوي  
تا «پيام» باقي بماند  
و ناهماهنگي نظام جور با جهت الهي را به رخ كشد  
  
اما وقتي نظام اسلامي بر سر كار است...  
گمان مي‌‌‌‌كنيد علامه مجلسي كم آدمي بوده است  
كم صاحب فضل و علم  
كم دانشمند  
چرا نصف يك صفحه از كتاب خود را  
مرآةالعقول  
آغاز كتاب  
چه تمجيدها و توصيفات شگفتي از يك شاه مي‌‌‌‌كند؟!  
آيا اين‌‌‌‌ها از سر هواي نفس است؟  
مي‌‌‌‌شود اين را به مجلسي نسبت داد؟  
يا اين‌‌‌‌ها از باب «هماهنگي اسلام» است  
جهت اصلي اين است  
كه اسلام «بماند»  
و اين ماندن نيازمند «هماهنگي»ست  
و هر تحوّل و تغيير مقياسي  
نبايد با تشنج و ايجاد ناهماهنگي صورت پذيرد  
  
اين مطلب كار را دشوار مي‌‌‌‌كند  
كه خار در چشم و تيغ در گلوي حضرت امير(ع) مي‌‌‌‌شود  
من گمان نمي‌‌‌‌كنم با استناد به خط امام(ره)  
و تشبيه كردن آدم‌‌‌‌هاي اين زمانه به مخالفان او  
به سادگي بشود كشور را خط‌‌‌‌كشي كرد  
و هماهنگي فعلي نظام را  
كه در پناه هدايت رهبري پايدار و برقرار مانده  
نفي كرد و شكست  
  
موفق باشيد

و يك روز ديگر:

منظور بنده از منطق امام لزوما آن صلابت و روحيه مبارزاتي امام عزيز نبود،  
كه شما اين گونه برداشت كرديد كه ممكن است تصميم به برهم زدن هماهنگي جامعه بگيريم.  
گرچه واقعا امروز در جامعه ما هماهنگي وجود دارد؟  
به قول مولي: اجتمعوا علي الفرقه.  
اما اصل فرمايش شما درست است.  
منظور بنده از منطق امام راحل، نوع رفتار ايشان براي حل مسائل است.  
في المثل:  
همين بحثي كه شما فرموديد، به نظر حقير اگر بدون ديدن اين روش امام  
به عالمي در حد مرجعيت يا اجتهاد بگوييم در چنين شرايطي چه كنيم؟  
شرايط امام را عرض ميكنم.  
ايشان يا توصيه ميكنند كه كاري نكنيد، چون نميشود اجماع ايجاد كرد.  
يا اينكه توصيه به بحث علمي اعم از مناظره، مكاتبه، مباحثه و... ميكنند.  
شما نظر ديگري داريد؟  
اما همان طور كه فرموديد: امام عظيم الشان به نحو ديگري عمل كردند.  
كه به قول يكي از دوستانم  
ايشان مبتني بر عقل عمل تصميم ميگرفتند، حتي صحبت ميكردند و نه عقل نظر.  
حال مسئله اي كه حقير عرض كردم  
اين است كه با اين منطق امام در شرايط كنوني چه بايد كرد؟  
به تعبير شايد كليشه اي:  
اگر امام جاي ما در اين زمان بود، چه ميكرد؟  
يا چه پيشنهادي به ما ميكرد؟  
  
براي من با اين اطلاعات اندك  
و تجربه ناچيزي كه دارم  
سخت است پاسخ به اين پرسش  
اين‌‌‌‌كه بگويم اگر امام راحل (ره) تشريف داشتند چه مي‌‌‌‌كردند  
اما يك مطلبي هم هست  
اگر حتي بدانيم به يقين  
كه امام در صورت بودن حضرت‌‌‌‌شان چه مي‌‌‌‌كردند  
باز هم تكليف ما را نمي‌‌‌‌تواند روشن كند  
به دو دليل:  
  
1. اين‌‌‌‌كه ما جايگاه امام را نداريم  
و اعتبار آن بزرگوار را  
نه سابقه چنين انقلابي در ما هست  
و نه چنان اعتباري كه به تدريج و مرور زمان حاصل شده  
و نه مقام و منزلت ايشان در حوزه علميه  
  
2. حتي اگر آن خصوصيات را هم داشتيم  
همين كه امروز امام تشريف ندارند  
شرايط متفاوت است  
حتي اگر خود ايشان را تصوّر نماييم  
با همان صلابت و همان باورها و همان قدرت ايمان  
اگر امروز ايشان در چهره‌‌‌‌اي ديگر حاضر مي‌‌‌‌شدند  
مثلاً با نامي ديگر و عنواني متفاوت  
همين‌‌‌‌كه انقلاب به مرحله‌‌‌‌اي ديگر منتقل شده  
آيا خود ايشان همان نسخه‌‌‌‌هاي قبل را تجويز مي‌‌‌‌فرمودند؟  
  
استاد حسيني هدايت جامعه را به روش عرفا و اساتيد اخلاق تشبيه مي‌‌‌‌كنند  
ايشان كار اجتماعي را نوعي «نسخه دادن» مي‌‌‌‌داند  
نسخه بايد متناسب با شرايط بيمار باشد  
  
از اين رو،  
آن‌‌‌‌چه به عقل كوچك من مي‌‌‌‌رسد  
اين است كه ما از رفتار امام نمي‌‌‌‌توانيم الگو بگيريم  
بلكه ما از «اصول حاكم» بر رفتار ايشان بايد الگو بگيريم  
يعني بايد ابتدا رفتار ايشان را تحليل كنيم  
در شرايط مختلف  
تا بتوانيم اصولي كه ايشان بر مبناي آن رفتار خود را نظم مي‌‌‌‌دادند بيابيم  
و سپس با آن اصول  
رفتار مناسب براي شرايط حاضر را محك بزنيم  
البته با لحاظ اين احتمال  
كه همين اصول حاكم بر رفتار ايشان نيز ممكن است در شرايط متفاوت اندكي مختلف شوند  
  
استاد حسيني (ره) قواعدي را براي برنامه‌‌‌‌ريزي نظام اجتماعي پيشنهاد كرده‌‌‌‌اند  
شايد بشود «جدول مدل برنامه» ايشان را چنين چيزي دانست  
ابزاري براي توليد نسخه در هر عصر  
  
آيا شما پيشنهادي تحليلي از اصول حاكم بر تصميم‌‌‌‌گيري‌‌‌‌هاي حضرت امام(ره) داريد؟  
اگر بتوانيم يك چنين فهرستي تهيه كنيم  
كه اصول و قواعد تصميم‌‌‌‌‌گيري ايشان را نشان دهد  
توانسته‌‌‌‌ايم خط امام را بشناسيم  
و بر اساس همان اصول براي امروز راه حل پيدا كنيم  
به نظرم مقام معظم رهبري در اين مقوله عمل مي‌‌‌‌كنند  
يعني در بعضي فرمايشات‌‌‌‌شان گاهي كه به امام ارجاع مي‌‌‌‌دهند  
سعي دارند اين اصول را تبيين نموده  
و تصميمات خود را با آن توضيح دهند  
  
نظر شما چيست؟

. از كجا و چگونه بايد شروع كرد؟  
‌‌‌‌بنده تقريبا هم به همه مباحث علاقه دارم و هم نياز آن ها را احساس ميكنم.  
‌‌‌‌از علوم انساني مانند اقتصاد، جامعه شناسي، مديريت، روانشناسي و...  
‌‌‌‌تا علوم ديني مانند فقه، اصول، منطق، فلسفه و مخصوصا مباحث كلامي  
‌‌‌‌اينهمه را كنار تحول هاي لازم در اين عرصه ها  
‌‌‌‌و نيازهاي شديد جامعه به مجموعه اي منظم از همه آنها  
‌‌‌‌باعث شده به همه بپردازم و  
‌‌‌‌به هيچ كدام نپردازم.  
  
از دو منظر مي‌‌‌‌شود به پاسخ اين پرسش نگريست  
به نظر حقير؛  
نخست از منظر اهميت علوم  
و ديگر از منظر كاركردي  
  
اگر به سراغ طبقه‌‌‌‌بندي  علوم برويم  
آن دسته‌‌‌‌بندي كه استاد حسيني(ره) دارند  
«فلسفه منطق» را حاكم بر تمامي مباحث مي‌‌‌‌دانند  
طبيعي‌‌‌‌ست اگر اين علم در فرهنگستان  
زيربناي تمامي بحث‌‌‌‌هاي ديگر باشد  
ناگزير بايد متناطر با آن مطالعه داشت  
طبيعتاً آشنايي با نحله‌‌‌‌هاي فلسفي لازم است  
از مشائي و اشراقي گرفته  
تا حكمت متعاليه  
و نسبت به مكاتب غربي  
مطالعه فلسفه غرب نيز لازم است  
هگل و نيچه و هيوم و كانت و دكارت و راسل  
و حتي متأخرتر از آن‌‌‌‌ها  
و جديدي‌‌‌‌ها  
تافلر و هانتينگتون و فيخته و فوكوياما و اينگلهارت و ...  
  
اما از نگاه كاركردي  
اگر به دنبال بهره‌‌‌‌مندي بيشتر از دانش باشيم  
بايد به سه عنصر: پيشينه مطالعاتي خود، علاقه شخصي و نياز فوري اجتماعي نظر افكنيم  
  
فردي كه مثلاً سه سال در موضوع الف مطالعه داشته  
اگر همان را مبناي ادامه مطالعه قرار دهد  
از ديگران سه سال جلوتر است!  
  
فردي كه به موضوع ب علاقه وافر دارد  
اگر در همان به مطالعه پردازد  
مسيري كه ديگران در سه سال طي مي‌‌‌‌كنند را  
يك‌‌‌‌ساله خواهد پيمود  
سازگاري محتوا با روحيات و علايق سبب اين شتاب  مي‌‌‌‌شود  
  
اگر نياز جامعه به موضوع جيم باشد  
آن‌‌‌‌كه به اين موضوع بپردازد  
وقتي به دانش دست يافت  
حضور پررنگ‌‌‌‌تري در خدمت به انقلاب دارد  
تا آنان‌‌‌‌كه در موضوعات دورتر فعاليت كرده‌‌‌‌اند  
  
اگر با اين شاخص‌‌‌‌ها بنگريم  
گمان مي‌‌‌‌كنم مي‌‌‌‌توانيم فضاهاي متنوع‌‌‌‌تري را مشاهده كنيم  
اگر مباحث استاد حسيني(ره) را معتقد باشيم  
مي‌‌‌‌توانيم فهرستي از بحث‌‌‌‌هاي ايشان را ملاحظه كنيم  
و بر آن اساس  
كاركردي‌‌‌‌ترين را براي مطالعه برگزينيم  
و در سمت مقابل  
همه متون منبع كه در همان موضوع سخن گفته باشند  
در كمتر از چند سال  
در موضوعي متخصص خواهيم شد  
كه متخصصي در آن حضور ندارد  
  
اين گمان بنده است  
نظر شما چيست؟  
  
در همايش سه سال پيش  
يك فهرستي از مباحث استاد حسيني(ره) منتشر كردند  
كه به پيوست تقديم مي‌‌‌‌كنم  
براي بررسي علاقه و سليقه و نياز اجتماعي  
  
‌‌‌‌ممنون از فايل كه ضميمه فرموديد. حتما مطالعه ميكنم. اما در مورد جمع بندي ‌‌‌‌شما از ميزان پيشرفت مباحث استاد حسيني، به نظر حقير با آشنايي كه از بحث هاي يكي از آقايان پيدا كرده بودم، نظر شما درست است. تا كنون اشكال را از ايشان مي‌‌‌‌دانستم. اما اكنون دانستم كه شايد اصل اين فكر هنوز توسعه نيافته است.  
‌‌‌‌‌‌‌‌ سئوال مهم:  
‌‌‌‌1. بنده در گفت و گو هاي زياد با يكي از برادران بارها اين جمله را از ايشان ‌‌‌‌شنيدم كه بحث ها در حال توليد و تكامل است. به عنوان مثال ايشان در حال تبيين ‌‌‌‌جهت حركت انقلاب اسلامي بودند و ابتدا مبناي انقلاب را شرح ميدانند. در يك دور ‌‌‌‌مبناي انقلاب را تحقق شاخصه هاي هويت اسلامي بيان كردند و در دوري ديگر نظام ‌‌‌‌سازي اسلامي و در دوري ديگر ارتقاي ظرفيت.  
‌‌‌‌آيا در مباحث استاد حسيني و يا استاد مير باقري اينچنين است؟  
‌‌‌‌2. اساسا ايشان استاد حسيني به عنوان سرچشمه اين جريان فكري، توليدات خود را ‌‌‌‌برچه اساس انجام دادند؟ با مثال عرض ميكنم: آن آقا مدعي بودند كه در حال ‌‌‌‌توليد مبنايي عظيم تر و كارآمدتر از مبناي فرهنگستان هستند. و به شدت تلاش ‌‌‌‌ميكنند اين نكته را بيان كنند كه وابستگي فكري به فرهنگستان گذشته و حال ‌‌‌‌ندارند. اما وقتي از چگونگي توليد سئوال ميشود، جوابي نميشنويم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌در هر دو سئوال بنده شاهد  
‌‌‌‌جسارتا  
‌‌‌‌جهل گوينده از مباحث حوزوي هستم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌به عنوان مثال: وقتي ايشان در پي نقد نظر زبان شارع در حوزه- تاسيسي و ‌‌‌‌امضائي- بودند، بنده سئوال كردم اين عنوان ذيل كدام بحث از علم اصول است؟  
‌‌‌‌بازهم جوابي نشينيدم.  
‌‌‌‌در مباحث فرهنگستان ديدم كه استاد فرموده بود: تعلق به هدف، تحمل ابهام و ‌‌‌‌گمانه زني. اينها شايد اخلاق توليد باشد، اما روند توليد يا حقيقت توليد چيست؟  
‌‌‌‌آيا خواب و استخاره و ..... ريشه بحث بوده است؟  
  
سؤال مهمي كه متوجه فرمايش شماست اين است  
اگر بحث‌‌‌‌ها در حال توليد و تكامل باشد  
اين توليد و تكامل به دست كيست؟  
چه انديشمندي در حال حاضر در حال تكامل مباحث است؟  
يا چه گروه و دسته‌‌‌‌اي؟  
آيا هر فردي مي‌‌‌‌تواند تكامل يك انديشه را به دست بگيرد؟  
آيا سازمان متولّي تكامل انديشه است؟  
يا يك هيئت علمي نشسته‌‌‌‌اند و درباره هر تكاملي قضاوت مي‌‌‌‌نمايند؟  
  
قطعاً استاد تا در قيد حيات بودند  
مدام در حال تكامل بحث‌‌‌‌ها  
هر جا مشكلي ايجاد مي‌‌‌‌شد  
كاستي اگر احساس مي‌‌‌‌گشت  
هر بخش كه نياز داشت  
نظريات جديد ارائه مي‌‌‌‌نمودند  
  
البته نه به اين معنا كه هر روز حرف تازه زده شود  
مثلاً فلسفه  
چند سال طول كشيد  
تا مبناي فلسفي استاد حسيني (ره) به نظام فاعليت منجر شد  
ختم شد  
و سير تحوّل فلسفي پايان يافت  
ديگر اين‌‌‌‌طور نبود كه مدام بحث فلسفه ارتقاء يابد  
در مباحث ديگر نيز وقتي قرار بود از فلسفه بهره برده شود  
همان آخرين دستاورد بود  
و به سراغ علم ديگر  
مثلاً اصول فقه مي‌‌‌‌رفتند  
مفهوم تكامل علم اين نيست كه ما هر روز به فراخور شرايط اجتماعي  
بستر پذيرش پروژه‌‌‌‌ها  
يك نظريه جديد ارائه نماييم  
بدون اين‌‌‌‌كه تلائم و هماهنگي آن با نظريه قبلي ملاحظه شده باشد  
  
اتفاقاً بالعكس  
استاد به شدّت معتقد به فلسفه تاريخ بود  
حتي در برنامه‌‌‌‌هاي پژوهشي خويش نيز  
اگر چه سير اجمال به تفصيل را قبول داشت  
ولي هميشه اجمالي از مسير پيش‌‌‌‌رو در اختيار مي‌‌‌‌نهاد  
اين‌‌‌‌كه چه اتفاقاتي بايد بيافتد  
تا بحث به كمال نسبي خود  
متناسب با شرايط فعلي برسد  
و به شدّت ايشان معتقد بود  
هيچ تفصيلي نبايد اجمال خود را نفي نمايد  
يعني نمي‌‌‌‌تواند اصلاً  
اگر شما مسير صحيح را رفته باشيد  
جمله معروفي از ايشان در خاطرم هست  
مي‌‌‌‌فرمود:  
اگر امروز گفتيم مهم‌‌‌‌ترين مطلب الف است و فردا گفتيم مهم‌‌‌‌ترين مطلب ب هست، اين  
مي‌‌‌‌شود ناهماهنگي، نمي‌‌‌‌شود ناهماهنگ حرف زد، با ناهماهنگي «نظام» درست نمي‌شود!  
  
اين‌‌‌‌كه ما متناسب با ضعف خود  
مطالب پراكنده مي‌‌‌‌گوييم  
از قضاوت نادرست خودمان نسبت به شرايط اجتماعي  
و دانشي‌‌‌‌ست كه در اختيار داريم  
اين پراكندگي ناشي از ناهماهنگي ساختارهاي علمي‌‌‌‌ست  
اين‌‌‌‌كه من خودم يك مطلبي ديشب به خاطرم بيايد  
امروز خدمت شما عرض نمايم  
نه سندي  
نه مدركي  
نه مستندي  
نه حتي استدلالي  
اين مي‌‌‌‌شود تحميل ذوق و سليقه بر علم  
اين نمي‌‌‌‌شود علمي  
علم اگر چه طبق نظريه استاد نيز از يك جرقه آغاز مي‌‌‌‌شود  
كه البته اين جرقه تصادفي نيست  
قطعاً تابع ولايت و تولّي‌‌‌‌ست  
تابع اين است كه نماينده چه جرياني در جامعه باشي  
اما پس از ابتهال عاجزانه پيدا مي‌‌‌‌شود  
و حتماً بايد مقنن شود  
زبان‌‌‌‌دار  
يعني تبديل شود به ادبيات علمي  
مستدل و مستند  
و در نهايت است كه اگر به تفاهم اجتماعي رسيد  
و مسير «تعبّد، تقنين، تفاهم» را پيمود  
قابل اتكا مي‌‌‌‌گردد  
  
اگر اين سير را در نظر نگيريم  
توليد مبنا كه كاري ندارد  
شما صبح از خواب بيدار مي‌‌‌‌شويد  
به آسمان مي‌‌‌‌نگريد  
از خود مي‌‌‌‌پرسيد: آيا ممكن است بتوان با شمردن تعداد ابرها  
پي به تعداد آدم‌‌‌‌هايي برد كه هم‌‌‌‌اكنون به مسافرت رفته‌‌‌‌اند؟!  
فوراً مي‌‌‌‌توانيد يك مبنا ايجاد كنيد:  
تمام عالم بر محور تعداد ابرهايي كه در آسمان ديده مي‌‌‌‌شوند مديريت مي‌‌‌‌شود  
پس مبناي من ابرمحوري‌‌‌‌ست  
و از امروز پاسخ تمامي پرسش‌‌‌‌هاي خود را بر اين اساس محاسبه مي‌‌‌‌كنم  
زيرا معتقدم «هستي» به ابر تعريف مي‌‌‌‌شود و تابع تعداد ابرهاست!  
  
بنده همين الآن  
و در حال تايپ اين سطور  
يك نظريه جديد ارائه كردم  
و يك مبنا پايه‌‌‌‌گذاري نمودم  
خيلي سخت نبود  
راحت‌‌‌‌تر از آن‌چه ‌‌‌‌كه تصوّر بفرماييد  
  
سخت‌‌‌‌ترين و دشوارترين بخش يك نظريه  
توليد آن نيست  
بلكه تفاهم آن است  
به تفاهم رساندن  
به پذيرش  
مثلاً پائولوكوئيلو واقعاً به نظر مي‌‌‌‌رسد همين‌‌‌‌طور عمل كرده  
يك نظرياتي از خود درآورده  
اما با قدرت ادبيات  
با اتكا به الفاظ و استعارات و خيال‌‌‌‌پردازي‌‌‌‌ها  
با ثروتي كه به پاي نشر آثارش ريخته شده و برندسازي‌‌‌‌هايي كه نموده  
بله  
توانسته نظريات سخيف خود را به خورد بعضي بدهد  
  
اما مسير توليد يك نظريه  
فقط توليد و پذيرش هم نيست  
بلكه  
قطعاً يك حلقه واسطه مي‌‌‌‌خواهد  
تقنين  
بايد نظريه قابل استدلال باشد  
بايد علمي باشد  
بايد بتوان نسبت آن را با ساير نظريات به نحوي تبيين كرد  
كه برتري آن را نشان دهد  
برتري يعني چه؟  
يعني توانمندي در تحليل بهتر پديده‌‌‌‌ها  
و تحليل هماهنگ تعداد بيشتري از پديده‌‌‌‌ها  
يعني هم كمّاً و هم كيفاً ارتقائي را نشان دهد  
اين نظريه و مبنا نسبت به ساير مباني و نظريات موجود  
اگر چنين نشود  
نظريه فوق قابل توجه نيست  
و اگر هم به پذيرش برسد  
با قدرت و ثروت و فريب  
بين انديشمندان جا باز نمي‌‌‌‌كند  
زيرا دانشمندان با تقنين سر و كار دارند  
با علم  
نه با تبليغ و ترويج و زبان‌‌‌‌بازي  
  
اما از كجا مي‌‌‌‌توان به مبنايي رسيد كه قابل تقنين باشد  
تا قابل تفاهم  گردد  
نياز به تعبد است  
تعبد يعني قرار دادن عقل خود در مسير اطاعت از فاعل مافوق  
اين‌‌‌‌كه سلوك و رفتار فرد  
كاملاً به نيت طاعت باشد  
و تمام توجه خود را به اراده ربوبي نمايد  
تا مشمول عنايت و توجه قرار گرفته  
و علمي برتر به او اعطا گردد  
  
از نظر استاد حسيني (ره) همه انسان‌‌‌‌ها در اين دنيا «نماينده»‌‌‌‌ هستند  
نماينده‌‌‌‌ جريان‌‌‌‌هاي حقيقي قدرت  
نماينده افرادي كه خودشان در بين ما نيستند  
ولي ما انسان‌‌‌‌ها به واسطه تمسّك به ادبيات آن‌‌‌‌ها  
ادامه‌‌‌‌دهنده مسير حركت‌‌‌‌شان مي‌‌‌‌شويم  
بايد پيدا كنيم كه نماينده چه كسي هستيم  
و نماينده چه كسي مي‌‌‌‌خواهيم باشيم  
[گاهي بدون التفات نماينده جريان‌‌‌‌هايي مي‌‌‌‌شويم  
كه نمي‌‌‌‌خواهيم نماينده آن‌‌‌‌ها باشيم]\*   
ايشان انسان را نماينده مي‌‌‌‌داند  
جريان ولايت حق در مقابل جريان ولايت باطل  
با تمام انشعابات و شعوب  
  
توليد لازم است  
خيلي هم آسان به نظر مي‌‌‌‌رسد  
اما دشواري آن در تلائم است  
در هماهنگي آن محصول علمي با ساير محصولات  
و قدرت برتر در نقد و نقض آنان  
يعني تقنين  
  
اما از باب جهالت  
ما دوستاني كه در فرهنگستان رفت و آمد داشتيم  
معمولاً از سطوح دانشي پايين وارد مباحث استاد شديم  
(غير از چند نفر خاصّ)  
لذا اطلاعات ديگرمان اندك است  
و بيشر كلام استاد را ياد گرفتيم  
اين است كه شما كاملاً به حق مي‌‌‌‌يابيد  
كه مثلاً فلان مطلب را مي‌‌‌‌گوييم كه از نظر فلان علم نادرست است  
اما اطلاع اندك ما از آن علم  
سبب خنده حضار مي‌‌‌‌شود! :)  
اين يك نقص است  
البته كه يك نقص است  
براي نقد و نقض يك مبنا  
بايد كاملاً به آن مسلط بود  
نمي‌‌‌‌شود پنداري از يك مبناي علمي داشت  
و آن پندار را نقد كرد  
اين در رفتار ما بسيار ديده شده است  
و بنده خود شاهد بر اين مطلب بوده و هستم  
  
اميد كه توانسته باشم پاسخ دهم  
هر جاي مطلب كه  واضح نشد  
بفرماييد تا در حدّ توان  
توضيح بيشتر ارائه شود  
سؤالات دقيق‌‌‌‌تر و ريزتر بپرسيد  
اگر بنده جواب داشتم مي‌‌‌‌دهم  
اگر نداشتم  
خوشحال مي‌‌‌‌شوم كه بر بانك پرسش‌‌‌‌هاي خود بيافزايم  
تا دنبال جواب آن‌‌‌‌ها نيز بگردم  
  
\*اين مطلب را از خود اضافه كردم، در بحث استاد نديدم!

بنده سئوالات و يا بهتر بگويم بسته سئوالات و مباحث زيادي دارم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌البته بهتر ميدانم كه اولا ميزان اطلاع خودم از مباحث فرهنگستان رو بگم تا بهتر بتوانيد كمك كنيد.  
‌‌‌‌از مباحث مرحوم استاد معرفي فرهنگستان به زبان خودشان را خواندم(همان ‌‌‌‌سخنراني ها ي مشهد)  
‌‌‌‌از مباحث استاد ميرباقري، چند سخنراني و دو كتاب ولايت الاهيه و اصلاحات، دين ‌‌‌‌و...  
‌‌‌‌از استاد صدوق، بروشور معرفي فرهنگستان وچند سخنراني  
‌‌‌‌بنده نيت اين را دارم كه به قدر توان اسلام شناس شوم،  
‌‌‌‌سپس در مسير تحقق اين اسلام قدم بردارم. البته اكنون جمع بندي بنده امداد ‌‌‌‌انقلاب اسلامي است.  
‌‌‌‌وآن را طريق تحقق ميدانم، حال چه بتوان نمونه ي اسلام را در دوران غيبت ‌‌‌‌محقق كرد و چه آن كه اين حكومت زمينه ساز ظهور امام عصر ارواحنا له فداه ‌‌‌‌باشد.  
‌‌‌‌البته مانعه الجمع نيستند.  
اولا پيرامون مسئله اسلام شناس شدن كه ‌‌‌‌اصطلاحا فقيه شدن ميگويند بفرماييد. مرحوم سيد منير يا خودتان چه نظري ‌‌‌‌داريد؟ از مغهوم آن، مراحل رسيدن به آن و يا....  
‌‌‌‌ثانيا سيري همراه با منابعش براي شناخت و يا تسلط بر توليدات مرحوم سيد ‌‌‌‌منير پيشنهاد بديد.  
‌‌‌‌ثالثا سئوالاتي پيرامون مباحث دروني تر فرهنگستان دارم كه در مراحل بعدي عرض ‌‌‌‌ميكنم.  
‌‌‌‌رابعا حرفهايي هم در مورد مباحث امروز انقلاب هست كه آن هم خدمتان عرض خواهم ‌‌‌‌كرد.  
  
مهم‌‌‌‌ترين دستاوردهاي استاد حسيني (ره)  
در دوره‌‌‌‌هاي پژوهشي ايشان ثبت شده است  
نوارهايي كه سلسله‌‌‌‌وار ضبط گرديده  
و گروه‌‌‌‌ها موظف بودند به صورت منظم همه را پياده و ويرايش نمايند  
و به صورت جزوه درآورند  
  
مهم‌‌‌‌ترين مطلبي كه در نخستين آشنايي با دفتر بايد انجام شود  
درك و فهم جدول طبقه‌‌‌‌بندي آموزشي‌‌‌‌ست  
اين آخرين دستاورد استاد حسيني (ره) بود  
چند ماه قبل از رحلت  
و يك فهرست است از كلّ مباحث دفتر  
سه جدول دارد  
اما ربط اين سه جدول شايد مانند ساير جداول ايشان  
كاملاً منطقي و روشي به نظر نرسد  
  
جدول اول «روند» است  
مسيري كه طي شده و بحث به اين نقطه رسيده است  
از اصول انكارناپذير و مسائل اغماض ناپذير  
و در نهايت  
مراحل اجتناب‌‌‌‌ناپذير  
  
جدول دوم اركان مدل نظري‌‌‌‌ست  
توليد اصطلاحات و تكثير آن‌‌‌‌ها و تعاريف و معادله در اين جدول فهرست شده‌‌‌‌اند  
  
جدول سوم نيز بحث اجراي مباحث است  
روشي كه در نهايت به وسيله آن  
نظام اجتماعي بر مبناي نظام ولايت مهندسي خواهد شد  
بحث فعاليت‌‌‌‌هاي حوزه و دانشگاه و دولت يا همان نظام اجرا  
در اين جدول نمايش داده شده  
  
قبل از توليد اين جدول  
چند سال پيش از آن  
استاد حسيني (ره) جدول ديگري براي گزارش فعاليت‌‌‌‌هاي دفتر  
به مقام معظم رهبري در نمايشگاه دستاوردهاي حوزه  
تهيه فرموده بود  
آن جدول نيز سه تايي بود  
بخش اول مبادي، دوم مباني و سوم مقاصد  
در سه رديف: حوزه، دانشگاه، اجرا  
يك‌‌‌‌جور جدول روند محسوب مي‌‌‌‌شد كل آن  
كارهاي انجام شده با يك پروگرس‌‌‌‌بار در ذيل هر خانه از جدول مشخص شده  
و مقدار باقي‌‌‌‌مانده نيز معلوم بود تقريباً  
  
اين‌‌‌‌ها به شما يك تسلط عام و كلي مي‌‌‌‌دهد  
به تمام مباحث استاد حسيني(ره)  
  
بعد از آشنايي با اين دو بحث  
باز هم نياز به يك نگاه كلان است  
استاد يك جدول جامعه‌‌‌‌شناسي دارند  
كه شامل سه سرفصل عمده سياست، فرهنگ و اقتصاد است  
كه ابعاد جامعه را در عناصري لحاظ كرده است:  
گرايش، بينش، دانش  
توسعه، كلان، خرد  
جهاني، بين‌‌‌‌المللي، ملي  
اين جدول بارها و بارها اصلاح شد  
سير تطوّر عجيبي دارد  
از مهم‌‌‌‌ترين و كلان‌‌‌‌ترين جداول ايشان است  
زيرا تمام موضوع فعاليت فرهنگستان را كه جامعه است  
در اين جدول بايد پوشش بدهد  
  
از منظر استاد ما با سه موضوع كلان مواجه هستيم  
تكوين، تاريخ و جامعه  
مديريت بخش اول و دوم به ما مربوط نيست  
زيرا تحت تصرف ما قرار ندارد  
تنها جامعه است كه در دوران غيبت در اختيار ماست  
و بايد براي آن برنامه‌‌‌‌ريزي نماييم  
لذا در يك نگاه كلي  
شامل‌‌‌‌ترين موضوع نظام ولايت «جامعه» است  
پس اين جدول مهم‌‌‌‌ترين جدول خواهد بود  
بايد آن را به خوبي فرابگيريد  
و بر روي تمام اصطلاحات آن كار كنيد و آشنا گرديد  
  
اگر بخواهيم به عنوان سير مطالعاتي به اين بحث نظر اندازيم  
پس از دستيابي به يك نگاه اجمالي از طريق جدول طبقه‌‌‌‌بندي آموزشي  
و سپس جدول جامعه به عنوان شامل‌‌‌‌ترين موضوع  
وقت آن است كه با سه متد اصلي استاد آشنا شويد  
  
ايشان يك روش و متد براي حوزه قائل است  
همان اصول فقه احكام حكومتي  
ايشان دو دوره بحث اصلي اصول دارند  
و سه چهار تا شايد بحث‌‌‌‌هاي فرعي و كوتاه مدت  
آن بحث‌‌‌‌هاي اصلي شايد روي هم به تقريباً دويست جلسه برسد  
مبادي و مباني اين علم بررسي شده است  
بيشتر بحث ضرورت‌‌‌‌ها  
بحث يقين در آن مطرح مي‌‌‌‌شود  
بحث يقين اجتماعي  
چگونگي دستيابي به حجيت از طريق تفاهم اجتماعي  
امكان تحول و ارتقاء درك از مفاهيم وحياني  
از طريق رشد و تغيير مفاهيم ابزاري و نظام ارتكازات اجتماعي متشرّعه  
اين‌‌‌‌ها سرفصل‌‌‌‌هاي اصلي اين مباحث است  
  
روش دوم ايشان كه براي دانشگاه تدوين شده  
براي توليد تعاريف كاربردي  
و توليد معادلات  
بحث آزمون عيني و تجربي و انواع پيمايش‌‌‌‌ها  
اين‌‌‌‌جاست كه روش تعريف را بر مبناي ايشان بايد فرا گرفت  
و اين به نظر حقير  
از سخت‌‌‌‌ترين و دشوارترين مباحث استاد است  
زيرا عميق‌‌‌‌ترين مباحث فلسفي توليدي ايشان را به كار مي‌‌‌‌گيرد  
در ساختن ابزاري كه با آن بتوان «واقعيت» را شناخت  
شناختي نسبي  
كه از يك‌‌‌‌سو از مطلق‌‌‌‌انگاري منطق صوري و انتزاعي رهاست  
و از ديگرسو  
دچار هرج و مرجي كه در نسبيت غربي پديد آمده نمي‌‌‌‌شود  
و پايگاهي براي حجيت خود پيدا مي‌‌‌‌كند  
اگر چه اين پايگاه را به هيچ‌‌‌‌ وجه به ثبات باز نمي‌‌‌‌گرداند  
ثباتي كه اگر ذره‌‌‌‌اي از آن وارد روش شود  
روش تعريف  
تمام تعاريف را دچار آسيب و مشكل خواهد كرد  
يك نظام سيال و در تغيير  
كه در عين سياليت داراي پايگاهي قابل اتكاست  
اين از عجايب است  
همه شاهكار بحث فلسفه همين است  
كه بتوانيم نسبيت غربي را كه يك واقعيت غيرقابل انكار است بپذيريم  
و در عين حال مسلمان باقي بمانيم  
و از اعتقاد به خدا دست برنداريم!  
استاد نام «نسبيت اسلامي» به اين نظريه خود داده است  
  
منطق سوم هم منطق اداره است  
بحث مدل‌‌‌‌سازي  
و توليد برنامه  
  
اما در نهايت يك بحث فلسفه مي‌‌‌‌ماند  
استاد فلسفه را با نفي اصالت وجود و ماهيت آغاز مي‌‌‌‌كند  
كه آن‌‌‌‌ها را اصالت ذات مي‌‌‌‌نامد  
اصالت ربط را بنيان مي‌‌‌‌نهد  
و بعد با ذكر اشكالات آن به اصالت تعلّق مي‌‌‌‌رسد  
همين تعلّق را وقتي تبيين مي‌‌‌‌نمايد  
و اشكالات آن را مي‌‌‌‌گيرد  
مي‌‌‌‌شود اصالت فاعليت  
كه نام آن را نظام ولايت مي‌‌‌‌نهد  
اين بحث فلسفه را اگر آشنا نباشيد  
خيلي از ريزبحث‌‌‌‌هاي اصول فقه قابل فهم نخواهد بود  
و درباره روش تعريف  
اصلاً هيچ چيز از روش توليد تعاريف كاربردي و معادلات نمي‌‌‌‌شود فهميد  
  
گمان مي‌‌‌‌كنم اين‌‌‌‌ها مباحث اصلي باشد  
غير از اين بحث بسيار است  
بحث ناهنجاري‌‌‌‌ها  
تحليل آسيب‌‌‌‌هاي اجتماعي نظام اسلامي  
مباحث اقتصادي  
خيلي بحث‌‌‌‌هاي پراكنده  
ولي همه آن‌‌‌‌ها يك‌‌‌‌جور به كارگيري همين مفاهيم اصلي‌‌‌‌ست  
در موضوعات مختلف  
  
اميدوارم فهرست فوق به كار شما بيايد  
اگر چه بدون مراجعه به اسناد و فهارس  
و با سرعت نوشته شده است  
اميد كه به لطف يزدان  
عاري از غلط و اشتباه باشد  
بنده آن‌‌‌‌چه مي‌‌‌‌دانم عرض كردم  
خيلي از جزوات ايشان را هنوز توفيق مطالعه نداشته‌‌‌‌ام  
حدود هفت هزار جزوه به نظرم موجود باشد  
البته نه اين‌‌‌‌كه در هر جزوه تمام مطالب گفته شده جديد باشد  
بعد از مدتي كه مشغول مطالعه شويد  
ملاحظه خواهيد كرد كه مثلاً از 14 صفحه يك جزوه  
شايد يك يا دو صفحه آن مطلب جديد دارد به طور ميانگين  
باقي در تكرار و تبيين مفاهيمي‌‌‌‌‌‌‌‌ست كه قبلاً بيان شده  
البته اين مطلب متناسب با مباحث مختلف فرق مي‌‌‌‌كند  
موفق باشيد

‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌با تشكر فراوان از وقتي كه صرف فرموديد و فهرستي از مباحث استاد ارائه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرديد. بنده اجمالا مطلع بودم البته نه به اين منظمي كه شما فرموديد.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌البته نكاتي هم پيرامون ادامه دادن مباحث استاد در ذهنم هست. مثل تاسيس، ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تطبيق و ....كه اگر اشتباه نكنم در چشم انداز فرهنگستان ديدم. حال سئوال ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين است كه:  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌1. قسمت اول درخواست بنده صحبت پيرامون اجتهاد و تفقه بود، در اين فهرست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌جامع شما، ظاهرا سئوال بنده در بخش اصول فقه احكام حكومتي قرار ميگيرد؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌يا شايد در بخش فلسفه نظام ولايت؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌2. بنده چگونه ميتوانم اين مباحث را اعم از جزوه، كتاب و.... ملاحظه كنم؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌3. اگر برايتان مقدور  است، برايم ارسال كنيد.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌در آخر نكته اي را صميمانه عرض ميكنم:  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌4. بنده به هر سه بسته بحث علاقه مند هستم.  
  
‌‌‌‌‌‌‌‌اگر از حقير بپرسيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌اصلاً در شرايط حاضر  
‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌‌‌‌شود  
‌‌‌‌‌‌‌‌نبايد هم  
‌‌‌‌‌‌‌‌كه فردي تنها يكي از مباحث را برگزيند  
‌‌‌‌‌‌‌‌و مثلاً بخواهد فقط در روش توليد تعاريف كاربردي  
‌‌‌‌‌‌‌‌يا فقط در مباحث اصولي استاد ممحّض شود  
‌‌‌‌‌‌‌‌بنده گمان نمي‌‌‌‌كنم  
‌‌‌‌‌‌‌‌چنين چيزي ميسّر باشد  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌انديشه استاد حسيني (ره) در مراحل آغازين پيدايش است  
‌‌‌‌‌‌‌‌جايي‌‌‌‌ست كه تك‌‌‌‌تك عناصر شاخه‌‌‌‌هاي مختلف آن  
‌‌‌‌‌‌‌‌به هم پيوسته  
‌‌‌‌‌‌‌‌متصل است  
‌‌‌‌‌‌‌‌قطعاً و بي‌‌‌‌ترديد  
‌‌‌‌‌‌‌‌اگر شما ربط و تعلّق و فاعليت را ندانيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌و روش توليد تعاريف كاربردي را نفهميده باشيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌در مبادي و مباني اصول فقه احكام حكومتي نيز اسير خواهيد شد  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌حتي جالب‌‌‌‌تر  
‌‌‌‌‌‌‌‌شما در بحث اصول هم كه باشيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌يك‌‌‌‌هو در مثلاً جلسه 20 الي 30 دور دوم  
‌‌‌‌‌‌‌‌متوجه مي‌‌‌‌شويد استاد مي‌‌‌‌رود در بحث روش  
‌‌‌‌‌‌‌‌چند جلسه مباحث توليد تعاريف بيان مي‌‌‌‌شود  
‌‌‌‌‌‌‌‌اين اتفاقات مي‌‌‌‌افتد  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌لذا علاقه‌‌‌‌مندي شما به تمام مباحث بي‌‌‌‌وجه نيست  
‌‌‌‌‌‌‌‌زيرا تمام مباحث اساساً يك مشرب واحد دارد  
‌‌‌‌‌‌‌‌و در ارتباط تنگاتنگ  با هم هستند  
‌‌‌‌‌‌‌‌اگر چه ترتيب در فراگيري آن‌‌‌‌ها مي‌‌‌‌تواند ياري برساند  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌الحمدلله در خصوص جزوات و نوارهاي استاد  
‌‌‌‌‌‌‌‌اهتمام بسيار خوبي از سوي دوستان دفتر بوده  
‌‌‌‌‌‌‌‌گروهي كه اصلاً مدتي فقط كارشان همين بود  
‌‌‌‌‌‌‌‌نوارهايي كه جزوه نشده جزوه كردند  
‌‌‌‌‌‌‌‌جزوات قديمي را بيرون كشيده  
‌‌‌‌‌‌‌‌دوباره ويرايش  
‌‌‌‌‌‌‌‌فهرست زدند و طبقه‌‌‌‌بندي كردند  
‌‌‌‌‌‌‌‌برنامه‌‌‌‌نويس تمام‌‌‌‌وقت آوردند و يك نرم‌‌‌‌افزار داخلي براي دفتر نوشت  
‌‌‌‌‌‌‌‌اكنون سال‌‌‌‌هاست كه تمام جزوات در يك بانك اطلاعات نگهداري مي‌‌‌‌شود  
‌‌‌‌‌‌‌‌تحت شبكه  
‌‌‌‌‌‌‌‌كه از داخل فرهنگستان در دسترس است  
‌‌‌‌‌‌‌‌عنوان دوره را انتخاب مي‌‌‌‌كنيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌عنوان جلسه را برمي‌‌‌‌گزينيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌و تمام متن را براي شما نمايش مي‌‌‌‌دهد  
‌‌‌‌‌‌‌‌به همين سادگي  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما اين سامانه در اختيار شما نيست  
‌‌‌‌‌‌‌‌كه در دفتر تشريف نداريد  
‌‌‌‌‌‌‌‌در اختيار بنده هم نيست  
‌‌‌‌‌‌‌‌كه پنج سال است به دفتر نرفته‌‌‌‌ام  
‌‌‌‌‌‌‌‌از آن روزي كه يكي از اعضاي گروه سابق‌مان رفت و گفتند تمام اعضاي مرتبط با فلان آقا  
‌‌‌‌‌‌‌‌ممنوع‌‌‌‌الورودند!  
نگذاشتند داخل دفتر شود  
‌‌‌‌‌‌‌‌بنده هم از همان وقت ديگر دفتر نرفتم  
‌‌‌‌‌‌‌‌شايد سي‌‌‌‌چهل بار همان زمان  
‌‌‌‌‌‌‌‌تماس گرفتم و از رئيس دفتر حاج‌‌‌‌آقاي ميرباقري خواستم  
‌‌‌‌‌‌‌‌يك وقت ملاقات با ايشان برايم بگيرد  
‌‌‌‌‌‌‌‌و امروز و فردا كردند  
‌‌‌‌‌‌‌‌و در آخر هم گفتند ديگر تماس نگير  
‌‌‌‌‌‌‌‌خودم اگر وقت جور شد خبر مي‌‌‌‌دهم!  
‌‌‌‌‌‌‌‌از آن زمان بنده هم به سامانه مذكور دسترسي ندارم  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌ولي به حسب نياز خود  
‌‌‌‌‌‌‌‌آن‌‌‌‌زمان كه دفتر مي‌‌‌‌رفتم و مشغول مطالعه بودم  
‌‌‌‌‌‌‌‌بخشي از مباحث را دارم  
‌‌‌‌‌‌‌‌بعضي از جزوات را  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما اين‌‌‌‌كه چقدر به كار شما بيايد را نمي‌‌‌‌دانم  
‌‌‌‌‌‌‌‌اجالتاً چند جلسه از دوره اول اصول فقه احكام حكومتي  
‌‌‌‌‌‌‌‌كه بحث مبادي اصول است  
‌‌‌‌‌‌‌‌براي شما ارسال مي‌‌‌‌نمايم  
‌‌‌‌‌‌‌‌فقط براي آشنايي  
‌‌‌‌‌‌‌‌كه فضاي بحث را ببينيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما اگر خواستيد دسترسي پيدا كنيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌دوره‌‌‌‌هاي آموزشي را شركت كنيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌قديم‌‌‌‌ها يكي از دوستان مسئوليت آموزش دفتر را بر عهده داشتند  
‌‌‌‌‌‌‌‌امروز را نمي‌‌‌‌دانم  
‌‌‌‌‌‌‌‌دوره‌‌‌‌هاي آموزشي به نظرم امكان رفت و آمد به شما بدهد  
‌‌‌‌‌‌‌‌و امكان استفاده از بانك اطلاعات را  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌استاد حسيني (ره) در مسأله فقه  
‌‌‌‌‌‌‌‌بحث سلبي دارند  
‌‌‌‌‌‌‌‌مثلاً كتابي كه با عنوان «اجتهاد ترجيحي يا تخريجي» منتشر شده  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما بنده از بحث اثباتي در فقه بي‌‌‌‌آطلاعم  
‌‌‌‌‌‌‌‌جز مطالبي كه شايد پراكنده  
‌‌‌‌‌‌‌‌در تصوّر و گمانه‌‌‌‌زني اين‌‌‌‌كه فقه حكومتي چيست  
‌‌‌‌‌‌‌‌بيشتر بحث منظم ايشان در اين حوزه  
‌‌‌‌‌‌‌‌متوجه اصول فقه است  
‌‌‌‌‌‌‌‌كه آن هم كامل نيست  
‌‌‌‌‌‌‌‌يعني به يك اصول فقه نرسيده است  
‌‌‌‌‌‌‌‌يك علمي كه بشود نام آن را اصول گذاشت  
‌‌‌‌‌‌‌‌بلكه تنها  
‌‌‌‌‌‌‌‌در مبادي اوليه آن  
‌‌‌‌‌‌‌‌مباحثي مانند تعريف حجيت، يقين، درك، فهم، مفاهمه، ارتكاز اجتماعي و...  
‌‌‌‌‌‌‌‌و در طرح ايده‌‌‌‌هاي جديد در تعريف اين مبادي  
‌‌‌‌‌‌‌‌سخن گفته شده  
‌‌‌‌‌‌‌‌آخرين جلسه اصول موجود نيز  
‌‌‌‌‌‌‌‌چند روز پيش از فوت ايشان است  
‌‌‌‌‌‌‌‌يعني بحث اصول به يك علم منتهي نشد  
‌‌‌‌‌‌‌‌در گمانه‌‌‌‌زني براي توليد يك علم اصول فقه جديد باقي ماند  
‌‌‌‌‌‌‌‌اگرچه بحث‌‌‌‌هاي بسيار خوبي طرح شده است  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌لذا اگر از بنده بپرسيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌نه از آقايان ديگر  
‌‌‌‌‌‌‌‌چون بعضي معتقدند علم اصول فقه احكام حكومتي  
‌‌‌‌‌‌‌‌بر مبناي استاد حسيني (ره) توليد شده است  
‌‌‌‌‌‌‌‌اگر از بنده جويا شويد  
‌‌‌‌‌‌‌‌عرض خواهم كرد  
‌‌‌‌‌‌‌‌با اطلاعات اندكي كه دارم  
‌‌‌‌‌‌‌‌نديده‌‌‌‌ام جايي يك چيزي كه بتوان نام آن را علم اصول گذاشت  
‌‌‌‌‌‌‌‌فقط مباحث اوليه و نظرياتي كه مي‌‌‌‌تواند  
‌‌‌‌‌‌‌‌براي توليد يك علم اصول مورد استفاده قرار بگيرد  
‌‌‌‌‌‌‌‌  
‌‌‌‌‌‌‌‌فقه را هم كه اصلاً  نبايد نزديك شد  
‌‌‌‌‌‌‌‌بدون اصول نمي‌‌‌‌توان فهم صحيحي از فضاي علم فقه حكومتي داشت  
‌‌‌‌‌‌‌‌ولي مباحث آقاي ميرباقري خوب است  
‌‌‌‌‌‌‌‌ايشان تلاش كرده نظريات شهيد صدر و امام  راحل (ره) را هم بياورد  
‌‌‌‌‌‌‌‌و نزديك به مباحث استاد حسيني (ره) طرح نمايد  
‌‌‌‌‌‌‌‌بنده خلاصه‌‌‌‌‌‌‌‌اي از سيزده جلسه بحث خارج آقاي ميرباقري در وبلاگ گذاشته‌‌‌‌ام  
(در اين نشاني: <http://rastan.parsiblog.com/Posts/283> )  
‌‌‌‌‌‌‌‌شايد ملاحظه فرموده باشيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌نگاه اوليه و خوبي به فقه حكومتي مي‌‌‌‌دهد  
‌‌‌‌‌‌‌‌همه را هم با دقت خلاصه كردم و سعي كردم چيزي را جا نياندازم

شما مسير توليد علم را فرموديد:  
‌‌‌‌1.جرقه اوليه به دليل حضور در نمايندگي جريان حق  
‌‌‌‌2.توليد 3. تقنين  4. تفاهم  
‌‌‌‌‌‌‌‌اگر شما هم مانند ديگر فرهنگستاني ها فلسفه صدرايي را يوناني و.... بدانيد.  
‌‌‌‌اين به اصطلاح علم  
‌‌‌‌همه ي اين مسير را طي كرده است. حتي توانسته براي خود عقبه اجتماعي تهيه كند.  
‌‌‌‌‌‌‌‌آيا حال ميتوان آن را پذيرفت؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌قطعا ميدانيد كه مثلا در اسفار مرحوم ملا صدرا به آيات و روايات استشهاد ‌‌‌‌ميشود. و در خيلي كتب فلسفي و عرفاني ديگر.  
‌‌‌‌حتي اين بزرگواران علاوه بر تفسير قرآن شروحي بر كتب معتبر حديثي مثل كافي ‌‌‌‌دارند.  
‌‌‌‌‌‌‌‌ميدانيد سخن حقير اين است كه خدايي نكرده؛ نرويم راهي را كه عده اي رفتند و ‌‌‌‌صدها سال عده اي را به دنبال خود كشاندند. و بعد آشكار شد كه اي كاش نميرفتيم، ‌‌‌‌اي كاش بر قرآن وقت ميگذاشتيم و اي كاش هاي ديگر.  
‌‌‌‌‌‌‌‌سخني هم پيرامون تعبد فرموديد:  
‌‌‌‌قرار گرفتن در مسير اراده مافوق- نيت طاعت و...  
‌‌‌‌قطعا منكر تاثير آن ها نيستم  
‌‌‌‌اما هذا اول الكلام كه اين ها حجيت آور هستند؟ كلمات بالا كه ضميمه ايات و ‌‌‌‌روايت- اسلام مالي كردن- هم حجيت آور نيست.  
روزي به ضرورت وجود بعض علوم فكر مي‌كردم، مثل فلسفه، اصول فقه، منطق و... .  
‌‌‌‌‌‌‌‌گمانه هاي متفاوتي به ذهنم رسيد. كمي تحقيق كردم. از تعريف علوم تا غايت و ‌‌‌‌‌‌‌‌فائده و خلاصه رئوس ثمانيه هر علم. بعضي گمانه ها تقويت شد. به عنوان مثال در ‌‌‌‌‌‌‌‌علم اصول، قرار است كه اين علم ما را در مسير استنباط ياري كند. ياري كند كه ‌‌‌‌‌‌‌‌فهمي نزديكتر از وحي داشته باشيم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اما به نظرم بخشي از اين علوم كمك ميكند كه قاعده مند اقوال و افعال معصومين ‌‌‌‌‌‌‌‌را تحريف  و يا تحميل كنيم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌«به عنوان مثال وقتي عالمي مبنايي براي خود انتخاب ميكند، در واقع دارد ‌‌‌‌‌‌‌‌عينكي با شيشه اي رنگي- آن رنگي كه ميخواهد- براي ديدن برميگزيند. يا در ‌‌‌‌‌‌‌‌فلسفه، براي شناخت وجود و هستي، قواعدي را با عقل- به اصطلاح خودشان-تنظيم ‌‌‌‌‌‌‌‌ميكنيم كه مراد خودمان را محقق كند. ريشه فلسفه موجود-صدرايي- فتوحات مكيه است ‌‌‌‌‌‌‌‌كه جنس آن عقلي نيست، بلكه شهود است. يا در منطق تصميم به تعريف اشياء ‌‌‌‌‌‌‌‌ميگيريم، در حالي كه به چه حجتي لازم است ما بتوانيم اشياء را به وسيله جنس و ‌‌‌‌‌‌‌‌فصل تعريف كنيم. كه بعد سلسله اجناس بسازيم.»  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌برگردم به موضوع؛ چرا توليد؟ توليد چه؟ و چگونه؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آيا توليد يعني از خودمان حرف در بياوريم؟ مثلا يك روز بگوييم: اصالت ‌‌‌‌‌‌‌‌ماهيت؟يك روز اصالت الوجود؟ يك روز اصالت الملكوت؟ و.... تا برسيم به فلسفه ‌‌‌‌‌‌‌‌نظام ولايت.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بنده در موضع نقد يا نقض نيستم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌عرضم اين است كه به چه حجت ما در موضع حرف زدن از خود هستيم؟ شما –به نقل از  
‌‌‌‌‌‌‌‌استاد- سخن از اعطاء علم فرموديد: سخن خودتان در بروشور مغالطات: معتقد بود ‌‌‌‌‌‌‌‌هركه در حال درگيري با جبهه كفر است و يا ولايت فرهنگي بر عهده هر كس هست. آيا ‌‌‌‌‌‌‌‌اينها ملاك حجيت است؟ حتي تفاهم؟ و تقنين؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اين سخنان مرا ياد فرقه هاي عرفاني مي اندازد.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ميخواهم سخني شايد بي ادبانه و .... بگويم:  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌آيا اين گونه اقدامات ما را از در خانه اهل البيت (ع) دور نكرده است؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شما و برخي ديگر چنان از توليد علم سخن فرموديد كه گويي اين اقدام بديهي ‌‌‌‌‌‌‌‌است.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌شايد منظورمان از علم متفاوت است.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بهتر بگويم: وحي كجاي توليد جاي دارد؟ بنده در بعضي مباحث استناد به آيات و ‌‌‌‌‌‌‌‌روايات را ديده ام. اما ظاهرا از روش معمول در استناد استفاده نميشود. پس بايد ‌‌‌‌‌‌‌‌ابتدائا آن روش استناد اثبات شود، كه به نظر ميرسد، حتي جمع بندي هم نشده است؛ ‌‌‌‌‌‌‌‌چه برسد به اثبات.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌بگذريم از اينكه اساسا روش فهم را بايد ساخت يا از روايات آنگونه كه خودشان ‌‌‌‌‌‌‌‌فرموده اند استفاده كرد؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌پس سئوال اول چرايي توليد علم است؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌تبصره: از مناقشات لفظي و يا فلسفي كه بعد از توليد علم- كه مقام رهبري ‌‌‌‌‌‌‌‌سفارش فرمودند- مطلع هستم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌اما روايت صحيح السند از مولي:  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌العلم نقطه كثره الجاهلون.  
‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نظرتان چيست؟ آيا ما چنين نميكينم؟  
  
بسيار عالي  
شما به شبهه بسيار مهمي اشاره فرموديد  
كه زندگي بشر امروز را مشحون نموده  
بسياري از فلاسفه غربي به آن اشاره كرده‌‌‌‌اند  
و بعضي از انديشمندان مسلمان نيز به آن ترديدها كشيده شده  
سؤال بسيار مهمي هم هست  
براي روزگار ما  
تمام فرمايشات شما را  
شايد بتوانم در همان عبارت شما خلاصه كنم:  
چگونه از شرّ عينك‌‌‌‌مان خلاص شويم؟!  
  
اين‌‌‌‌كه از آيات و روايات  
از استناد به كلام معصوم  
از حاكم شدن پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌ها و پيش‌‌‌‌داوري‌‌‌‌ها  
از همه اين مطالب كه سخن گفتيد  
ته كلام شما يك چيز بيشتر نيست:  
«از كجا بفهميم «ما» درست مي‌‌‌‌گوييم؟!»  
يعني در حقيقت «ملاك» حق و باطل چيست  
ملاك صحيح و خطا  
درست و غلط  
اصلاً آيا ما راهي براي شناخت واقعيت داريم؟  
آيا دستيابي داريم به اصل حقيقت هستي  
چطور بدانيم «ما» يافتيم و ديگران نيافتند  
شايد «ما» پرت شديم و ديگران رسيده باشند؟!  
چه كسي بايد  قضاوت كند؟  
اصلاً با جه ابزاري؟  
گفتيم اصول فقه مي‌‌‌‌سازيم كه در فهم وحي خطا نكنيم  
امروز عده‌‌‌‌اي مي‌‌‌‌گويند همان اصول فقه خطا بوده!  
گفتيم منطق بسازيم كه در تفكر اشتباه نكنيم  
حالا مي‌‌‌‌گويند همين منطق به غلط ساخته شده  
فلسفه را كه ايجاد كرديم  
بنا بود موجود را از غيرموجود براي‌‌‌‌مان باز بشناساند  
حالا آمده‌‌‌‌اند و گفته‌‌‌‌اند اصلاً تمام اين فلسفه تخيلات بشر بوده  
آن هم بشر يوناني!  
از كجا كه همين حرف‌‌‌‌هاي جديد هم  
دو سال ديگر نه  
دويست سال ديگر  
به ما بخندند و بگويند: اين‌‌‌‌ها هم خطا بوده!  
چه كنيم؟!  
  
نمي‌‌‌‌خواستم اين‌‌‌‌قدر شبهه را تقويت كنم  
ولي حالا كه بحثش پيش افتاده  
اجازه بدهيد ته كلام را عرض نمايم  
ته ته ته چيزي را كه بشر امروز توانسته تشكيك نمايد  
در قالب دو مثال عرض مي‌‌‌‌كنم  
يك مثال را شايد در فيلم‌‌‌‌هايي مانند: ماتريكس، اينسپشن، سورس‌‌‌‌كد ديده باشيد  
و يك مثال از راسل است  
  
«مغز در خمره»  
كافيست عبارت Brain in vat را جستجو بفرماييد  
غوغا كرده است  
عرصه  انديشه را به چالش كشيده  
البته كمتر در ايران  
بيشتر در غرب  
طرح  شبهه چنين است:  
چطور مي‌‌‌‌توانيم اثبات نماييم كه ما در حقيقت يك مغز درون يك ظرف شيشه‌‌‌‌اي آزمايشگاهي نيستيم كه با سيم‌‌‌‌هايي كه متصل نموده‌‌‌‌اند تمام اين تصورات را براي‌‌‌‌مان ايجاد مي‌‌‌‌كنند و ما تنها و تنها خيال مي‌‌‌‌كنيم كه در مثلاً فلان باغ هستيم و مشغول خوردن ميوه!  
  
«بوقلمون راسل»  
راسل از فلاسفه انگليسي معاصر است  
همان‌‌‌‌كه علامه جعفري نيز مكاتباتي با وي داشته  
او رابطه عليت را قابل اثبات نمي‌‌‌‌داند  
و در قالب يك مثال چنين عليت را استقرايي و استقرا را بر باد هوا مي‌‌‌‌نماياند:  
هر شب ساعت 9 به يك بوقلمون غذا داده مي‌‌‌‌شود. او پس از چند روز و چند ماه كاملاً به يقين مي‌‌‌‌رسد و با خود مي‌‌‌‌گويد:  من هر روز ساعت 9 غذا براي خوردن دارم. ولي ناگهان شب سال نو ساعت 9 او را سر مي‌‌‌‌برند، كباب مي‌‌‌‌كنند و مي‌‌‌‌خورند! هيچ دليلي وجود ندارد  تا تمام آن‌‌‌‌چه كه تا امروز اتفاق مي‌‌‌‌افتاده فردا هم اتفاق بيافتد!  
  
خب اين‌‌‌‌ها چه ارتباطي با سؤال شما داشت؟  
اين‌‌‌‌ها حداكثر ترديد در علم است  
اگر باب ترديد در علم باز شود  
در نقطه‌‌‌‌اي كه شما اشاره كرديد متوقف نمي‌‌‌‌شود  
اصلاً اگر به آيه و روايات هم مراجعه كنيم  
از كجا معلوم كه آن‌‌‌‌ها را بفهميم  
همان‌‌‌‌طور كه معصوم مي‌‌‌‌خواسته بيان كند؟  
چه كسي مي‌‌‌‌تواند مدعي شود قرآن را فهميده  
وقتي من خوطب به آن حاضر نيست  
و مفسران آن نيز همه شهيد شده  
آخرين هم در پرده غيبت  
آيا به كساني كه مدعي‌‌‌‌ند با وي در ارتباطند اعتماد كنيم؟  
چه كسي مي‌‌‌‌تواند اثبات كند كه آن‌‌‌‌ها دروغ نمي‌‌‌‌گويند  
يا اصلاً خودشان در اين ارتباط دچار توهّم نشده؟  
  
من شبهه شما را بسيار بزرگ‌‌‌‌تر مي‌‌‌‌دانم  
شبهه هم مربوط به عصر ماست  
امروز همه درگير اين بحث هستند  
و شما نخستين فردي نيستيد كه بنده سر اين موضوع با او بحث مي‌‌‌‌كنم  
پس نگران نباشيد  
اين شبهه پاسخ دارد  
پاسخي از سنخ خودش  
نه پاسخي از مبنايي كه پذيرش خود آن مبنا در ترديد باشد  
نمي‌‌‌‌شود به كسي كه مي‌‌‌‌گويد من خدا را قبول ندارم  
بگويي خدا گفته است كه بايد او را قبول داشته باشي! :)  
  
ولي اجازه بدهيد فعلاً پاسخ اين شبهه را ندهم  
فرصتي بدهم شما بيشتر بكاويد  
اينترنت را  
و دنياي اطلاعات و علم را  
و اساتيدي كه مي‌‌‌‌شناسيد  
در حوزه علميه خودتان  
اين‌‌‌‌كه چطور مي‌‌‌‌شود حجيت خود علم اصول فقه را اثبات كرد  
تا در مرحله بعد  
علم اصول حجيت فهم ما از كلام شارع را اثبات كند؟!  
  
هر انساني مي‌‌‌‌گويد من درست مي‌‌‌‌گويم  
هر انديشمندي يعني  
صاحب نظريه‌‌‌‌اي  
چطور مي‌‌‌‌شود  
و با چه ملاكي  
گفت كدام درست است و كدام غلط؟  
اصلاً آيا درست و غلطي وجود دارد؟  
به چه معنا؟  
مطابقت با واقع؟  
كدام واقع؟  
ما هر چه تصور مي‌‌‌‌كنيم يك صورت ذهني‌‌‌‌ست در نفس ما منقّش  
چه دليلي داريم كه مطابق با واقع باشد  
ملاك چيست؟  
ملاك واقعي بودن كجاست؟  
امروز حادثه بزرگ تحوّل در علوم غربي  
همين «ملاك» است  
دعوا اصلاً سر ملاك واقعي بودن است  
بين فلاسفه و عرفا و فقها و محدثين و همه و همه  
شرقي و غربي  
  
إن‌‌‌‌شاءالله الرحمن  
پاسخ  اين شبهه را آن‌‌‌‌گونه كه يافته‌‌‌‌ام خدمت شما ارائه خواهم كرد  
بعد از اين‌‌‌‌كه البته  
شما گزارشي ارائه نماييد  
كه:  
1. وسعت اين شبهه و مانند آن در جامعه چقدر است؟  
2. چند نفر از نزديك‌‌‌‌ترين افراد به شما درگير همين شبهه هستند ولي پنهان داشته و بروز نمي‌‌‌‌دهند؟  
3. آيا استادي در مدرسه علميه خود مي‌‌‌‌يابيد، يا پيرامون خود، تا پاسخي قانع‌‌‌‌كننده به آن بدهد؟  
  
موفق باشيد

‌‌‌‌متشكرم، البته بنده قصد نداشتم شما رو وادار كنم مباحث را تا اين سطح ‌‌‌‌ريشه يابي كنيد. اما راضي هستم كه پيرامونش كار كنيم‌‌‌‌. بنده چون اهل صحبت كردن با دوستانم هستم جواب شما را از مشاهدات خودم ميدهم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌1.2.فقط يك نفر را سراغ دارم كه اين سئوال برايش وجود دارد. البته ‌‌‌‌نميدانم بنده موفق شدم در ذهنش ايجاد كنم يا كس ديگري. البته او اين ‌‌‌‌مسئله را كاملا ساده حل كرد. فقط با اين جواب كه در دوران غيبت ما بي ‌‌‌‌صاحب هستيم. بنابر اين همه چيز نسبي است.  
‌‌‌‌3. در حوزه خودمان هم يكي از اساتيد است كه بنده فقط با ايشان بحث ميكنم. ‌‌‌‌معمولا ميتواند سئوالتم را جواب دهد. البته بگويم كه از اخباري هاي شهر ما ‌‌‌‌است. ‌‌‌‌تا كنون در اين موضوع با ايشان صحبت نكرده ام.  
  
پاسخ اين دوست  
آيا شما را قانع ساخت؟  
و به نظر شما  
آيا اين مطلب شبهه مهمي به نظر مي‌‌‌‌رسد يا خير؟  
و آيا بنده پرسش شما را به درستي متوجه شدم؟  
يعني اگر ما بتوانيم ملاكي  براي «علم» ارائه نماييم  
آيا به نظرتان مي‌‌‌‌توانيم مسأله فلسفه و چالش‌‌‌‌هاي آن را  
و عدم استفاده از آيات و روايت و نقل را برطرف كنيم؟  
كمي نيز شما آراءتان را بفرماييد  
تا با يك همفكري بتوانيم موضوع را مورد دقت قرار  دهيم  
تشكر

بنده وقتي در مباحث نظري با اختلاف آراء بسيار مواجه شدم، اين گمانه كه شايد ‌‌‌‌فعلا نتوان به معناي واقعي حقيقت را دريافت بيشتر معتقد شدم. و تصميم گرفتم ‌‌‌‌بيشتر بر انجام قدر متيقن ها متمركز شوم. اما نه مانند دوستم كه همه چيز را ‌‌‌‌خوب و درست ميداند.-پوزيتيويست-  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما در مورد سئوال اصلي كه شما آن را ارتقاء داديد.  
‌‌‌‌1. سئوال بنده به صورت مشخص اين بود كه در حال حاضر روشي براي استناد به وحي ‌‌‌‌وجود دارد كه با در نظر گرفتن تفاوت هايشان حجيت دارد. اگر چه وحدت نظر وجود ‌‌‌‌ندارد. اما در فرهنگستان از اين روش هاي معمول استفاده نميشود. حال بايد ايشان ‌‌‌‌اول چگونگي استناد را بررسي كنند و سپس از آن استفاده كنند. سئوال بنده اين ‌‌‌‌بود كه اين استناد كجاست؟  
‌‌‌‌چرا كه غالبا اين تصور براي بنده حاصل ميشود كه مباحث فرهنگستان شبيه مباحث ‌‌‌‌فلسفي است كه در اوايل دوران ظهور فلسفه طرح ميشده است. البته بنده جمله بسيار جسورانه استاد هاشمي را كه در مورد توجه به سخنان ‌‌‌‌كفار و عدم توجه به سخنان ايشان خوانده ام.  
‌‌‌‌‌‌‌‌اصل كلام:  
‌‌‌‌بنده بر مسئله تشكيك در همه چيز مشكلي ندارم. به نظرم بخشي از آن جواب ها را ‌‌‌‌در مباحث شناخت فلسفه آقاي مصباح خوانده باشم.  
‌‌‌‌البته مشتاقانه از جواب هاي شما بهره مي برم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌ اما سخن بر سر بافتن هاي بشري است. سئوال اين بود كه توليد علم بافتني است؟  
‌‌‌‌آخه علم را از كجا در مي آورد؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌اين آيه و روايت؛ بفرماييد چگونه اين برداشت ها را كرده ايد، تا ديگران هم ‌‌‌‌بفهمند. چگونه برداشت كرديد كه با حضور در نمايندگي ما فوق به شما علم اعطاء ‌‌‌‌ميشود؟  
‌‌‌‌جالب آن است كه اول گمانه اي شكل ميگيرد و بعد -بر فرض تلاش براي استناد- ‌‌‌‌روايات مويد گزينش ميشود. درحالي كه براي استنباط بايد اول چاه خانه را پر كرد ‌‌‌‌و بعد به افتاء نشست.  
‌‌‌‌‌‌‌‌راستي اين را هم عرض كنم كه بنده به دنبال كشف واقع و يا حقيقت نيستم، بلكه ‌‌‌‌به دنبال حجت هستم. فقط  
‌‌‌‌  
تشكر  
با اين توضيح شما  
مشخص شد كه بحث در فلسفه نيست  
شما مشخصاً در علم اصول پرسش داريد  
علم اصولي كه استاد حسيني مدعي‌‌‌‌ست  
بايد روشن شود چگونه ايشان در اصول فقه مدعي توليد علمند  
و از كجا اصلاً قرار است اين علم بيايد  
  
اين پرسشي بسيار روشن است  
و پاسخ  بسيار روشني هم دارد  
  
ايشان از ابتداي سال 1373  
تعداد 95 جلسه بحث در علم اصول دارند  
با عنوان «مبادي اصول فقه احكام حكومتي»  
مسير بحث اين‌‌‌‌طور است  
كه ابتدا به «حجيت»ـي كه در حوزه مطرح است  
در نظريات اصوليون  
اشكالات جدي‌‌‌‌اي وارد مي‌‌‌‌كنند  
  
شما احتمالاً چيزي از حلقات شهيد صدر (ره) خوانده‌‌‌‌ايد  
حلقه اول را مطالعه بفرماييد  
در مقدمه نسبتاً مفصلي كه شهيد دارند  
سير پيدايش و تطوّر علم اصول فقه را خوب بيان مي‌‌‌‌نمايند  
از زمان شيخ مفيد  
كه تحت تأثير استاد خويش بود  
ابن جنيد اسكافي  
و تغييري كه در معناي «اجتهاد» داد  
و البته كه اجتهاد مصطلح  
فتح باب تعريف «حجيت» در فقه شيعه بود  
  
اين را هم حتماً شنيده‌‌‌‌ايد و مطلع  
جريان اخباري‌‌‌‌گري استرآبادي  
كه اشاره هم به آن فرموده بوديد  
اخبارييون در قيد حجيت و تعريف آن نبودند  
به ظن خود عمل مي‌‌‌‌كردند  
و همان را كافي مي‌‌‌‌دانستند  
  
پس حداقل دو طيف از علما در تاريخ شيعه برتري داشته‌‌‌‌اند  
در تشخيص احكام شرعي  
و تكليف مكلفين  
  
استاد حسيني همين‌‌‌‌طور نيامده‌‌‌‌اند به توليد علم اصول دست بزنند  
ابتدا با اشكالاتي در اصول موجود برخورد كردند  
اشكالاتي در فهم كلام شارع  
كه حجيت استدلالات فقهي را مخدوش مي‌‌‌‌نمايد  
اين اشكالات را به تفصيل بيان كرده  
و عدم وجود پاسخ روشني براي آن‌‌‌‌ها  
در مباني رايج را اذعان نموده‌‌‌‌اند  
بعد از‌‌‌‌ آن است كه تلاش كرده‌‌‌‌اند  
مقدماتي را بيان نمايند  
كه با توجه به آن‌‌‌‌ها بشود نواقص مذكور را بر طرف نمود  
  
مهم‌‌‌‌ترين اشكال «تعريف حجيت» است  
تعريفي كه از حجّت در علم اصول مي‌‌‌‌شود  
منجّزيت و معذّريت  
به تبعيت از يقيني كه در منطق تعريف مي‌‌‌‌شود بيان گرديده  
اين تعريف حتي مورد اشكال شهيد صدر هم بوده  
لذا «نظريه حق‌‌‌‌الطاعه» را طرح فرموده  
  
اجمالاً عرض مي‌‌‌‌شود كه توليد علم از نقد آغاز مي‌‌‌‌گردد  
نقد يعني ارزيابي آن‌‌‌‌چه موجود است  
و يافتن خلأها  
خلأ هر آن‌‌‌‌چيزي‌‌‌‌ست كه نياز به آن هست  
ولي خود موجود نيست  
مثلاً ما با نقد يك نظريه  
متوجه مي‌‌‌‌شويم كه نياز به 5 عنصر مفهومي در آن هست  
ولي تنها 3 تاي از آن‌‌‌‌ها وجود دارد  
پس در اين مرحله  
يعني مرحله نقد  
متوجه اين مي‌‌‌‌شويم كه نياز به 2 مفهوم ديگر داريم  
2 مقوله ديگر كه مغفول مانده  
در روش‌‌‌‌هاي سنتي علمي  
دانشمند مزبور  
بعد از يافتن اين خلأها  
يعني درست پس از پايان نقد  
شروع به طرح مي‌‌‌‌نمايد  
طرح نظرياتي كه مورد نياز است و جاي‌‌‌‌شان خالي‌‌‌‌ست  
اما استاد حسيني مرحله «نقض» را ضروري مي‌‌‌‌دانند  
زيرا به نظريه سيستمي وفادارند  
نقض كارش اين است كه 3 مفهوم موجود را هم ارزيابي مي‌‌‌‌نمايد  
و بيان مي‌‌‌‌كند كه با موجود شدن 2 مفهوم ناموجود  
چه تغييري بايد در 3 مفهوم ديگر حاصل شود  
يعني صرف پر كردن خلأ كافي نيست  
و بايد همراه با طرح تعاريف جديد و نظريات تازه  
تعاريف موجود و نظريات فعلي نيز تغيير يابند  
پس از مرحله نقض است كه به طرح مي‌‌‌‌رسند  
  
نقض اضافه‌‌‌‌اي‌‌‌‌ست كه استاد حسيني به روش توليد علم دارند  
اما اين‌‌‌‌كه توليد علم چگونه است  
هزاران سال است كه بشر در حال توليد علم است  
و روش آن را مي‌‌‌‌داند  
نقد تمامي آراء علمي موجود  
و ارائه آراء جديد متناسب با نيازهايي كه پيدا شده  
و قبلاً‌‌‌‌ مورد توجه نبوده  
مثلاً استاد جوادي  
در حال تفسير كه هستند  
تسنيم  
به مطلبي برخورد مي‌‌‌‌فرمايند  
كه در تفاسير گذشته نمي‌‌‌‌يابند  
فكر مي‌‌‌‌كنند و يك تحليل جديد مي‌‌‌‌يابند  
  
اما سؤال شما بايد اين‌‌‌‌جا مطرح شود  
كه از كجا ايشان مي‌‌‌‌فهمد اين نظريه صحيح است؟  
با چه ملاكي؟  
دعواي تمام توليدكنندگان علم بر سر «ملاك» است  
در علم اصول هم  
اختلاف بر سر حجيت نيست  
بر سر ملاك آن است  
يعني بايد معلوم شود ملاك صحت يك نظريه علمي چيست  
زيرا خود حجيت هم بر اساس يك نظريه علمي تشريح مي‌‌‌‌شود  
بحث سر حجيت نمي‌‌‌‌آيد  
زيرا با حجيت وقتي سراغ كاربرد برويم مواجه مي‌‌‌‌شويم  
بايد قبل از آن را حل كنيم  
چطور نظريه شيخ مفيد درباره اجتهاد و حجيت را بپذيريم؟  
چرا بايد حرف او درست باشد؟  
چرا نظريه مرحوم آخوند مقبول شده؟  
چرا ادله شيخ انصاري در رد انسداد باب علم و علمي را مي‌‌‌‌پذيريم؟  
  
اين‌‌‌‌ها مباحث معرفت‌‌‌‌شناسي‌‌‌‌ست  
و به فلسفه علم كار دارد  
ريشه پرسش از حجيت بايد به اين‌‌‌‌جا بازگردد  
اگر نتوانيم ملاكي براي صحت گزاره‌‌‌‌هاي علمي بدهيم  
اصلاً به مرحله حجيت نزديك هم نمي‌‌‌‌شويم  
همين است كه مكاتبي چون پوزيتيويسم در غرب پيدا شده!  
  
موفق باشيد

‌‌‌‌بحث مفيدي بود.  
‌‌‌‌اشاره شما به سير تطور علم اصول خيلي خوب بود..  
‌‌‌‌بحث استاد را پيرامون روش توليد علم-نقد،نقض وطرح-پسنديدم  
‌‌‌‌در مورد علم اصول فقه سير تطور از فقه آغاز شد و مباحثي كه در فقه جنسي ‌‌‌‌متفاوت داشت در علم اصول تجميع شد.  
‌‌‌‌پس لوازم و يا برخي اجزاء فقه جدا شد. نكته اي كه باعث شد بنده آنگونه ‌‌‌‌بحثي طرح كنم، چاق شدن اين علم است. به گونه اي كه فقه به حاشيه ميرود، ‌‌‌‌به عبارتي ديگر در مورد علوم آلي سخن درست است. اما علوم اصالي چه؟ مثلا ‌‌‌‌فلسفه.  
‌‌‌‌چرا فلسفه؟  
‌‌‌‌به نظرم اين مباحث در فلسفه فلسفه طرح ميشود.كه نامشان فلسفه مضاف است.  
‌‌‌‌قبل از اينكه سئوال جديدم را پيرامون مباحث استاد بپرسم  
‌‌‌‌همان طور كه قراربود  
‌‌‌‌‌‌‌‌لطفا آن سئوال كه خودتان در پي سئوال حقير طرح كرديد ‌‌‌‌پاسخ دهيد.  
‌‌‌‌منظورم  
‌‌‌‌چگونه بفهميم چي درست است؟ چي واقعيت دارد؟  
‌‌‌‌از كجا بفهميم كي درست ميگه؟  
‌‌‌‌و....  
‌‌‌‌همان كه گفتيد دنياي امروز با آن درگير است.  
  
شهيد صدر (ره) با اين نظر موافق نيست  
اين‌‌‌‌كه «جنس» مباحث اصول و فقه متفاوت است  
ايشان توجه مخاطب كتاب خود را به «قواعد فقهي» جلب مي‌‌‌‌نمايد  
تصوّر بفرماييد قاعده «لاضرار» يا قاعده «حليت»  
اين‌‌‌‌ها را شهيد صدر از همان جنس قواعد اصولي مي‌‌‌‌داند  
و لذا شاخص ديگري براي افتراق اصول و فقه بنا مي‌‌‌‌نهد  
ايشان معتقد است كه اساساً فقه و اصول يك‌‌‌‌چيزند  
اما «عناصر مشتركه فقه»  
يعني آن‌‌‌‌دسته از قواعد و مباحثي كه در تمامي ابواب فقه كاربرد دارند  
فقط براي مراعات زمان  
براي اصطلاحاً فاكتورگيري  
در يك كتاب ديگري به نام اصول فقه بررسي مي‌‌‌‌شوند  
البته ايشان «اصول» را بمثابه «منطق» براي «فقه» مي‌‌‌‌دانند  
اما اين تفاوت  
شايد لزوماً به معناي تفاوت «جنس» اصول و فقه نباشد  
  
اگر از اين منظر نگاه كنيم  
اصول هر چقدر كه چاق شود  
فقه چاق شده است  
اين‌‌‌‌ها يك علم هستند  
در هم تنيده  
بخش‌‌‌‌هاي تكراري را جدا كرده‌‌‌‌اند  
مثلاً بايد در هر باب فقهي دوباره از حجيت خبر واحد سخن مي‌‌‌‌گفتند  
يك‌‌‌‌بار قال قضيه را كنده‌‌‌‌اند  
همان اول  
در علم اصول  
به اين معنا انگار كه وقتي اصول مي‌‌‌‌خوانيد  
در حال تعلّم فقه هستيد  
  
اشكال در چاق شدن نيست  
چاق شدن علم نتيجه قهري رشد علم  
و تطوّر آن در زمان است  
هر انديشمندي مطلبي تازه اضافه مي‌‌‌‌كند  
فيزيك هم در غرب چاق شده است  
لذا به چندين شاخه منقسم گشته: مكانيك، الكترونيك، مكانيك سيالات، نور و...  
اشكال شما متوجه «بيهوده چاق‌‌‌‌شدن» است  
يعني ورود مطالب بي‌‌‌‌‌‌‌‌فايده و بي‌‌‌‌اثر  
از آن دسته قواعدي  
كه با ادبيات طنزگونه و كنايه‌‌‌‌آميز استاد حسيني:  
يظهر اثره في‌‌‌‌النذر!  
فقط اگر يكي نذر كند كه مثلاً فلان و فلان و فلان شرايط را مراعات كنم  
حالا آيا اين‌‌‌‌ها تأمين مي‌‌‌‌شود تا نذر عمل شده باشد يا خير  
يعني اثر عملي در زندگي معمولي مردم ندارد  
ايراد اين‌‌‌‌جاست  
  
اما «فلسفه مضاف» قطعاً «فلسفه فلسفه» نيست  
فلسفه مضاف نام جديدي‌‌‌‌ست  
كه به «مبادي تصوّري و تصديقي» يك علم داده مي‌‌‌‌شود  
قدماي ما «رئوس ثمانيه» را مقدم بر علم مي‌‌‌‌كردند  
ضرورت علم، نام آن، مؤسس آن، هدف و غايت آن، متد و شيوه آن و...  
اين‌‌‌‌ها امروز به فلسفه مضاف موسوم شده  
اما فلسفه فلسفه چيست؟!  
بنده نمي‌‌‌‌دانم  
شايد رئوس ثمانيه علم فلسفه را بشود «فلسفه فلسفه» ناميد!  
اين البته در حدّ اطلاعات حقير است  
شايد نكته‌‌‌‌اي باشد كه بنده خبر ندارم  
  
خب  
ظاهراً شما در نهايت جدّي بودن شبهه «مغز در خمره» را پذيرفتيد  
وقتي فرموديد درگير واقعيت نيستيد و به حجيت كار داريد  
گفتم شايد اين مسأله اصلاً به كار شما نيايد  
اين مطلب از پيچيده‌‌‌‌ترين مباحث فلسفي امروز است  
و چالش‌‌‌‌برانگيزترين  
تمايل داشتم ابتدا براي اين‌‌‌‌كه يك ارزيابي داشته باشم  
نسبت به فضاي فكري  
از شما خواهش نمايم اين زحمت را متقبل شويد  
شما پاسخي براي اين پرسش بيابيد  
در گوگل جستجو بفرماييد  
سايت‌‌‌‌ها را بكاويد  
از دوستان و اساتيد بپرسيد  
شايد كساني يافت شوند كه علاوه بر پاسخ دوست شما  
كه همه چيز را به «عصر غيبت» برگرداند و صورت مسأله را پاك كرد  
پاسخي قابل پسند‌‌‌‌‌‌‌‌تر ارائه كنند  
متشكر مي‌‌‌‌شوم اگر ابتدا  
شما تلاشي در اين زمينه مصروف فرماييد  
و اين شبهه را  
شما به عنوان يك طلبه كوشا و فعّال بيابيد  
  
اگر در نهايت نياز شد  
بنده در خدمت هستم

پيرامون نكته اي كه فرموديد، قدري تامل كردم.  
به نظر شباهت زيادي با آن سخن استادم كه عرض كردم داشت.  
ايشان ميگفت: در دوران غيبت زمان رسيدن به لب و حقيقت دين نيست.  
بلكه فقيهي كه مي تواند استنباط كند و فتوا بدهد، بايد بيافتد جلو و بقيه پشت سراو.  
اين سلسله تا ورود به عصر ظهور. يعني دوران، دوران اضطرار است.  
شما نظرتان همين است؟ يا تفاوتي دارد؟  
  
شايد اين‌‌‌‌طور بگوييم صحيح‌‌‌‌تر باشد  
كه مسأله مزبور  
ارتباطي با دوران غيبت يا حضور يا حتي ظهور ندارد  
علي فرض اين‌‌‌‌كه اكنون دوره ظهور هم باشد  
يا حتي دوره حضور رسول مكرّم اسلام (ص)  
همين پرسش به نحو ديگري متجلّي مي‌‌‌‌گردد  
از كجا بدانيم اين فرد از انسان‌‌‌‌ها معصوم است؟  
يا فرستاده پروردگار است؟  
از كجا بدانيم اصلاً پروردگاري وجود دارد  
وقتي حتي در شناخت اصل وجود خودمان هم محتاج سنجش آثار هستيم  
  
مگر پيامبر دروغين كم در تاريخ بوده است؟  
ما با يك پرسش بسيار مهم مواجه مي‌‌‌‌شويم  
شبيه به آن‌‌‌‌چه شما فرموديد  
وقتي حضرت تشريف بياورند و قيام كنند:  
آيا اين خود حضرت حجة است  
يا يك مدعي ديگر؟!  
مگر مدعيان امام زماني كم بوده‌‌‌‌اند تا كنون؟!  
اگر ما امروز نتوانيم پاسخي براي پرسش حاضر پيدا كنيم  
آن روز هم از خطر انحراف دور نخواهيم بود  
قطعاً و قطعاً افرادي پيدا خواهند شد كه در اصل قيام ايشان ترديد كنند  
شبهه‌‌‌‌افكني نمايند  
مگر در اصل نبوّت حضرت رسول (ص) نكردند؟  
مگر در امامت مولاي متقيان (ع) و خلافت ايشان شبهه نكردند؟  
پيدا خواهند شد افرادي  
كه صيحه آسماني را فوراً به فوران‌‌‌‌ها و انفجارات خورشيدي متصّف كنند  
و طلوغ خورشيد از مغرب را به برخورد فلان شهاب‌‌‌‌سنگ با زمين  
و ظهور سفياني را...  
مگر همين الآن داعش ظهور نكرده است؟  
بعد هم مي‌‌‌‌گويند اين سفياني همان بقاياي داعش است و جزء علائم قطعيه ظهور نيست  
ما چه كنيم؟  
مگر نشانه‌‌‌‌هاي حضرت جز همين علائمي‌‌‌‌ست كه براي ما نقل شده؟  
  
در گذشته هم همين‌‌‌‌طور بوده  
حضرت رسول مكرّم اسلام (ص) وقتي دعوت خود را آغاز مي‌‌‌‌فرمايند  
با چه جمله‌‌‌‌اي مردم را جذب مي‌‌‌‌نمايند؟  
با «صداقت»  
با «امانت»  
از مردم مي‌‌‌‌پرسند: اگر به شما بگويم پشت اين‌‌‌‌كوه دشمن سنگر كرده و قصد حمله دارد مي‌‌‌‌پذيريد؟  
گفتند: آري!  
رسول خدا (ص) به عنوان رسول ظاهري  
با بخشي از وجود مردم ارتباط برقرار كرد  
كه همان رسول باطني باشد  
همان عقل  
اما نه به روشي كه مي‌‌‌‌پنداريم  
نه به روش برهان نظري  
و استدلال عقلي  
بلكه به روش سلوك عملي  
و راهبرد اعتمادسازي  
  
در دوران غيبت هم همين است  
مراجع ما چطور مردم را به اسلام دعوت كردند  
چطور آنان را جمع نمودند  
با بحث‌‌‌‌هاي فقهي؟!  
مردم چگونه مي‌‌‌‌توانند بفهمند فلان آقا فقه را بهتر فهميده يا فلان آقاي ديگر؟!  
خير  
مردم به پابرهنه راه رفتن مرجع نظر مي‌‌‌‌كنند  
در روز عاشورا  
يا ايام عزاي اهل بيت (ع)  
مردم به استقامت آقايان مراجع در مسير حق و عدالت اتكا مي‌‌‌‌كنند  
و تشخيص مي‌‌‌‌دهند فلاني بر حق است  
يا نيست  
اين همان رسول باطني‌‌‌‌ست  
همان كه امام حسين (ع)‌‌‌‌ نيز با لشكر انساني خود  
با خانواده و ياران وفادار  
و آن نحوه شهادت  
با آن ارتباط برقرار نمود  
استاد حسيني (ره) حفظ جهت را  
و استقامت بر آن  
منضمّ به تفاهم اجتماعي  
يعني كيفيتي از قانون‌‌‌‌مندي كه قابل ارزيابي باشد  
دليل حجيت مي‌‌‌‌داند  
يعني همان سير و روشي كه همواره انسان‌‌‌‌ها بر طريق آن رهبران خويش را شناخته‌‌‌‌اند  
  
حوالت دادن مشكلات به پس از ظهور چه معنا دارد؟  
آيا ممكن است نوعي شانه‌‌‌‌خالي كردن از وظايف راهبري باشد؟  
يا به نوعي اعتراف به ناتواني؟  
ما اگر نمي‌‌‌‌توانيم وحدت‌‌‌‌ساز جامعه باشيم  
و يقين اجتماعي مردم را  
باورهاي آنان را  
ايمان و اعتقادشان را كه امروز به دست اين شبهه‌‌‌‌ها نابود مي‌‌‌‌شود  
و با ماتريكس و اينسپشن و چند فيلم ديگر هاليوودي  
و ماهواره‌‌‌‌ها  
و اينترنت كه به پستوي خانه‌‌‌‌ها وارد شده  
در معرض خطر قرار گرفته است  
نجات بخشيم  
و تحكيم نماييم  
نبايد اين را به گردن «غيبت» بياندازيم  
و دوران غيبت را دوران عدم تكليف بپنداريم  
گويا خداوند در اين دوران رفع القلم نموده  
ترخيص صادر كرده  
و عهدي را كه حضرت امير (ع) به سبب آن خلافت ظاهريه مردم را پذيرفت  
عهد خداوند از آگاهان و عالمان  
براي هدايت عوام  
از گردن انديشمندان برداشته است  
  
شايد بعضي اين‌‌‌‌گونه بپندارند  
ولي امام خميني (ره) اين‌‌‌‌گونه نمي‌‌‌‌پنداشت  
و به همين دليل قيام كرد  
او انقلاب اسلامي را تأسيس نكرد كه مردم را بفريبد  
اگر باور نداشت اسلام قابل پياده شدن است  
عوام‌‌‌‌فريبي بود اگر مردم را به انقلاب دعوت مي‌‌‌‌نمود  
امام يقين داشت مي‌‌‌‌شود  
زيرا امام زمان (عج) را حاضر و ناظر بر اعمال خويش مي‌‌‌‌ديد  
و هدايت ايشان را  
و امداد دائمي پروردگار  
همراه آنان‌‌‌‌كه براي احياي دين قيام نمايند  
مقام معظم رهبري نيز با تأكيد بر «ايجاد تمدن اسلامي در منطقه‌‌‌‌اي از عالم»  
و نشان دادن مصداقي واحد از شعاري كه هزار و اندي‌‌‌‌سال بر زبان مسلمانان است  
ولي همچنان بدون مصداق باقي مانده  
عدالت اسلامي علي (ع)  
كه در زمان خود ايشان نيز در شرف تحقق شهيد شد  
ايشان نيز مصرّ هستند كه «مي‌‌‌‌شود»  
و لو مي‌‌‌‌پذيرند كه در تمام عالم خير  
دنيا را حضرت (عج) اسلامي خواهد نمود  
ولي در قلمرو ايران را  
تكليف ماست  
تكليف نظام  
كه بشود  
  
بخشي از احياي دين همين عرصه انديشه است  
اگر ما نتوانيم «ملاك»ـي براي صدق و كذب ادراكات عقلي خود بيابيم  
و نتوانيم گزاره‌‌‌‌هاي صحيح را از ناصحيح متمايز كنيم  
اگر حتي نتوانيم قضاوت نماييم كه امروز چه كسي درست  
و چه كسي نادرست مي‌‌‌‌گويد  
پس چگونه قادر به گرفتن «تصميم» خواهيم بود؟  
و بدون «تصميم» چگونه مي‌‌‌‌شود نظام را اداره كرد؟!  
نظام قطعاً با تصميمات پيش مي‌‌‌‌رود  
اگر اسلام «مدل تصميم‌‌‌‌گيري» نداشته باشد  
در موضوعات كثير  
و به تأكيد استاد حسيني (ره) در ارتباطي نظام‌‌‌‌مند با هم، چون شبكه و منظومه‌‌‌‌اي از موضوعات  
روش‌‌‌‌هاي غير اسلامي هست  
تصميمات را جهت خواهد داد  
و به تعبير امام راحل (ره)  
بر سر اسلام و مسلمين همان خواهد آمد كه در پنجاه سال سياه ستمشاهي آمد! ([صحيفه نور، ج17، ص323](http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=17&tid=111))   
  
بر اين مبنا بود كه آسيدمنيرالدين قيام كرد  
قيام در عرصه انديشه  
او مي‌‌‌‌دانست كه «بايد بشود»  
و اگر «نمي‌‌‌‌شود» از ضعف ماست  
نه ضعف دين  
نه ضرورت غيبت  
نه عذاب الهي  
كه مثلاً بخواهد امت پيامبر محبوب خود را رها نمايد  
و به امان كفار بگذارد!  
غيبت دوران امتحان ماست  
نه دوران تنبلي و رها شدن  
و همه را بر عهده امام غائب، پس از ظهور نهادن!  
اگر چه عده‌‌‌‌اي بر چنين طبلي مي‌‌‌‌كوبند  
اما استاد حسيني (ره) به شدّت مصرّ بود كه اين گمان نادرست است  
و راه امام (ره) را  
بدون تحقق تحولات عميق در عرصه انديشه  
علوم انساني  
با اين التفات كه همه علوم، انساني هستند  
غير قابل تداوم مي‌‌‌‌دانست  
  
اگر عرض بنده خلاف اين را متبادر نموده  
بگذاريد به حساب ضعف بيان  
و كاستي در قدرت ادبيات و زبان  
و الا سير اجمال به تفصيل  
بنا بر آن‌‌‌‌چه استاد حسيني (ره) بنيان نهاده  
«تناقضي‌‌‌‌» نيست  
يعني مراحل بعدي از ادراك  
نافي مراحل قبل نمي‌‌‌‌باشند  
بلكه تكميل‌‌‌‌كننده‌‌‌‌اند  
مثلاً اين‌‌‌‌كه يك روز اخباري‌‌‌‌گري در فقه شيعه رايج شد  
از ملزومات شرايط عصر خود بوده  
از ملزومات حفظ دين در آن دوران  
و البته وقتي آن ضرورت‌‌‌‌ها رفع شد  
شيعه دوباره به اجتهاد بازگشت  
اين دليل نمي‌‌‌‌شود كه بگوييم يك عده به بيراهه رفتند  
و راه دوباره بازگشت  
زيرا آنان كه اخباري شدند نيز  
در جهت تحقق عبوديت گام بر مي‌‌‌‌داشتند  
و از حركت در مسير اهل بيت (ع) روي نگرداندند  
لذا مورد امداد بوده  
و آن‌‌‌‌چه متناسب زمان و مكان‌‌‌‌شان بود را در اختيار گرفتند  
  
موفق باشيد

لطفا اگر اشكالي در حرفاي بنده هست و يا بايد تكميل شود، بدون تعارف بفرماييد  
‌‌‌‌‌‌‌‌در مورد فهم مراد متكلم، نظر بنده با مباحث هرمونوتيك يكي نيست.  
‌‌‌‌بلكه عرض بنده اين است كه در حال حاضر نميتواند به صورت صد در صد گفت كه ‌‌‌‌شارع مرادش در استعمال هماني است كه ما ميفهميم. البته ما بيش از آنچه در ‌‌‌‌ظاهر كلام است، تكليفي نداريم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌نكته ديگر در مورد شنيدن كلام معصوم بدون واسطه و اشكال شما:  
‌‌‌‌خيلي از مسائل در زمان معصوم طرح نشده، در حالي كه بعد از ايشان به دلايل ‌‌‌‌مختلفي طرح گرديده است.  
‌‌‌‌مثلا در خطبه غدير كسي مدعي نشده بود كه مولي يعني دوست ولي در زمان هاي ‌‌‌‌بعدي اين گمانه  
‌‌‌‌كه شايد انگيزه هاي مختلفي داشته باشد  
‌‌‌‌مطرح گرديد.  
‌‌‌‌بنابراين بخشي از اين اشكال در زمان حضور حل ميشود.  
‌‌‌‌اما بخشي از آن هم باقي مي مانند. يعني خوب نفهميدن كلام شارع و معصومين ‌‌‌‌حتي در خطابات رو در رو نيز ممكن بلكه واقع است.  
‌‌‌‌به نظر ميرسد، آنچه موجب عدم پذيرش اين نكته است، توجه به منشا اين مسئله است.  
‌‌‌‌كه ايا علت اين كج فهمي ها متكلم است يا مخاطب ويا عوامل ديگر؟  
‌‌‌‌‌‌اين مسئله در زندگي روز مره ما هم وجود دارد.  
‌‌‌‌اين جمله بسيار استفاده ميشود: نه منظورم اين نبود.  
‌‌‌‌اما منشا آن:  
‌‌‌‌قطعا و قدر متيقن مخاطب يكي از اين موارد است. كه عوامل گوناگون از جمله  
‌‌‌‌عدم آشنايي به كلام  
‌‌‌‌ حواس پرتي ها  
‌‌‌‌پيش زمينه ها  
‌‌‌‌و....  
‌‌‌‌در آن موثر است.  
‌‌‌‌متكلم نيز به نظر شما در كلام بستگي دارد كه عصمت در ائمه را در چه حدودي ‌‌‌‌بدانيد.  
به نظر ميرسد اين عبارت كه فتاواي غير معصومين بر اساس ظن معتبر است، ‌‌‌‌پاسخ خوبي باشد.  
‌‌‌‌و اشكال به اصل اين سخن و دفع دور نيز در اصول موجود پاسخ داده شده است.  
‌‌‌‌ اولا لطف بفرماييد نظرتان را بفرماييد.  
‌‌‌‌ثانيا؛ اگر تا اينجا بحث مورد تفاهم باشد، دو سئوال مطرح ميشود:  
‌‌‌‌آيا مرحوم سيد منير مدلي براي فهم بهتر و نزديكتر وحي داشتند؟ يا به دنبالش ‌‌‌‌بودند؟  
‌‌‌‌به نظرتان در چنين شرايطي كه اختلاف در فهم دين بسيار زياد است، حتي در ‌‌‌‌مسائل اساسي مثل عقائد و فقه، چگونه ميتواند ‌‌‌‌به وسيله تحقق مدلي كوچك در گوشه اي از عالم زمينه ظهور را فراهم كرد؟  
‌‌‌‌شايد از آن به مدل تفاهم ويا ايجاد وحدت بتوان نام برد  
‌‌‌‌  
فرمايش شما در اين مورد صحيح است  
كه مردم  
به صورت روزمره كه با يكديگر سخن مي‌‌‌‌گويند  
كثيراًما مي‌‌‌‌گويند: منظورم اين نبود و آن بود!  
  
استاد حسيني (ره) يك احتمالي را مطرح مي‌‌‌‌فرمايند  
اين‌‌‌‌كه آيا معصوم (ع) علم لدنّي مگر نداشته است؟  
او با يك انسان عادي تفاوت مي‌‌‌‌كند  
زيرا او وقتي اين حديث يا آن حديث را بيان مي‌‌‌‌داشته  
همان لحظه مي‌‌‌‌دانسته كه در طول تاريخ چه شبهاتي مطرح خواهد شد  
و چه نقل‌‌‌‌ها در معاني رخ خواهد داد  
و چه اشتراك لفظي‌‌‌‌ها پديد خواهد آمد  
و حتي دقيقاً مي‌‌‌‌دانسته چه افرادي در چه دوران‌‌‌‌هايي چگونه حرف او را تحريف خواهند كرد  
استاد حسيني (ره) معصومين (ع) را مديران تاريخ مي‌‌‌‌نامد  
و معتقد است «خاتم» بودن دين اسلام  
مستلزم اين است كه پيامبر (ص) آن  
با «تاريخ» سخن گفته باشد و نه تنها با امت هم‌‌‌‌عصر خود  
  
اگر اين فرمايش ايشان را صحيح بدانيم  
معناي آن اين است كه ضرورتاً معصومين (ع) قرائني را در كلام خود چيده‌‌‌‌اند  
كه تا پايان دوران غيبت  
هادي و راهنماي شيعيان باشد  
در تشخيص و فهم صحيح كلام متكلم  
فهمي كه در هر زمان معتبر باشد  
و در هر عصري بتواند مشكلات همان عصر را مرتفع نمايد  
  
البته قطعاً اين يك بحث اعتقادي‌‌‌‌ست  
و اگر در علم كلام نپذيريم كه «مخاطب پيامبر خاتم ما هم هستيم»  
ناگزير مي‌‌‌‌شويم كه «عرف زمان تخاطب» را ملاك فهم كلام ايشان بگيريم  
و الفاظ و معاني را به آن‌‌‌‌چه در عصر خود فهميده مي‌‌‌‌شدند  
فروبكاهيم  
  
بله  
استاد حسيني (ره) اساساً تقريباً نيمي از بحث اصول خود را  
همان دوره 95 جلسه‌‌‌‌اي كه به دوره مبادي اصول فقه مشهور است  
به همين نكته پرداخته‌‌‌‌اند  
اين‌‌‌‌كه چطور مي‌‌‌‌شود متناسب با نيازهاي امروز  
فهم جديدي از كلمات شارع داشت  
بدون آن‌‌‌‌كه اين فهم التقاطي باشد  
يا بدعت شود  
يا كج‌‌‌‌فهمي و تحميل اراده خود بر متن باشد  
فقط و فقط بايد فهم مراد متكلم باشد  
ولي با دستگاهي قوي‌‌‌‌تر  
با متد و روشي قدرتمند‌‌‌‌تر اگر به سراغ كلام شارع برويم  
مي‌‌‌‌توانيم عمق بيشتري از آن را بفهميم  
  
به تاريخ هم اگر نظر افكنيم  
در هر دوره‌‌‌‌اي يك يا چند تفسير براي كلام وحي نوشته شده است  
هر تفسير هم تقريباً نكات و مطالب جديدي را كشف كرده  
تا مي‌‌‌‌رسد به همين عصر خودمان  
ظاهراً بسياري از علما معتقد باشند كه علامه طباطبايي (ره) در الميزان  
مطالب ناب و جديد و تازه‌‌‌‌ تفسيري طرح نموده است  
كه در گذشته مورد توجه نبوده  
پس با رشد عقل بشر  
يا خصوص عقل علماي شيعه  
و فهم آنان نسبت به حقايق عالم  
به نظر مي‌‌‌‌رسد كه طبيعي باشد اگر فهم بهتري حاصل شود  
  
استاد حسيني (ره) اين ادعا را دارد  
كه اگر روش و متد كاوش در كلام وحي را  
كه همان علم اصول باشد  
ارتقاء دهيم و دقيق‌‌‌‌تر كنيم  
با حفظ «حجيت» و عدم خروج از تعبّد  
مي‌‌‌‌توانيم آن‌‌‌‌چيزهايي را بفهميم كه براي ما گذاشته‌‌‌‌اند  
اين حرف ايشان بر اين اعتقاد استوار است  
كه لزوماً در همين مقدار حديث و روايت كه به دست ما رسيده است  
و در همين قرآن  
حتماً تمام آن‌‌‌‌چه ما براي هدايت خود و جامعه در همين عصر فعلي نياز داريم  
موجود است  
و غير اين نمي‌‌‌‌شود  
زيرا مولاي ما حكيم بوده  
و همان زمان كه سخن مي‌‌‌‌گفته  
تمام راويان سخن خود را تا انتها در نظر داشته  
و مي‌‌‌‌شناخته است  
و حتي مخاطبين آن را كه علماي امروز ما باشند  
  
يكي از مثال‌‌‌‌هاي استاد حسيني (ره) اين است  
در زمان صدر اسلام  
روابط اجتماعي در جامعه مبتني بر نوعي تحكم و قدرت رياستي بود  
نظامي كه از آن با عبارت «عبد و مولا» ياد مي‌‌‌‌شود  
در چنين نظامي «امر» معناي خاصّي داشت  
و تا مولا امر نمي‌‌‌‌كرد  
تكليفي بر دوش عبد نمي‌‌‌‌آمد  
امروز اما نظام اجتماعي تغيير كرده است  
امروز سازمان‌‌‌‌ها و تشكيلات‌‌‌‌هاي اداري بزرگ ايجاد شده  
كه با مشاركت تصميم‌‌‌‌گيري مي‌‌‌‌كنند  
كارمند هم ديگر عبد نيست  
هر لحظه مي‌‌‌‌تواند از نظام اداري خارج شود  
با اختيار خود هم داخل شده  
نحوه امر كردن تفاوت نموده  
  
اكنون يك فقيه  
وقتي مي‌‌‌‌خواهد روايتي را معنا نمايد  
آن را بر نظام «عبد و مولا» تطبيق مي‌‌‌‌كند  
زيرا معتقد است كه روايات در صدر اسلام وارد شده  
و بايد قرائن عقلي و عقلايي و عرفي آن دوران را ملاك قرار داد  
يعني در علم اصول صريحاً گفته مي‌‌‌‌شود  
عرف زمان تخاطب حجت است  
يعني آن مقداري از اين روايت را قبول مي‌‌‌‌كنيم  
كه عرب در زمان 1400 سال پيش مي‌‌‌‌فهميده  
  
اين يك‌‌‌‌جور شايد تعطيل كردن بخشي از روايات باشد  
كه معاني متعالي و فراتصور عرب آن زمان دارند  
و محدود كردن شرع به فهم عصر صدور روايات  
  
اما اگر مبناي استاد حسيني (ره) را قبول كنيم  
و به جاي حاكم كردن نظام عقلايي زمان تخاطب  
نظام اجتماعي امروز را در نظر بگيريم  
و اين احتمال را بررسي كنيم  
كه آيا مي‌‌‌‌شود مخاطب روايات را خودمان در همين عصر بدانيم  
و تلاش كنيم روابط اجتماعي امروز را از ميان روايات استخراج كنيم  
به نظر مي‌‌‌‌رسد فهم جديدتري به دست مي‌‌‌‌آوريم  
و البته استاد حسيني (ره) اصرار دارد كه اين فهم نيز بايد مبتني بر حجيت باشد  
يعني ابتدا روش  
يعني همان علم اصول فقه  
ارتقاء يابد  
كه بتواند حجيت را در مرتبه‌‌‌‌اي جديد تعريف نمايد  
نه حجيتي كه فقيه امروز ما را با يك انسان عادي آن عصر برابر بگيرد  
و بگويد آن فهم حجت است  
نه فهمي كه امروز مي‌‌‌‌تواند حاصل شود  
  
البته به نظر مي‌‌‌‌رسد شهيد صدر (ره) هم به ضرورت چنين مطلبي توجه داشته‌‌‌‌اند  
نظريه حق‌‌‌‌الطاعه را شايد شنيده باشيد  
شهيد صدر (ره) درباره «امر» در علم اصول و همين‌‌‌‌طور «برائت»  
به دليل اين‌‌‌‌كه معتقدند هميشه تكليف تابع «امر مستقيم و لساني‌‌‌‌» نيست  
مدعي شده‌‌‌‌اند گاهي مي‌‌‌‌شود كه خود مكلف  
بدون اين‌‌‌‌كه «امر» از سوي شارع صادر شود  
از قرائن بفهمد كه تكليفي بر گردن اوست  
در اين حالت مكلف است، ولو هيچ امري صادر نشده باشد  
لذا «برائت عقلي» را در اصول عمليه نمي‌‌‌‌پذيرند  
اين مطلب به نظر مي‌‌‌‌رسد با عرف زمان تخاطب ناسازگار باشد  
بلكه ايشان روند عقلاني امروز را مبنا قرار مي‌‌‌‌دهند  
مثال ساده‌‌‌‌اي هم دارند:  
مهمان عزيزي بر سر سفره شما نشسته باشند  
چند لقمه كه از غذا خوردند  
شما متوچه مي‌‌‌‌شويد كه ايشان بايد تشنه شده باشد  
اگر چه او آب نخواهد  
شما مكلف هستيد كه براي او آب بياوريد  
به حدّي كه اگر اتيان نكنيد عقلا شما را شايسته عقاب مي‌‌‌‌دانند!  
  
اين چيزي فراتر از نظام «عبد و مولايي» را در نظر دارد  
كه در زمان صدر اسلام رايج بوده  
انگار شهيد صدر (ره) نيز چون استاد حسيني (ره) متوجه اين معنا شده  
كه بايد با عقل امروز  
و لحاظ سيره متشرّعه در عصر حاضر  
و آن‌‌‌‌چه عقلا مي‌‌‌‌فهمند و در زندگي روزمره خود به كار مي‌‌‌‌گيرند  
علم اصول فقه را بازسازي كرد  
و سپس به حجيتي برتر و دقيق‌‌‌‌تر در فقه دست يافت  
در اين صورت مي‌‌‌‌توان نيازهاي فقهي امروز را برطرف نمود  
  
از اين منظر است كه استاد حسيني (ره) معتقد است  
استثنائاً در كلام معصومين (ع)  
تفاوتي نمي‌‌‌‌كند كه رودررو با ما صحيت كنند  
يا از طريق روايات مكتوب  
زيرا آن‌‌‌‌ها با انسان‌‌‌‌هاي ديگر متفاوت‌‌‌‌ند  
و دچار اشتباه در بيان مطلب نمي‌‌‌‌شوند  
كه بعد بخواهند بگويند: منظورم اين نبود!  
زيرا در ابلاغ هم عصمت دارند!  
از اين رو، روايات مكتوب هم درست هم‌‌‌‌ارز و هم‌‌‌‌قدر بيان شفاهي ايشان است  
در هر عصر  
و در هر زماني  
  
موفق باشيد

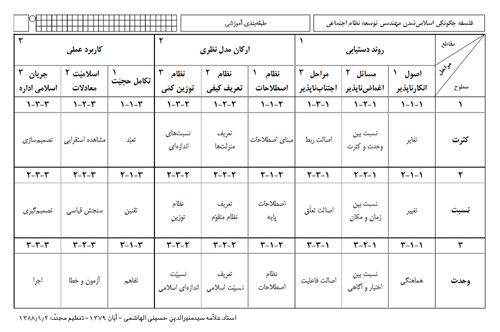
سخن اين است كه آن تمدن كه آقا فرمودند؛ به فهم فقها است و نه لزوما ‌‌‌‌اسلامي كه امام مهدي عليه السلام ميآورند.  
‌‌‌‌و فهم فقها هم نه همه ي فقها بلكه آن سلسله اي كه دنباله روي امام خميني ‌‌‌‌عزيز هستند.  
‌‌‌‌اما گويي آسد منير مدعي بودند كه ميشود نوعي مدل تفاهم براي اين مسئله ايجاد ‌‌‌‌كرد.  
‌‌‌‌چرا ميگوييد اين مسئله شدنيست؟؟  
‌‌‌‌اقا خود مي فرمايند، اختلاف نظر علما خاصيت فقه و اجتهاد جواهري است.  
‌‌‌‌بنده فكر ميكنم، در اين دوران دعوا سر اين نيست كه ما اصل اسلام را ميفهميم ‌‌‌‌يا نه؛  
‌‌‌‌بلكه بايد با فهم فقهي  
‌‌‌‌به دنبال او  
‌‌‌‌البته با اجتهاد نوبه نو  
‌‌‌‌فقط زمينه ظهور را فراهم كرد.  
‌‌‌‌وگرنه حتي مدل كاملي از اسلام حتي در يك خانواده هم نميشود محقق كرد.  
‌‌‌‌چرا كه ما نميتوانيم مراد متكلم را بفهميم.  
‌‌‌‌از نظر حقير اينجا فقط مجموعه ادله اي كه بتوانيم پاسخ گوي پروردگار ‌‌‌‌باشيم كه بر اساس هواي نفس عمل نكرديم  
‌‌‌‌بلكه انچه به عنوان اسلام فهميديم عمل كرديم است و نه غير آن.  
‌‌‌‌يعني نميتوانيم دقيقا حقيقت و واقعيت را كشف كنيم.  
‌‌‌‌بزرگوار بنده در حيطه علم كلام صحبت نميكنم؛ كه شما بفرماييد:  
‌‌‌‌آيا اين كلام هم شامل اين حكم ميشود يا نه؟  
‌‌‌‌و ديگر ادله ي طرح شده پيرامون شك در شناخت و.....  
‌‌‌‌بنده در ارتباط با فهم وحي  
‌‌‌‌استنباط  
‌‌‌‌اجتهاد سخن ميگويم.  
‌‌‌‌البته ادله ي عقلي را در ما قبل وحي به عنوان از بين برنده شكيات و شبهات  
‌‌‌‌كارامد ميدانم.  
‌‌‌‌اما در بطن دين به عنوان مصباح دين سخن بسيار است.  
‌‌‌‌‌‌‌‌در مورد روش اعتماد ساز انبياء با شما موافق هستم.  
‌‌‌‌اما در مورد اينكه آن عالم با فهم عميق غير قابل ارائه خود به عموم مردم ‌‌‌‌است كه جهت حركت را تشخيص ميدهد.  
‌‌‌‌و همان طور كه فرموديد:  
‌‌‌‌روش است براي تحقق آن چه با استنباط خود از وحي فهميده است.  
‌‌‌‌شايد بنده از غرض آسد منير از ورود به مباحث و هدف ايشون بي خبر هستم.  
‌‌‌‌حوب است كه شما بيشتر برايم بگوييد كه ايشان ميخواستند چه بكنند؟  
‌‌‌‌و البته چرا فكر ميكردند كه ميشود اين كار را كرد؟  
‌‌‌‌  
فرمايش شما متين و ارزشمند  
فقط يك سؤال براي من باقي مي‌‌‌‌ماند:  
اگر در دوران غيبت نمي‌‌‌‌توانيم «مراد متكلم» را بفهميم  
در دوران ظهور چطور بفهميم؟  
در دوران حضور معصوم (ع) چطور فهميديم؟  
اگر امروز در مراد متكلم ترديد داريم  
وقتي مشافهتاً نيز حضرت (عج) با ما سخن بگويند  
دليلي نداريم  
تا اثبات كند قادر هستيم مراد متكلم را بفهميم  
زيرا حضرت (عج) نيز با كلمات سخن مي‌‌‌‌گويند ظاهراً  
همان‌‌‌‌گونه كه حضرت رسول (ص) با امت خود صحبت مي‌‌‌‌فرمودند  
اگر هرمنوتيكي بيانديشيم و متن را صامت بدانيم  
همان انسان هم اگر پيشاپيش ما بايستد  
باز هم يك متن ديگر است  
زيرا باز هم ما هستيم و سخنان او  
تشكر  
  
ممنون از پاسخ خوبتان  
‌‌‌‌حال اجازه بدهيد به منشا اين بحث كه طرح شد باز گرديم.  
‌‌‌‌ مسئله اين بود كه از كجا بفهميم چه كسي درست ميگويد؟ از كجا معلوم ما امروزي ‌‌‌‌راهي را برويم و بعد از سالياني عده اي اشتباه ما را كشف كنند و ما مدتي را به ‌‌‌‌انحراف رفته و كشانده باشيم.  
‌‌‌‌خاطرتان هست وقتي بنده اين سئوالات را طرح كردم شما فرموديد كه سئوال بنده را ‌‌‌‌تقويت كرديد و بحث به مغز در خمره رسيد.  
‌‌‌‌‌‌‌‌تقاضا دارم ربط اين دو مسئله را كمي برايم باز كنيد.  
‌‌‌‌مايلم كمي هم از تجربه شما بدانم.(برايم خيلي مهم است)  
‌‌‌‌ در اين مدتي كه در حوزه علوم اسلامي و انساني حضور داشتيد قطعا نظريات ‌‌‌‌مختلف و بعضا متناقض را ديده ايد. بنده هم ديده ام ولي نه به اندازه شما.  
‌‌‌‌‌‌‌‌چه كرديد با اين همه نظرات وان قلت ها؟  
‌‌‌‌كي درست ميگويد؟ چگونه تشخيص دهيم؟  
‌‌‌‌  
از تجربه خود اگر بخواهم بگويم  
چنين قضاوتي درباره آن دارم  
يك روز فهميدم فلان آدم، خوب است  
حرف‌‌‌‌هايش را شنيدم  
در مسير يادگيري دانش او پيش رفتم  
رسيدم به يك جايي پس از مدتي  
برايم واضح شد كه خطا مي‌‌‌‌كند  
راهم جدا شد  
چنين تصوري به نظرم مي‌‌‌‌آمد  
كوهي بزرگ  
قرار است به سمت قله حركت كنيم  
طناب‌‌‌‌هايي آويزان است  
هر كدام به جايي از كوه متصل  
طناب را كه بگيري و بالا بروي  
به انتهايش كه برسي  
بايد طناب را تعويض كني  
يكي ديگر به كارت مي‌‌‌‌آيد  
قبلي ادامه ندارد  
  
با انديشه استاد حسيني (ره) كه آشنا شدم  
ايشان بسيار دقيق‌‌‌‌تر اين مطلب را تبيين كرده‌‌‌‌اند  
در نظريه «سير اجمال به تفصيل» در علم  
ايشان معتقد است كه حركت اشتدادي عالم  
جامعه  
و به تبع آن انسان  
چنين سيري دارد  
مهم اين است كه جهت را پاس بداري  
اگر جهت انسان تعبّد باشد  
در رويارويي با افراد  
علوم  
دانش‌‌‌‌ها و نظريه‌‌‌‌ها  
و حتي حكومت‌‌‌‌ها و حكمران‌‌‌‌ها  
متوجه مي‌‌‌‌شود كه كدام در جهت هستند  
و البته پيشتازتر از او  
  
اين را از طريق «عجز» مي‌‌‌‌يايد  
استاد حسيني (ره) معتقد است كه ملاك برتري  
ملاك حجيت  
ملاك درستي و صحّت  
غلبه است  
برتري‌‌‌‌اي كه مخاطب را به «عجز» برساند  
معجزات انبياء را از همين رو مي‌‌‌‌داند  
عجز و ناتواني  
نوعي پذيرش در فرد ايجاد مي‌‌‌‌كند  
با اين برهان است كه قرآن مردم را به توحيد فرامي‌‌‌‌خواند  
  
استاد حسيني (ره) آغاز حركت بشر را از انتخاب جهت مي‌‌‌‌داند  
جهت الهي يا جهت الحادي  
او كه بخواهد در مسير عبوديت گام بردارد  
آدم‌‌‌‌هايي را پيش‌‌‌‌روي خود مي‌‌‌‌بيند  
وقتي در برابر نظريات و آراء آنان به عجز رسيد  
تسليم مي‌‌‌‌شود  
به اختيار خود  
زيرا مي‌‌‌‌خواهد در جهت عبوديت باقي بماند  
اما در مراحل بعدي كه رشد كرد  
متوجه مي‌‌‌‌شود اين مقدار دانشي كه داشته  
اين اطلاعات  
اين نظريه‌‌‌‌ها  
براي پله قبل بوده  
اجمال داشته نسبت به حقيقت  
اكنون تفصيل را در مي‌‌‌‌يابد  
و اين ناشي از رشد است  
وقتي به علم عمل كند  
خداوند در او تصرّف مي‌‌‌‌نمايد  
و ادراكات او را توسعه مي‌‌‌‌بخشد  
او مي‌‌‌‌فهمد آن‌‌‌‌چه تا كنون فهميده نادرست بوده  
ولي گريزي هم از آن نبوده  
لذا از يك سو استغفار مي‌‌‌‌كند  
و از سوي ديگر مي‌‌‌‌پذيرد كه راهي جز اين نداشته  
  
شايد همين است كه قدما مي‌‌‌‌گفتند:  
حسنات الابرار سيئات المقربين  
هر مرحله از رشد  
نسبت به گام بعدي اجمال و ابهام دارد  
و نسبت به مرحله قبل تفصيل  
اين است كه او نيز مي‌‌‌‌تواند افراد پشت سر خود را دستگيري و هدايت نمايد  
ولي همچنان نيازمند افراد راهبر پيش روي خود است  
  
حالا درست چيست؟  
غلط چيست؟  
از كجا بفهميم كدام نظريه نادرست است؟  
نظرياتي كه در گذشته بوده و امروز باطل شده  
آيا ترديد ايجاد نمي‌‌‌‌نمايد كه نظريات امروز هم باطل شود روزي؟  
  
بر اساس نظريه استاد حسيني (ره) قطعاً چنين است  
نظريات امروز هم باطل خواهد شد  
و انسان به نادرستي آن پي خواهد برد  
زيرا همه اين‌‌‌‌ها مخلوق بشرند  
و بشر مطلق نيست  
دانش خلق شده او نيز مطلق نيست  
حدّ زماني و مكاني دارد  
اما اين سبب نمي‌‌‌‌شود كه نظرياتي كه قرار است بعداً نقض شوند  
امروز هم بي‌‌‌‌اعتبار باشند  
  
مثلاً ايشان مدعي‌‌‌‌ست منطق صوري دوره‌‌‌‌اش به سر آمده  
اما اين نظريه را در عصر خويش كارآمد مي‌‌‌‌دانست  
امروز فضا عوض شده  
جامعه اسلامي رشد كرده  
نيازها متعالي شده  
ديگر آن منطق پاسخ نتواند!  
  
اين نسبيت علوم است كه استاد حسيني (ره) بدان معتقد شده  
و مبناي فلسفه و روش‌‌‌‌شناسي خود را بر آن بنيان نهاده  
از نظر استاد حسيني (ره) برترين نظريات  
در هر عصر  
از سنجش ميان آراء مختلف به دست مي‌‌‌‌آيد  
قوي‌‌‌‌ترين نظريه  
آن است كه ديگر آراء هم‌‌‌‌جهت با خود را به عجز بكشاند!

ممنون از مباحثي كه طرح فرموديد.  
‌‌‌‌بنده دو سئوال طرح كردم:  
‌‌‌‌1.چگونه نزديك تر به به آنچه مراد شارع است اجتهاد كنيم؟  
‌‌‌‌2. چگونه با اختلاف فتاوا برخورد كنيم؟  
‌‌‌‌در مورد سئوال اول؛ شما فرموديد شهيد صدر نظريه حق الطاعه را طرح نمودند.  
‌‌‌‌استاد سيد منير نظريه مشخصي دارند؟ يعني در همان دوره 95 جلسه اي نظريه ‌‌‌‌خاصي مشابه شهيد صدر دارند؟ يا خير.  
‌‌‌‌نظر خود شما در مورد دو پاسخي كه به دو سئوال بنده از طرف استاد فرموديد، ‌‌‌‌چيست؟‌‌‌‌  
‌‌‌‌آيا پاسخ هاي ديگري هم است؟  
‌‌‌‌  
حقير كه صاحب نظر نيست  
هر چه تا كنون بيان شده  
و هر چه زين پس خدمت شما عرض مي‌‌‌‌شود  
از اساتيد نقل مي‌‌‌‌شود  
و آن‌‌‌‌چه گفته‌‌‌‌اند و انديشيده‌‌‌‌اند  
  
درباره سؤال اول:  
نظر اخباريون را مي‌‌‌‌دانيد  
«عمل به مطلق خبر»  
يعني هر خبر و روايتي كه به دست ما رسيد  
به آن عمل نماييم  
حتي اگر به خطا باشد  
زيرا:  
«آيا كسي تجويز مي‌‌‌‌كند بنده اي از بندگان خدا وقتي مورد خطاب واقع شود  
كه در احكام شرعيه به چه عمل كردي و او پاسخ دهد كه  
"به قول معصوم عمل كرده و در موارد مشتبه نيز احتياط نموده است"  
قدم وي در صراط بلغزد؟» (نقل شيخ انصاري از اخباريون)  
آن‌‌‌‌ها مطلق ظن را حجت مي‌‌‌‌دانند  
زيرا به نحوي آن را حكم ظاهري برمي‌‌‌‌شمرند  
و چون «دستيابي به علم» را ناممكن مي‌‌‌‌پندارند  
دستيابي به يقين را  
قائل به انسداد باب علم هستند  
راهي جز اين نمي‌‌‌‌بينند كه به مطلق ظن عمل شود  
و آن را «منجز و معذر» مي‌‌‌‌دانند  
يعني براي رضايت شارع كافي‌‌‌‌ست!  
  
نظر اصوليون را هم آگاه هستيد  
اصوليون مي‌‌‌‌گويند اگر چه باب علم منسدّ است  
باب علمي كه باز است  
ظنون معتبره وجود دارند  
ظن‌‌‌‌هايي كه مي‌‌‌‌توانند نائب‌‌‌‌مناب يقين باشند  
آن‌‌‌‌ها هم اگر چه به «حكم ظاهري»‌‌‌‌ قائلند  
اما صرف عمل به ظن را مجزي نمي‌‌‌‌دانند  
چرا؟!  
زيرا معتقدند نحوه كامل‌‌‌‌تري از «فهم» ميسّر است  
  
اگر يك‌‌‌‌بار اين ارتقاء صورت پذيرفته  
چرا دوباره نپذيرد؟  
اگر نحوه باز هم كامل‌‌‌‌تري از «اجتهاد» ميسّر باشد  
«اجتهاد اجتماعي»  
نوعي از همكاري سازماني براي دستيابي به حكم شارع  
اگر چه باز هم «حكم ظاهري» به دست خواهد آمد  
آيا اين حكم ظاهري  
همچنان كه احكام اصوليون قريب‌‌‌‌تر به مراد شارع بود، نسبت به احكام اخباريون  
نمي‌‌‌‌شود گفت نزديك‌‌‌‌تر از احكام اصوليون خواهد بود به نظر شارع؟!  
و اگر چنين امري ممكن شود  
آيا در آن صورت  
روش اصولي به صورتي كه امروزه مرسوم است  
اجتهاد فردي  
بدون حجيت نخواهد شد؟!  
مانند اخباري‌‌‌‌گري كه فقط در گاه عدم حضور علم اصول معذّريت داشت؟!  
  
پس نزديك‌‌‌‌تر بودن محصول به دست آمده از شيوه «اجتهاد جمعي» به مراد شارع  
امري قابل انكار نيست  
زيرا قدرت بيشتري دارد بر حذف پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌هاي مخل به حكم  
كبراي قضيه اين است كه:  
«پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌هاي ضعيف در مناظره و مباحثه حذف خواهد شد»  
  
اما سؤال دوم:  
در شيوه‌‌‌‌اي كه استاد حسيني (ره) پيشنهاد فرموده‌‌‌‌اند  
ديگر جايي براي اختلاف باقي مي‌‌‌‌ماند؟!  
اگر تحوّلي كه در عصر وحيد بهبهاني روي داد  
امروز تكرار شود  
انتقال از اخباري‌‌‌‌گري به اصولي‌‌‌‌گري  
پذيرشي كه ميان همه علماي آن عصر روي مي‌‌‌‌دهد  
اگر امروز اتفاق افتد  
و نقل از اجتهاد فردي به اجتهاد جمعي صورت پذيرد  
و مراجع آينده ما بپذيرند مي‌‌‌‌شود بذل جهد را توسعه داد  
و بر اساس يك نظام و قانون علمي  
يك شبكه تحقيقات يكپارچه و مرتبط  
تمامي آراء فقهي را به نقد يكديگر سپرد  
و به حكم ظاهري نزديك‌‌‌‌تر به واقع رسيد  
اگر چنين تحولي صورت بپذيرد  
آيا ديگر اختلافي در فتاوا ممكن خواهد بود؟  
  
به نظر مي‌‌‌‌رسد در اين صورت  
يك مجمعي از تمامي فقها شكل خواهد گرفت  
كه اگر چه شايد هر كدام فردي تدبّر و تحقيق و مطالعه نمايند  
ولي آراءشان را به نقد هم مي‌‌‌‌گذارند  
و مصرّند آن‌‌‌‌چه در نهايت اجماع با خود داشته باشد  
همان فتوا را شكل خواهد داد  
و فتوا  
آن‌‌‌‌چيزي خواهد شد كه تمامي اين مجتهدين بدان معتقد شوند  
در نتيجه مباحثاتي كه بر اساس شيوه‌‌‌‌هاي علمي تحقيقاتي داشته باشند  
اختلاف بر طرف مي‌‌‌‌شود  
  
مگر آن‌‌‌‌كه بگوييم  
طريق و سلوكي كه ما مي‌‌‌‌شناسيم  
بعيد است به نظري اجماعي منجر شود  
مگر در اصل وجوب صلاة و صوم و حج!  
البته كه با شيوه پژوهشي فعلي چنين است  
اما استاد حسيني (ره) معتقد است  
بايد روش علمي خاصي در مباحثات محور قرار گيرد  
كه بتواند اقناع جمعي بيافريند  
و يقين‌‌‌‌هاي به زعم بعضي «مبتني بر عقل خودبنياد» را  
زائل كند

بسيار خوب.  
‌‌‌‌در مورد اين اختلاف استنباط ها چه؟ استاد براي آن هم راه حلي به ذهن ‌‌‌‌مباركشان رسيده است؟  
‌‌‌‌منظورم همان مدل تفاهم است.  
‌‌‌‌چرا كه در حيطه امسائل فردي ميگوييم هر كس از مرجع خودش و لي در مسائل ‌‌‌‌اجتماعي اين كار آفات فراواني دارد.  
‌‌‌‌به نظر ميرسد اين مسئله تا كنون با راه حل سياسي حل شده است.  
‌‌‌‌يعني اطاعت از ولي فقيه  
‌‌‌‌موفق باشيد  
‌‌‌‌  
اجازه دهيد يك مطلبي را بي‌‌‌‌پرده عرض كنم  
صريح و رك  
در جلسه 40 بحث مبادي اصول  
سال 1374  
استاد حسيني (ره) مشكلات موجود در اختلاف فتاوا را  
به «پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌ها» باز مي‌‌‌‌گردانند  
ايشان صريحاً مي‌‌‌‌فرمايند:  
«يقين، وحدت تركيبي تمامي اوصاف روحي انسان است»  
و منظورشان اين است كه تمامي اطلاعات و حالات انسان  
در پيدايش يقين براي وي حضور دارند  
و لذا اين يقين نمي‌‌‌‌تواند حجّت باشد  
زيرا انتزاع آن از خصوصيات فردي ممكن نيست  
لذا در جلسه 42 راهي را پيشنهاد مي‌‌‌‌فرمايند  
به عنوان تنها راه  
انحصار در دستيابي به حجيت  
و آن «تفاهم اجتماعي» است  
  
نسخه‌‌‌‌اي كه ايشان براي علم اصول فقه مي‌‌‌‌پيچد اين است  
كه با توجه به مقدمات ذيل:  
1. پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌ها قابل انفكاك از فرد نيستند  
2. پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌ها داراي حجيت نيستند  
3. افراد هم‌‌‌‌جهت، داراي نگاه و منظر يكسان نيستند  
بايد حجيت را در نهايت ِ يك كار گروهي تحصيل نمود  
معتقدند يعني  
كه هر پيش‌‌‌‌فرضي يك وزن و قوتي دارد  
اگر مجتهدين با هم مباحثه داشته باشند  
هر نظر جديدي را به بحث و تحليل علمي بگذارند  
پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌هايي كه نزديك‌‌‌‌تر به نظام حساسيت‌‌‌‌هاي شارع باشند  
برجستگي خود را نشان خواهند داد  
و پس از «تفاهم اجتماعي متخصصين» است كه «بذل جُهد» محقق شده است  
و مي‌‌‌‌شود به آن گفت: اجتهاد!  
  
البته اگر به گذشته نيز بنگريم  
به غير از دوران فترتي كه پس از شيخ طوسي بود تا برآمدن ابن ادريس  
و دوراني كه پس از تأسيس حوزه علميه قم پديد آمد  
در ساير دوران‌‌‌‌هاي اجتهادي شيعه  
مناظره و مباحثه بين علما كاملاً امري عادي بود  
و اين تحقق همان «تفاهم اجتماعي» خواصّ بود  
  
آن‌‌‌‌چه مي‌‌‌‌خواستم صريح و رك عرض نمايم همين است  
كه استاد حسيني (ره) نيز چون پاره‌‌‌‌اي فلاسفه تجربه‌‌‌‌گرا  
به زعم بنده البته  
اين حقيقت را كه با عنوان «نسبيت علم» مطرح مي‌‌‌‌شود  
پذيرفته بودند  
مشابه همان نسبيتي كه در پيشينه فقه اجتهادي شيعه بوده  
و با عنوان «حكم ظاهري» خود را نشان مي‌‌‌‌داده است  
ايشان اما دستيابي به حكم ظاهريه را امروز دشوارتر مي‌‌‌‌داند  
زيرا توانمندي امروز ارتقاء يافته  
موضوعات پيچيده‌‌‌‌تر شده  
و نمي‌‌‌‌تواند مجتهد به پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌هاي خود تكيه كند  
و بايد به صورتي سازمان‌‌‌‌يافته  
اين پيش‌‌‌‌فرض‌‌‌‌ها كه حضور در فتاوا پيدا مي‌‌‌‌كنند  
روبه‌‌‌‌روي هم قرار گرفته  
و به محك هم زده شوند  
  
استاد حسيني (ره) رفتار گذشته را كه اجتهاد فردي معنا مي‌‌‌‌شود  
نقض نمي‌‌‌‌كند  
آن را لازمه دوراني مي‌‌‌‌دانست كه اين درك فعلي براي شيعيان حاصل نشده بود  
درك قدرت تعامل اجتماعي  
و دستيابي به قدرتي برتر از طريق كار جمعي  
به زعم ايشان اگر در گذشته يك مجتهد بنفسه كار مي‌‌‌‌كرد  
و در نهايت مي‌‌‌‌گفتند كه بذل جهد واقع شده  
مقتضاي عصر خود بوده  
و امروز همان دليلي كه بذل جهد را ايجاب مي‌‌‌‌نمود  
امروز حكم به عدم كفايت اجتهاد فردي مي‌‌‌‌نمايد  
امروز بذل جهد به شرطي واقع مي‌‌‌‌شود  
كه «تفاهم اجتماعي مجتهدين» تحقق يابد  
لذا مي‌‌‌‌فرمايند كه ما نيازمند شبكه تحقيقات هستيم  
تا تمامي آراء و نظريات به صورتي نظام‌‌‌‌مند تجميع گردند  
و در مسيري ضابطه‌‌‌‌مند  
برترين نظريه كه قطعاً نزديك‌‌‌‌ترين به «مراد متكلم» است شناخته شود  
و اين همان «حكم ظاهري»‌‌‌‌ خواهد بود  
كه «انقياد» و «طاعت» به آن واقع مي‌‌‌‌شود

ميخواهم كمي جسارت به خرج دهم.  
‌‌‌‌آيا اين سخنان و نظريات در خودفرهنگستان آزموده شده است؟ يعني در عمل هم ‌‌‌‌توانسته است، كارآمد باشد؟  
‌‌‌‌و سئوال جسورانه تر آنكه  
‌‌‌‌خود شما در حال حاضر مشغول كاري در راستاي انديشه هاي استاد هستيد؟  
‌‌‌‌خيلي دو دل بودم كه بپرسم يا نه.  
‌‌‌‌اگر جواب بدهيد، ممنون ميشوم.  
‌‌‌‌  
سؤال‌‌‌‌هاي خوبي‌‌‌‌ست اتفاقاً  
هر دو سؤال  
  
در خصوص سؤال نخست ابتدا بايد يك نكته را عرض نمايم  
احتمالاً از آن سنخ سؤالاتي باشد  
كه پاسخ‌‌‌‌هاي متعدّدي به آن داده مي‌‌‌‌شود  
اگر از افراد مختلف پرسيده شود  
اجازه اگر بدهيد  
بنده نظر خود را عرض كنم  
اگر چه نظرات ديگري هم شنيده‌‌‌‌ام  
  
در قالب يك مثال  
گاهي بحث از توليد يك خودروست  
مي‌‌‌‌گويند يك ماكت اوليه بسازيم  
بعد يك پروتوتايپ  
يك نمونه كامل دست‌‌‌‌ساز  
تست كنيم  
اگر مشكلي نداشت ببريم توي خط توليد  
اما اگر بگويند ما به يك نظريه علمي رسيده‌‌‌‌ايم  
كه «اگر توليد خودرو سه برابر ورود خودرو از خارج به داخل كشور باشد  
آن‌‌‌‌وقت استقبال مردم از خريد خودروي خارجي به يك‌‌‌‌چهارم تقليل خواهد يافت!»  
اين نظريه را نمي‌‌‌‌توانند بگويند آزمون كنيد  
زيرا فرض نظريه، يك كشور است  
مصداقي مشخص دارد  
و گستره مشخص  
اگر در يك شهر عمل شود نتيجه نمي‌‌‌‌دهد  
در يك استان هم حتي  
حتماً بايد در يك قلمرو جغرافيايي كه پول واحد دارد آزمون شود  
عملاً آزمون آن با اجراي آن تفاوتي نمي‌‌‌‌كند در واقع  
اصلاً بگوييم «آزمون‌‌‌‌ناپذير» است، شايد درست‌‌‌‌تر باشد  
  
بسياري از نظريات مرتبط با علوم انساني از همين سنخ‌‌‌‌اند  
خصوصاً آن بخشي كه «كلان» محسوب مي‌‌‌‌گردد  
مثلاً اقتصاد كلان  
نظرياتش را نمي‌‌‌‌توان تبديل به پروتوتايپ كرد  
نمي‌‌‌‌توان به صورت پايلوت  
و در يك محدوده كوچك تست نمود  
چرا؟!  
زيرا «كلان» است  
همين!  
  
مدتي در دفتر بنا شد شيوه مديريتي پيشنهادي فرهنگستان پياده شود  
بنده نمي‌‌‌‌توانم قضاوت كنم  
كه آزمون موفقي بود يا شكست خورد  
ولي همين‌‌‌‌قدر مي‌‌‌‌دانم كه تداوم نيافت  
شايد توقف آن را بتوان شاخصي دانست براي شكست!  
  
يك دوره دكتراي مديريت تحقيقات هم تأسيس شد  
با دخالت مستقيم دفتر فرهنگستان  
در يكي از دانشگاه‌‌‌‌هاي وابسته به سپاه  
دوستان فرهنگستان سيلابس‌‌‌‌هاي درسي را طراحي كردند  
همان‌‌‌‌ها هم استاد شدند  
دانشجو از مقطع ارشد گرفتند كه دكترا بدهند  
دوره با مشكل مواجه شد  
ظاهراً همين‌‌‌‌قدر اجازه دادند كه همان دانشجويان فارغ‌‌‌‌التحصيل شوند  
و ادامه نيافت!  
  
تحليل‌‌‌‌هاي متفاوتي از اين بن‌‌‌‌بست‌‌‌‌ها ارائه شده  
تا كنون  
ولي بنده نظرم همان است كه عرض كردم  
«كلان‌‌‌‌» بودن موضوع كار دفتر  
و ذوابعاد بودن  
درگير شدن اقتصاد و فرهنگ و سياست  
در تمام ابعاد اجتماعي  
وقتي شما بخواهي جهت حركت را تغيير دهي  
نمي‌‌‌‌شود قطار پيشرفت را تكه‌‌‌‌تكه كرد  
همه را با هم بايد تغيير مسير داد  
  
مثالي هم از خارجه  
مدل‌‌‌‌هاي مديريت اقتصاد كلان مبتني بر نظريه كينز  
بر اساس منحني فيليپس معتقد بود  
كه «تورم» نسبت معكوس دارد با «بي‌‌‌‌كاري»  
به نحوي كه هر چه تورم افزايش يابد  
به دليل افزايش نقدينگي  
بنگاه‌‌‌‌ها تمايل به جذب منابع انساني بيشتري پيدا مي‌‌‌‌كنند  
بر عكس  
اگر سياست‌‌‌‌هاي انقباضي مالي سبب كاهش نقدينگي  
و البته كاهش تورم شود  
بي‌‌‌‌كاري افزايش خواهد يافت  
يعني درصد نيروي كاري كه تمايل به كار دارد، ولي كار ندارد  
اين شيوه مديريت در آمريكا اجرا مي‌‌‌‌شد  
تا اين‌‌‌‌كه در يك بحران نفتي  
شوك افزايش قيمت نفت به اقتصاد آمريكا  
سبب شد يك خرق عادت رخ دهد  
هم بي‌‌‌‌كاري و هم تورم با هم افزايش يافت  
اقتصاددانان كينزي به بن‌‌‌‌بست رسيدند  
تسليم شدند يعني  
چون هيچ راهي براي مهار طرفين بحران نداشتند  
اين‌‌‌‌جا بود كه معتقدين به مدل‌‌‌‌هاي پولي و مالي كار را به دست گرفتند  
و سياست‌‌‌‌هاي پولي را براي مهار بحران به كار انداختند  
  
اين مثال نشان مي‌‌‌‌دهد كه توسعه‌‌‌‌يافته‌‌‌‌ترين كشورها نيز  
قدرت آزمون نظريه‌‌‌‌هاي كلان خود را ندارند  
مگر در عمل  
در يك عمل بزرگ و كلان!  
  
و اما سؤال دوم  
من مدتي در بمباران اطلاعات نادرست بودم  
داد‌‌‌‌ه‌‌‌‌هايي كه گمان مي‌‌‌‌كردم مربوط به نظريات استاد حسيني‌‌‌‌ (ره) است  
و بعد متوجه شدم اين‌‌‌‌طور نيست  
در مسيري قرار گرفتم  
كه از قضاوت تحليلي و دقيق و موشكافانه  
نسبت به آراء استاد حسيني(ره) محروم شدم  
البته و قطعاً  
انگيزه‌‌‌‌ها و خواسته‌‌‌‌ها و نگرش‌‌‌‌هاي خودم نيز در اين امر دخيل بودند  
كه به جاي نگاهي عقلاني به موضوع  
اعتقادي و باوري به آن بنگرم  
  
اگر چه اعتقاد و باور قطعاً بايد مقدّم بر جهت حركت انسان باشد  
ولي وقتي داخل در امر پژوهش شد  
بايد بي‌‌‌‌باكانه قضاوت كند  
و عقل را در توليد گمانه‌‌‌‌ها  
محدود به هيچ ضابطه‌‌‌‌اي ننمايد  
اصطلاح «تهوّر در گمانه‌‌‌‌زني»‌‌‌‌ استاد حسيني(ره)‌‌‌‌ ناظر به همين معناست  
جرياني كه خودم را در آن انداختم  
مرا به مسيري برد  
كه «تهوّر» تبديل شد به فاعليت تبعي  
و پژوهش به آموزش  
و بعد هم درگيري در امور اجرايي و عملياتي  
تكليف‌‌‌‌هايي ساخته شد  
كه عمل به آن‌‌‌‌ها ضروري‌‌‌‌تر از پژوهش  
و حتي «فهم» داده‌‌‌‌ها و تحليل آن‌‌‌‌ها شد  
و اين تكليف‌‌‌‌هايي كه بعدها متوجه شدم چندان هم تكليف نبودند  
مرا از خيل تدبّرهايي كه نياز داشتم دور ساخت  
مسيري كه ماه‌‌‌‌هاي اول آشنايي با آسيدمنيرالدين در پيش گرفته بودم  
بعد از فوت ايشان  
تغيير جهت داد  
و هفت سال رخوت و فترت و اتلاف فرصت  
  
در اين چند سال اما بنا را گذاشتم بر تدبّر  
با دو سه نفر از دوستان  
دوره‌‌‌‌هاي متعدّد و متفاوتي را به بحث گذاشتيم  
اگر چه بسيار كند پيش رفت  
ولي پيش رفت  
و زوايايي براي‌‌‌‌مان روشن شد  
كه سال‌‌‌‌ها روشن نبود و ما مي‌‌‌‌پنداشتيم روشن است!  
  
هنوز درگير مباحثات هستم  
هر هفته جلساتي داريم  
جلساتي كه از افراد «تسليم» در آن‌‌‌‌ها خبري نيست  
بنا را مي‌‌‌‌گذاريم بر «فهم»  
و تلاش مي‌‌‌‌كنيم تا متهوّرانه نقد كنيم  
شخصيت‌‌‌‌زده هم نباشيم  
وضعيتي كه گروهي از آدم‌‌‌‌ها دچار آن مي‌‌‌‌شوند  
  
استاد حسيني(ره) در مباحث خودشان  
به شخصيت‌‌‌‌زدگي زياد اشاره دارند  
تفكيك «انديشه» از «انديشمند»  
اگر چه ما براي انديشمندان احترام قائل هستيم  
ولي انديشه‌‌‌‌شان كه امكان خطا دارد!  
  
موفق باشيد

ممنون  
‌در مورد سئوال اول، چون شما فرموديد: مدلي براي تلاش جمعي در مسير ‌اجتهاد. منظورم اين بود كه توانستيد كه با مدل پژوهشي استاد كاري را ‌انجام دهيد؟  
‌اگر پاسخ همان كلان بودن است، به نظرتان چگونه ميتواند يك نظام به يك فكر ‌اعتماد كند؟  
‌با توجه به همان نكته كه فرموديد:  
‌عمل كردن به نظريه همان ازمون است.  
‌اما در مورد مباحثات خودتان:  
‌سئوالم اين است كه متن محور است ويا ....؟  
‌ممكن است كمي فضولي باشد اما:چه سرفصلي هايي را مورد بحث قرار ميدهيد؟  
‌حال سئوال سوم:  
‌بنده چگونه با انديشه هاي استاد بيشتر و منظم تر آشنا شوم؟  
‌مرسوم است،سير مطالعه ارائه ميشود.  
‌البته نكته اي كه فرمويد يادم هست كه:  
‌در اثار استاد تفكيك موضوعات ممكن و صحيح نيست.  
‌  
سؤال سوم را پيش از اين اشاره‌اي كردم  
به سرفصل‌هاي اصلي مباحث  
و شايد هم يك سير اجمالي در آن قابل مشاهده باشد  
  
طبيعتاً وقتي همه مباحث  
مبتني بر فلسفه تحوّل يافته باشد  
ابتدا نمي‌شود فلسفه را نديد  
فلسفه اصالت فاعليت را به نظر مي‌رسد بايد مقدّم داشت  
بر مباحث اصول و اقتصاد و ساير  
اما اصالت فاعليت نيز از نقد اصالت ذات، اصالت ربط  
و البته اصلاحاتي در اصالت تعلّق  
حاصل مي‌شود  
به نظر مي‌رسد بدون ديدن آن بحث‌ها  
دستيابي به حاقّ اصالت فاعليت ممكن نباشد  
  
و بعد  
از اين فلسفه، روش زاييده مي‌شود  
روش تكثير اصطلاحات، روش تعريف، روش توليد معادلات  
  
و در انتها سه مدل اجرايي  
براي مديريت تحقيقات در حوزه  
در دانشگاه  
و براي پياده‌سازي در محيط اجرا  
يعني نظام  
  
اگر طراحي سير مطالعاتي مباحث استاد حسيني(ره) را  
به خود ايشان واگذاريم  
ايشان چنين روندي را پيشنهاد كرده‌اند  
در جدولي كه دقيقاً به همين دليل توليد نمودند:  
جدول طبقه‌بندي آموزشي مهندسي نظام اجتماعي

[](http://movashah.id.ir/o/jta.png)

[[تصوير در اندازه بزرگ]](http://movashah.id.ir/o/jta.png)  
كل آموزش را به سه مقطع اصلي تقسيم مي‌نمايند  
آشنايي فرد با «روند دستيابي فرهنگستان به تئوري جديد در مهندسي نظام اجتماعي»  
آشنايي با «اركان مدل نظري» اين تئوري  
و آشنايي با «مدل تحقق آن»  
  
در مقطع اول  
فرد بايد اصول انكارناپذير را بفهمد  
كه زيربناي انديشه فلسفي آسيدمنير هستند  
تغاير، تغيير، هماهنگي  
سپس با مسائل اغماض‌ناپذيري آشنا شود  
كه مبناي نقد فلسفي و توليد فلسفي قرار خواهند گرفت  
نسبت ميان وحدت و كثرت  
نسبت ميان زمان و مكان  
و نسبت ميان اختيار و آگاهي  
اين‌ها چالش‌هاي هر فلسفه‌اي‌ست  
فلاسفه به دنبال پاسخ به اين پرسش‌هاي بنيادين بودند  
كه به ورطه‌هاي عميق حق و باطل درغلطيدند  
در مرحله بعد كه از مراحل اجتناب‌ناپذير  
اصالت ربط، تعلّق و فاعليت گذر مي‌كند  
هر بار بايد همين مسائل غيرقابل اغماض را تحليل نمايد  
هر بار با يك مبناي فلسفي جديد  
هر مبناي فلسفي كه بتواند تئوري واحدي ارائه نمايد  
كه همه اين نسبت‌ها را توصيف نمايد  
و تلائم نظري داشته باشد  
تئوري مقبول خواهد بود  
كه اصالت فاعليت ظاهراً مي‌تواند  
اين‌جاست كه روند پايان مي‌يابد  
  
جدول فوق از آخرين توليدات استاد حسيني‌ (ره) است  
ظاهراً پانزده جلسه هم آموزش دارد  
كه خود استاد آن را تشريح كرده‌اند  
جزواتش موجود است  
يك بروشور كوچك هم هست  
به رنگ زرد  
تمام اين جدول را به صورت خلاصه توضيح مي‌دهد  
ايشان اين جدول را شايد بتوان گفت به عنوان يك سير مطالعاتي ترسيم نموده‌اند.  
  
متن‌محور  
در پاسخ به سؤال دوم عرض كردم  
فلسفه را بحث كرده بوديم  
روش را دو دوره بحث كرديم با دوستان  
روش تعريف را منظورم است  
اكنون درگير اصول هستيم  
دوره اول، مبادي اصول را  
اين‌بار البته تحليلي بحث مي‌كنيم  
با دقت  
با توجه  
بر خلاف بار قبل كه پنج سال پيش بحث كرديم  
اين يكسالي كه درگير اين بحث هستيم  
هدف‌مان با دوستان  
فهم تمامي نقطه‌هاي خلأ بحث است  
و يافتن حلقه‌هاي مفقوده  
  
اما نسبت به پرسش اول  
اجتهاد  
اجتهاد از مجتهدين سر مي‌زند  
بايد آن بزرگواران كاري انجام دهند  
ظاهراً تنها مجتهدي كه مباحث استاد حسيني(ره) را پذيرفته  
جناب آقاي ميرباقري باشد  
ايشان در درس‌هاي خارج سنوات پيش  
لابه‌لاي مباحث الفاظ  
بعضي نظريات استاد حسيني(ره) را هم گنجاند  
كه جزواتش موجود است  
فجر ولايت مباحث ايشان را منتشر مي‌سازد  
سال گذشته هم يك درس فقه حكومتي شروع كردند  
البته در مباني فقه حكومتي  
كه به سيزده جلسه منتهي شد  
و ادامه نيافت  
  
بنده گمان مي‌كنم تحوّل فرهنگي  
نياز به يك بستر عام فرهنگي در جامعه دارد  
و اين بستر از دو راه تأمين مي‌گردد  
ابتدا توجه خواصّ  
و دوم افزايش انتظارات عوامّ از خواصّ  
توجه خواصّ تأمين نمي‌شود مگر به حوادث شديد اجتماعي  
فتنه‌ها يعني  
كه التفات برايشان فراهم شود  
نسبت به ناتواني مباني علمي‌اي كه در دست دارند  
و همين فتنه‌ها  
انتظارات عوامّ را نيز افزايش مي‌دهد  
  
انقلاب ايران را اگر مورد دقّت قرار دهيم  
سال 42 همه منتظر يك تغيير بودند  
فشار سياسي و اجتماعي بي‌حدّ شده بود  
در نفي شرايط موجود همه گروه‌ها متفق بودند  
از مسلمان مذهبي و هيئتي گرفته  
تا توده‌اي و خلقي  
چپ و راست  
تا روشنفكر غرب‌زده و غيرغرب‌زده  
تا نهضت آزادي و ملّي‌مذهبي‌ها  
حتي ملّي‌غيرمذهبي‌ها  
در اين‌كه شرايط قابل تحمّل نيست  
  
امام (ره) وقتي در اين شرايط قيام كرد  
علناً سخنراني كرد و 15 خرداد را شكل داد  
همه اين گروه‌ها به حركت ايشان پيوستند  
به تدريج و يك به يك  
يعني خواصّ به تفاهم رسيدند كه بايد پشت امام (ره) را بگيرند  
خواصّ در تمامي اين گروه‌ها و نحله‌ها  
و خواصّ بودند كه مردم را به ميدان آوردند  
و حضور مردم معادلات را تغيير داد  
  
گروهي از مؤمنين انتقاد مي‌كردند و از امام (ره) مي‌خواستند  
كه مثلاً بعضي از خواص را از دور خود دور نمايد  
در نوشته‌هاي تاريخي هست  
ولي امام (ره) همه را به دور خود راه داد  
و نهضت را با همه گروه‌هاي خواصّ پيش برد  
تا به پيروزي رسيد  
حتي آن دسته از خواصي كه قطعاً با تحقق نظام اسلامي موافق نبودند  
ولي در اصل مخالفت با وضع موجود شاهنشاهي  
با امام (ره) همراهي كردند  
بعد از انقلاب البته اين گروه‌ها  
بعضي‌شان جدا شدند  
رفتند و مسير ديگري پيمودند  
  
بايد تحليل كرد آن اتفاق را  
اين‌كه چه فشاري به خواصّ آمد  
كه حق و ناحق  
در جهت ايمان و در جهت غيرايمان  
همه اين خواصّ به يك جمع‌بندي واحد رسيدند  
«ادامه وضع موجود در عرصه سياسي امكان ندارد»  
اين‌كه:  
«بايد تغييراتي در نظام سياسي روي دهد»  
اين جمع‌بندي تا شكل نگرفته بود  
همه تلاش‌هاي مدرس و كاشاني به ثمر ننشست  
و حتي شيخ فضل‌الله را هم  
شاگرد برجسته ميرزاي شيرازي  
آن مجتهد برجسته و دانشمند  
بر دار كردند و اعدام نمودند  
  
در عرصه فرهنگ هم چنين است  
فتنه 88 كه رخ داد  
گروه‌هاي خودي فوراً تحليل كردند  
به نظرشان آمد كه ضعف جبهه خودي از دست كم گرفتن اينترنت است  
بودجه‌هاي شگفت‌آوري را به اين فضا آوردند  
سايت‌هاي خبري جديدي به راه افتاد  
و امروز گمان مي‌كنند فضاي فرهنگي نظام را در اختيار گرفته‌اند  
لذا به آرامش نسبي رسيدند  
در حالي كه مشخصاً در اختيار داشتن فضاي مجازي نمي‌تواند  
مانعي براي چالش فرهنگي‌اي باشد  
كه منشأ آن ناكارآمدي مدل‌هاي اقتصادي اداره نظام است  
لذا به نظر مي‌رسد هنوز باب فتنه سد نشده  
و فتنه‌هاي بعدي  
امتحان‌هاي الهي  
ابتلائاتي كه روي خواهد داد  
يك به يك استحكامات را از ما مي‌گيرد  
و ما وقتي دانستيم پشت‌مان به اين مفاهيم گرم نيست  
و مدل‌هاي موجود ما را در وسط ميدان نبرد حق و باطل تنها مي‌گذارند  
خواصّ‌مان آماده تغيير وضع فرهنگي موجود مي‌شوند  
آماده پذيرش «تحوّل در حوزه»  
آماده پذيرش «تحوّل در علوم انساني»  
آماده پذيرش «تحوّل در اقتصاد و دستيابي به اقتصاد مقاومتي»  
آماده براي همه مطالبات رهبري  
همين‌ها را حضرت آقا پيوسته مطالبه فرمودند  
خواصّ اما در باورهاي خود گم شده‌اند  
اين باورها به تدريج فروخواهد ريخت  
  
آن لحظه است كه ما نيازمند يك امام امت خواهيم بود  
دانشمندي كه بتواند محكم بايستد  
و رسماً اعلام كند بايد وضع موجود علوم انساني تغيير يابد  
خواصّ تسليم خواهند شد  
همراه شده  
و به لطف حضرت حق  
مسير انقلاب فرهنگي هموار خواهد گشت  
اميد كه چنين روزي بيايد  
  
اعتماد به يك نظريه كلان اين‌طور شكل مي‌گيرد  
قطعاً يك نظام نمي‌تواند بي‌محابا هر نظريه منفرد و متفرّدي را ملحوظ نظر قرار دهد  
و تمام منابع خود را به آن بسپارد  
ولي توفندگي موانع و مشكلات  
و استقامت در تبيين نظريه  
اگر هر دو  
هم نظام و هم صاحب نظريه در جهت واحد الهي قرار داشته باشند  
امداد در راه است  
در زمان مناسب اين دو به هم خواهند رسيد  
و اعتماد من حيث لايحتسب فراهم مي‌گردد  
  
نمي‌دانم چقدر اين مطالب براي شما قابل پذيرش باشد  
ولي براي من كه پذيرفتني به نظر مي‌رسد  
موفق باشيد

با فرمايش شما موافقم  
‌‌‌‌منظور حقير هم همين بود.  
‌‌‌‌‌‌‌‌نكته اي كه فرموديد، درمورد الگوگيري در مورد معصومين نيز همين گونه است.  
‌‌‌‌به بيان شهيد مطهري:منطق عملي ثابت داشتند.  
‌‌‌‌نه اين كه در همه ي جا به يك نحو عمل ميكردند.  
‌‌‌‌همه ائمه از منطقي واحد پيروي ميكردند  
‌‌‌‌اما آن منطق در هر دوره متناسب با شرايط ظهوري وخروجي متفاوتي داشت.  
‌‌‌‌‌‌‌‌حال سخن در مورد منطق عملي امام است.  
‌‌‌‌بنده اول به حجيت آن فكر ميكنم.يعني اگر ما توانستيم آن منطق عملي يا آن ‌‌‌‌روح حاكم بر رفتار امام ويا مدل تصميم گيري ايشان را استنباط كنيم، آيا ‌‌‌‌مجاز هستيم بر اساس آن عمل كنيم يا خير؟  
‌‌‌‌بر فرض آن حال سخن بر سر چگونگي آن است.  
‌‌‌‌كه باز اينجا ممكن است بگوييم  
‌‌‌‌رهبري محترم نزديك ترين هستند، اعلم هستند در فهم اصول حاكم بر رفتار امام.  
‌‌‌‌ پس بايد ايشان را فهم كنيم.  
‌‌‌‌و داستان از اول  
‌‌‌‌  
بحث از حجيت بحث درستي است  
اين‌كه چه روشي در فهم اصول مورد نظر حجيت دارد  
اما اگر توانستيم با يك روش قابل اعتماد  
كه بتواند مؤمّن از عقاب باشد  
اصول حاكم بر رفتار امام (ره) را دريابيم  
ديگر استفاده از آن براي هدايت نظام به نظر نمي‌‌‌‌رسد جاي ترديد داشته باشد  
روش بسيار مهم است  
با چه روشي مي‌‌‌‌توان اصول مذكور را يافت  
يا همان منطق عملي معصومين (ع) را؟  
سؤال دقيقاً همين‌‌‌‌جاست  
استاد حسيني در جلسات 34 الي 42 تلاش مي‌‌‌‌كند «روش رسيدن به حجيت» را تغيير دهد  
از طريق ارائه تفسير جديدي از قيامت  
و «مؤمّن از عقاب»  
بر مبناي فلسفي خويش  
از اين رو از جلسه 43 تا 50 به سراغ جامعه مي‌‌‌‌رود  
آن را توصيف كرده  
و حجيت را به مبنايي اجتماعي تعريف مي‌‌‌‌نمايد  
همه و همه به يك دليل  
كه بتوانند حجيت را به نظام اجتماعي و احكام حكومتي برسانند  
  
شايد يك راهي كه به نظر مي‌‌‌‌رسد همين باشد  
اين شيوه جديد در حجيت را به اثبات برسانيم  
اگر نياز دارد تكميل كنيم  
تا بتوانيم ابزاري معتبر براي تشخيص منطق عملي معصومين (ع)  
و ايضاً امام راحل (ره) در اختيار داشته باشيم

بيشتر فرمايشات شما را قبول دارم.  
‌‌‌‌يك: به نظرم همه ي مولفه هاي مديريت علم آن نيست. ‌‌‌‌كه با ارائه پيشنهادي بهتر مشغول شود.  
‌‌‌‌دو: همان مسئولين كه شما فرموديد، از خيلي ها حرف شنوي ندارند.  
‌‌‌‌بلكه غالبا از افرادي كه خودشان ميخواهند  
‌‌‌‌يا بر اساس رابطه يا....  
‌‌‌‌تاثير پذيرند.  
‌‌‌‌نميخواهم گلايه ويا... كنم.  
‌‌‌‌ولي به اين نهاد ها نگاه كنيد:  
‌‌‌‌اوقاف-بسيج-سپاه-بنياد مستضعفان-كميته امداد- بنياد بركت-ائمه جمعه و...  
‌‌‌‌واقعا اين نهادها نميتوانند درست تر كار كنند.  
‌‌‌‌فقط حرف اين است كه بهتر كار كنند و نه ايده ال!  
‌‌‌‌رفتم پيش امام جمعه  
‌‌‌‌چند بار  
‌‌‌‌بهشون گفتم:آقا بنده آماده ام براي شما كار كنم.  
‌‌‌‌تا بر شما اين فشار كه نفر ندارم نباشد.  
‌‌‌‌اسم نوشتم، با ادرس و تلفن  
‌‌‌‌خبري نشد.  
‌‌‌‌بار ديگر رفتم و اين بار پيشنهادهاي متعدد براي حل مشكلات ايشان دادم.  
‌‌‌‌و حتي ادعا كردم حاضرم خودم بدون هزينه اجرا كنم.  
‌‌‌‌همين اتفاق در معاونت تبليغ حوزه هم افتاد.  
‌‌‌‌در ستاد راهيان نور هم  
‌‌‌‌و....  
‌‌‌‌طرح مكتوب با ادله مختلف و سكوت مسئولين.  
‌‌‌‌‌‌‌‌بنده يقين داشتم كه بهتر ميدانم بايد چه كرد.  
‌‌‌‌شايد جهل مركب باشد.  
‌‌‌‌اما خبري نبود و نيست.  
‌‌‌‌راستش بعضي اوقات احساس ميكنم  
‌‌‌‌عمده مشكل بي عدالتي است.(سرجاي خودمان نيستيم)  
‌‌‌‌نكته عجيب تر آنكه  
‌‌‌‌بنده خودم ميدانم حتي از بنده بهتر هم هستند و كاري در دستشان نيست.  
‌‌‌‌حتي مسئولي كه با تقواست، عادل است  
‌‌‌‌هيچ جست و جويي نميكند كه آيا فردي هست؟  
‌‌‌‌حداقل براي مشاوره، براي اتاق فكر و....  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما راه حل؟؟؟  
‌‌‌‌امور اجتماعي را چگونه اداره ميشود؟  
‌‌‌‌آن برادر به ظاهر به تبع سخن آقا ميگويد:  
‌‌‌‌گفتمان سازي- يا به بيان شما تصميم سازي و...  
‌‌‌‌آيا اين بهترين راهه؟  
‌‌‌‌اگر آري  
‌‌‌‌چگونه بايد گفتمان سازي كرد؟  
‌‌‌‌البته نكته شما مسلم است كه بايد حرفمان مشخص، مستدل، مبين و... باشد.  
‌‌‌‌سلامت باشيد.  
‌‌‌‌  
در رابطه با «رابطه» صحيح مي‌‌‌‌فرماييد  
فرمايش درستي‌‌‌‌ست  
حتي در نهادهاي حوزوي بسيار بيشتر و فراگيرتر  
فلان مدرسه كه گفته بودند جا نداريم  
با يك تلفن از فلان آقا  
پذيرش كردند  
فلان فردي را كه سفارش شده بود  
  
بارها و بارها  
سال‌‌‌‌هاي گذشته  
شخصاً خودم درگير اين مسأله شدم  
ولي وقتي فكر كردم  
به همان نتيجه‌‌‌‌اي رسيد كه استاد حسيني(ره) مي‌‌‌‌فرمايند  
«حكومت منطق صوري بر روش تفكر»  
  
اين يك زماني تنها در حوزه‌‌‌‌ها بود  
اما امروز روش تفكر مردم ما شده است  
و مديران البته  
هر فرد انساني از اين منظر  
يا «ثقه» است و يا نيست  
اگر ثقه باشد، هر چه گفت حجيت دارد  
و مقبول  
و اگر ثقه نيست  
هر چه بگويد مورد پذيرش قرار نمي‌‌‌‌گيرد  
انگار در مقام كشف حكم شرعي موضوعات هستند  
و دارند به راويان نظر مي‌‌‌‌افكنند  
  
اين تفكر صفر و يكي را در همه جا مي‌‌‌‌شود ديد  
حتي در فيلم‌‌‌‌ها و سريال‌‌‌‌هاي ما  
يك آدمي از ابتدا تا انتها خوب است  
يكي هم بد  
خيلي هنر نمايند «تطهير» مي‌‌‌‌كنند  
مثلاً آدم بد قصه در نهايت توبه مي‌‌‌‌كند و اصلاح مي‌‌‌‌شود  
  
اما به فيلم‌‌‌‌هاي خارجي كه نگاه مي‌‌‌‌كنم  
مي‌‌‌‌بينم آدم‌‌‌‌ها خاكستري‌‌‌‌اند  
بعضي رفتارهاي خوب  
و بعضي رفتارهاي بد دارند  
آن‌‌‌‌ها هم گويا كاملاً‌‌‌‌ متعمّدانه سعي دارند اين نگاه خود را نشان دهند  
كه خوب مطلق و بد مطلق وجود ندارد  
  
براي يافتن راه حل گفتمان‌‌‌‌سازي بايد به چند اصل توجه كنيم:  
  
1. گفتمان يعني يك جريان انديشه در يك عصر  
2. جريان يعني موج، يعني همگرايي، يعني در يك جهت قرار گرفتن انديشه‌‌‌‌ها  
3. موج‌‌‌‌سازي،‌‌‌‌ جريان‌‌‌‌سازي و ايجاد گفتمان نياز به هماهنگي و همگرايي مردم دارد  
4. همگرايي از «پيروي» حاصل مي‌‌‌‌شود، پذيرش مردم از يك قشر خاص  
5. گفتمان‌‌‌‌سازي تابع نظريه خواص و عوام است  
6. فقط خواص مي‌‌‌‌توانند گفتمان‌‌‌‌سازي كنند، زيرا «پيروي» از آنان واقع مي‌‌‌‌شود  
7. خواص معمولاً محتاط هستند، زيرا خواص شدن بدون احتياط ميسّر نيست  
8. «پيروي» نيازمند «اعتماد» است، پس «اعتمادسازي» مقدمه «گفتمان‌‌‌‌سازي»  
9. خواص اگر «محتاط» نمي‌‌‌‌بودند نمي‌‌‌‌توانستند «اعتماد» بسازند  
10. جريان‌‌‌‌سازي يعني حركت در خلاف جريان موجود  
11. حركت در خلاف جريان، بي‌‌‌‌احتياطي‌‌‌‌ست و خطر دارد  
12. آنان‌‌‌‌كه محتاطند چگونه مي‌‌‌‌توانند «نوآوري» كنند؟  
13. مسأله براي خواص بايد خيلي حياتي و مهم شود كه آنان را به حركت وا دارد  
14. هزينه «گفتمان‌‌‌‌سازي»‌‌‌‌ بالاست و كمتر كسي حاضر به پرداخت آن مي‌‌‌‌شود  
  
نظر شما چيست؟

سئوالي از باب تشخيص تكليف شرعي  
‌به نظر شما يك فردي كه فكر ميكند كاري را ميتواند بهتر از مسئولي انجام دهد،بايد چه كند؟  
‌خودش بايد جلو برود؟ و به هر زحمتي شده كار را انجام دهد؟  
‌خودش جلو رفته و فقط خود نشان دهد و منتظر آمدن مسئولين باشد؟  
‌يا اصلا اقدامي نكند؟ بلكه معتقد باشد كه اگر مسئولي عادل و با تقواست بايد ‌به دنبال افراد توانمند باشد؟  
لطفا بحث پذيرفتن خلافت توسط مولا را كه فرمودند اگر حضور حاضر و..... نبود  
‌را هم مورد توجه قرار دهيد.  
‌  
تكليف شرعي را بايد از مجتهد پرسيد  
‌بنده مجتهد نيستم  
‌ولي آن‌چه از اساتيد خود يافتم  
‌آن‌چه از مجتهدين شنيدم و در كتاب‌هاي‌شان خواندم  
‌در اين‌باره مطلبي نداشت!  
‌من از مجتهدين نشنيدم كه وظيفه و تكليف در چنين موضوعاتي چيست  
‌  
‌اما سراغ مورّخين از علما كه برويم  
‌آن‌هايي كه سيره ائمه اطهار (ع) را تبيين مي‌كنند  
‌اين‌ها نظر شرعي كه نمي‌دهند  
‌ولي در توصيف رفتار معصومين  
‌دو نكته جالب به نظر مي‌رسد:  
‌  
‌1. مي‌دانيم اگر فردي بداند از او بهتر وجود دارد  
‌كه مي‌تواند آن مسئوليت را تصدّي نمايد  
‌حرام است در آن‌جا بماند  
‌اين حديث نبوي نه تنها در كتب ماست  
‌حتي جان استوارت ميل هم در رساله آزادي خود آورده است!  
‌خب، شايد مسئول الف نمي‌داند  
‌كه آقاي ب از او بهتر است در تصدّي آن مسئوليت  
‌تكليف چيست؟  
‌دو تكليف بر گردن ماست  
‌  
‌نخست. اين‌كه او را آگاه نماييم  
‌اگر چه وظيفه اوليه او بوده كه فحص نمايد  
‌حالا يا نكرده  
‌يا كرده و بهتر از خود نيافته  
‌ما با ادله مستند و كافي او را آگاه مي‌نماييم كه سطح سواد و تقوايش  
‌از ديگري كمتر است  
‌يا از خود ما مثلاً  
‌پس لازم است بر او كه منصب را تحويل دهد  
‌  
‌ديگر. اگر دانستيم كه فهميده و آگاه شده است  
‌ولي باز هم تصدّي مي‌كند  
‌مي‌فهميم كه در حال معصيت است  
‌و تكليف دوم بر ما «نهي از منكر» مي‌شود  
‌بايد كه به او واضح و روشن بگوييم  
‌كه عملي كه انجام مي‌دهد منكر است  
‌اما اگر باز هم اصرار داشت بر اين منكر  
‌ما كه نمي‌توانيم اقدام عملي انجام دهيم  
‌اگر احتمال بدهيم كه حاكميت مي تواند او را وادار به تمكين كند  
‌بتوانيم گزارش كنيم به مراجع حقوقي مربوطه  
‌مثلاً وزارتخانه و نهادهاي بالاتر  
‌  
‌اما؛  
‌2. نكته دقيق‌تري در بين است  
‌اميرالمؤمنين آن‌طور كه از سيره ايشان فهميده مي‌شود  
‌قيام بر عليه غاصبين خلافت نكرد  
‌ولي عده‌اي را دعوت كرد  
‌عده‌اي را گفت سرها بتراشند و صبح بيايند  
‌اگر به حدّ نصاب رسيدند عمل كند  
‌كه نرسيد و ايشان هم در امر حكومت دخالت نفرمود  
‌اين مطلب را مي‌دانيم  
‌اما اگر از اين زاويه نگاه كنيم  
‌كه امر اجتماع با جمع درست مي‌شود و نه فرد  
‌اگر نگاهمان را سازماني كنيم  
‌شايد متوجه نكته جديدي شويم  
‌چه دليلي وجود دارد كه فرد حاضر در مسئوليت الف از ما بهتر نيست؟!  
‌و ما از او بهتر هستيم؟!  
‌  
‌گاهي ما به «سواد» و مدرك تحصيلي نگاه مي‌كنيم  
‌گاهي به «تقوا» و اخلاص فرد  
‌مورد اول نمي‌تواند بيانگر علم فرد باشد  
‌چرا كه نظام آموزشي كشور ما ناكارآمد و فشل بوده  
‌نه مدرك نشانه سواد است و نه بي‌مدركي نشانه بي‌سوادي  
‌براي تقوا هم كه هنوز شاخص كارآمدي نداريم  
‌رفتار فرد نمي‌تواند به خوبي توصيف‌گر اخلاص و تقواي وي باشد  
‌پس ما با چه شاخصي سنجيديم كه گفتيم ب بهتر است از الف؟  
‌بله  
‌به كارآمدي  
‌به نتيجه و آثار  
‌وقتي ديديم خيابان خراب شده و آسفالت داغان  
‌قضاوت كرديم پس شهردار توانمند نيست  
‌اگر ب بود  
‌فرد ب  
‌مي‌توانست به آسفالت رسيدگي كند و اين وضع روي ندهد  
‌  
‌اما نكته كليدي  
‌در مسائل اجتماعي و حكومتي  
‌كار به جماعت بر مي‌آيد نه به فرد  
‌ممكن است فرد ب هم اگر در جاي الف بنشيند  
‌باز هم اختلالي در سيستم باشد  
‌در يك جايي مثلاً در مسئول واحد ج  
‌كه مشكل آسفالت خيابان حل نشود  
‌ما در اين موارد به سادگي مي‌گوييم كه فرد الف مسئول است  
‌او قدرت دارد فرد ج را تغيير دهد  
‌او مي‌تواند تمام سيستم را تغيير دهد  
‌او مي‌تواند همه آدم‌ها را عوض كند  
‌و يك سيستم جديد براي شهرداري مثلاً بسازد  
‌ولي غافل از اين هستيم  
‌كه اين قضاوت ما مبتني بر نظام «عبد و مولا»ست  
‌كه صدها سال است برچيده شده  
‌امروز نظام‌ها اين‌گونه عمل نمي‌كنند  
‌شما حتي اگر رئيس جمهور هم بشوي  
‌اختيارات مولايي نداري  
‌حتي در تغيير يك معاون گاهي  
‌نمي‌تواني اقدام نمايي  
‌حتي يك سطر قانون يك هو مي‌بيني از تو قوي‌تر است  
‌زيرا اراده‌ها در هم منعكس شده  
‌نظام را مي‌سازد  
‌ديگر نظام به اراده فرد عمل نمي‌كند  
‌فرد ب وقتي جاي فرد الف را گرفت  
‌مي‌بيند مصالح كل نظام اجرايي اصلاً  
‌بند به همين است كه فرد ج از جايش تكان نخورد  
‌و فرد ج هم تا وقتي باشد  
‌خيابان مذكور آسفالت نخواهد شد!  
‌چه مي‌شود كرد؟  
‌بايد نظام را شناخت  
‌اگر نظام را و سازوكار عملكرد آن را بشناسيم  
‌ديگر سخت است به اين قضاوت برسيم  
‌كه اگر فرد ب جاي فرد الف را بگيرد بهتر است  
‌و او مي‌تواند كاري كند كه الف نمي‌توانست  
‌رسيدن به چنين قضاوتي بسيار دشوار مي‌شود براي ما  
‌و نياز به حل معادلات بسيار زياد  
‌و داده‌ها و اطلاعات فراواني خواهد داشت  
‌آن بنده خدا هم عبد و مولايي مي‌سنجيد  
‌گمان ايشان بر اين بود كه رئيس جمهور قدرت كل است  
‌رفت و زحمات فراوان كشيد  
‌ولي اين شد كه ديديم  
‌يك‌جايي بريد  
‌و حتي جلوي رهبري هم نزديك بود كه بايستد  
‌وقتي فهميد در مقام رياست جمهوري  
‌يك اراده بيشتر نيست  
‌در كنار صدها اراده‌اي كه در نظام عمل مي‌نمايند!  
‌  
‌شايد اين دليل بود كه ائمه ما ابتدا دنبال كادرسازي بودند  
‌و بعد حكومت‌سازي  
‌همان‌كاري كه امام (ره) در انقلاب عمل فرمودند  
‌امام كادر اداره انقلاب را پيش از انقلاب جمع كرده بود  
‌و بنا نهاده  
‌هيچ آدم جديدي بعد از انقلاب سر كار نيامد  
‌همان‌هايي كه سال‌ها با امام بودند  
‌همان‌ها مناصب را دريافت داشتند  
‌  
‌بنده مي‌پندارم مسئولين ما بسياري‌شان آدم‌هاي منطقي و عاقلي هستند  
‌ولي روشي براي اداره ندارند  
‌وقتي با آن‌ها خصوصي صحبت مي‌كني و مي‌گويي: فلان‌جاي‌تان آسفالت نيست  
‌خيلي صريح مي‌گويند: گر تو بهتر مي‌زني بستان بزن!  
‌حاضر هستند خيلي‌هايشان  
‌كه از خيلي‌چيزها بگذرند  
‌دقيقاً اين را كه مي‌گويم همان است كه آن برادرمان از آن استفاده مي‌فرمايند  
‌از همين حسن نيتي كه در بسياري از مسئولين ما نسبت به اسلام و روحانيت هست  
‌اما مشكل دقيقاً در همان «بستان بزن» است  
‌زيرا ما هم «زدن» را بلد نيستيم  
‌و گمان مي‌كنيم بلديم  
‌و گرنه اگر بلد باشيم نياز نيست كه الف برود و ب بيايد  
‌همان الف باشد  
‌روش را ب بدهد، مگر الف اجرا نمي‌كند؟!  
‌  
‌ما اگر نسخه‌هاي قابل قبول و منطقي فراهم كنيم  
‌نسخه‌هايي كه پنهان‌كاري در آن‌ها نباشد  
‌وقتي الف سؤال كرد كه اين‌جايش چرا؟  
‌نگوييم اين‌ها را خودمان قبلاً بحث كرده‌ايم و به تو ربطي ندارد!  
‌جواب بديم  
‌اگر ما الف را قانع كنيم كه روش دال صحيح است  
‌اصلاً نيازي نيست ب را جايگزين او كنيم  
‌خود الف به روش دال عمل خواهد كرد  
‌بنده اين را با قطعيت عرض مي‌كنم  
‌بسياري از مسئولين ما در مناصب مختلف اين روحيه را دارند  
‌ولي «نسخه دال» وجود ندارد!  
‌  
‌بنده اين را تجربه كردم  
‌در بعضي نهادها كه افرادي را مي‌شناختم  
‌پيشنهاد كردم  
‌مستدل و قانع‌كننده  
‌كه مثلاً روش «تصميم‌سازي» شما در عرصه مديريت اين آسيب را دارد  
‌زيرا بر اساس دموكراسي‌ست  
‌در حالي كه علم، دموكراسي‌بردار نيست  
‌وقتي ادله كافي دادم  
‌قبول كردند  
‌و حتي پذيرفتند كه آئين‌نامه خود را بر اساس «اجماع» به جاي «رأي اكثريت» ‌بنويسند  
‌يعني آئين‌نامه را تغيير دادند!  
‌حالا واقعاً آيا نياز است من جاي او باشم؟  
‌نمي‌شود خود او باشد  
‌ولي به روش صحيح عمل كند؟  
‌  
‌موفق باشيد

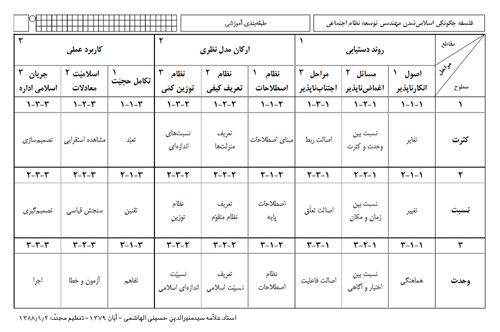
راستش  
‌بنده  
‌اولا خيلي به موضوعات ساده و بسيط نگاه ميكنم.  
‌ثانيا آراء ديگران را كمتر در نظر ميگيرم.  
‌ثالثا روز جمع بندي ميكنم.  
‌همه اينها در مدت گفت و گو با شما  
‌خلاف آن چه كه شما لحاظ ميكرديد بود.  
‌لذا بنده گفتم شما كمك كرديد به رفع جهل مركب.  
‌خيلي سخت است كه فكر كني ميداني و ميتواني كار كني  
‌مخصوصا كاري كه بر زمين مانده  
‌بعد با خود بيانديشي كه نكند همه اينها خيال باشد.؟  
‌و ساده ديدن و يا غلط ديدن مسائل است.  
‌بنده در اين شرايط هستم.  
‌  
  
[اين مطلب](http://movashah.id.ir/fa/index.php?w=work&x=416) را بخوانيد  
به محض اين‌كه طلبه شدم  
سال 76  
همان اولين‌سال طلبگي  
احساس كردم مشاور رهبري هستم  
در تمام امور فقهي و اجتماعي  
و مسئوليت سنگين هدايت و تنظيم نظام  
بر عهده بنده است!  
جدي عرض مي‌كنم  
واقعاً چنين احساسي داشتم  
اگر نداشتم كه چنين نامه مضحكي نمي‌نوشتم!  
مي‌نوشتم؟!  
نه، نمي‌نوشتم!  
  
همه ما گرفتار اين مشكل مي‌شويم  
اين‌كه چيزي مي‌دانيم كه راه حل اول و آخر تمام مشكلات عالم است  
آن‌هم قبل از فحص كامل!  
  
موفق باشيد

آخرين نوشته بنده رو جواب نداديد.  
‌‌‌‌عرض كردم صحبت هاي شما جهل مركب بنده رو از بين برد.  
‌‌‌‌‌‌‌‌راستش بنده به شدت احساس خطر ميكنم  
‌‌‌‌نسبت به آنچه كه ميدانم و تصور ميكردم كه اينها درست است ‌‌‌‌و حتي مو لاي درز آنها نميرود.  
‌‌‌‌نوشته هاي شما در زمينه اجتماع نقيضين و... را خواندم.  
‌‌‌‌نميگويم فهميدم و يا قبول نكردم  
‌‌‌‌به فكر فرو رفتم كه:  
‌‌‌‌1. چقدر مباحث است كه نميدانم  
‌‌‌‌2. چقدر مباحث است كه در موردشان فكر و مطالعه نكرده ام  
‌‌‌‌3. چقدر بحث است كه از كنارشان راحت و بي توجه گذشته ام  
‌‌‌‌4.و...  
‌‌‌‌به نظر شما چه كنم؟  
‌‌‌‌از كدام بايد شروع كرد؟  
‌‌‌‌غالبا يكديگر را نقد ميكنند  
‌‌‌‌و من هم تشخيص نميدهم.  
‌‌‌‌حال چگونه نسبت به مطالعه و تمحض در يكي از آنها تصميم بگيرم؟  
‌‌‌‌بالاخره نميشود كه همه را باهم بياموزم  
‌‌‌‌اصلا فكر كنم  
‌‌‌‌عمر كفاف ندهد.  
‌‌‌‌اگر هم قرار باشد من هم شروع كنم از خودم حرف زدن  
‌‌‌‌خوب ميشوم يكي مثال اين همه آدم.  
‌‌‌‌نظر شما چيست؟  
‌‌‌‌  
تازه رسيديد به نقطه آغاز  
نقطه آغاز هر آدمي همين است  
همين تحير  
همين احساس عجز  
آسيدمنير حركت تكاملي را از «عجز» مي‌‌‌‌آغازد  
زيرا حركت را متكي به «بيرون» مي‌‌‌‌داند  
حركت از درون ممكن نيست  
برخلاف حركت جوهري ملاصدرا  
كه اساساً دروني‌‌‌‌ست، نه بيروني!  
يعني چه كه حركت از بيرون آغاز مي‌‌‌‌شود؟  
يعني انسان به ضعف خود پي مي‌‌‌‌برد  
و دليل پي بردن به عجز هم  
اراده‌‌‌‌هايي‌‌‌‌ست كه در بيرون وي عمل مي‌‌‌‌كنند  
همان ولايت  
ولايت مي‌‌‌‌شود انسان  
در اين‌‌‌‌كه به نقطه آغاز برسد  
نقطه‌‌‌‌اي كه بداند هيچ نيست  
هيچ نمي‌‌‌‌فهمد  
و هيچ راهي ندارد  
جز يك راه...  
تولّي  
تولي يعني اتكا به فاعل محوري  
اتكا به قدرت برتر  
پذيرفتن اين‌‌‌‌كه بدون هدايت نمي‌‌‌‌تواند بفهمد  
و بدون راهنمايي نمي‌‌‌‌تواند حركت كند  
  
دو بحث از آسيدمنير دقيقاً به اين مطلب مرتبط است  
يكي «تبدّل، تكيف، تمثّل»  
و ديگري درك كلّي از «ولايت، تولّي، تصرّف»  
با توجه به سه‌‌‌‌گانه «بيرون، درون، ربط»  
  
به آن آقاي مكلّا بنگريد  
به اين بزرگ‌‌‌‌فيلسوفي كه دگرگون شد يك روز  
يك مصاحبه‌‌‌‌اي چند سال پيش داشت  
نشان از سرگشتگي  
آخر و پايان  
آن‌‌‌‌جا مي‌‌‌‌گويد پس از عمري تفلسف تازه فهميده است كه: جهان رازآلود است  
و اين راز قابل فهم نيست  
و در نهايت مي‌‌‌‌گويد:  
فرقي نمي‌‌‌‌كند به عرفان بروي يا فلسفه  
اين به روحيه و شخصيت آدم‌‌‌‌ها ربط دارد  
بعضي روحيه عرفاني مي‌‌‌‌پسندند  
و بعضي فلسفي  
اما چيزي كه در نهايت همه گروه‌‌‌‌ها به آن مي‌‌‌‌رسند يك چيز است: راز!  
اين‌‌‌‌كه به هيچ چيز نمي‌‌‌‌توانند برسند!  
  
اين‌‌‌‌ها را با حرف‌‌‌‌هايي كه به نيچه منسوب مي‌‌‌‌كنند مقايسه فرماييد  
نيچه مي‌‌‌‌گويند خودكشي كرد  
مثل فوكو  
مثل صادق هدايت  
چرا؟!  
اين‌‌‌‌ها دقيقاً وقتي كه به نقطه آغاز مي‌‌‌‌رسند  
تسليم نمي‌‌‌‌شوند  
نمي‌‌‌‌خواهند كه بشوند  
وقتي تسليم نشوند  
رشد نمي‌‌‌‌كنند  
وقتي رشد نكنند  
روزي كه رشدها ملاك برتري مي‌‌‌‌شود  
وقتي كه «تعبد» وصف نظام شد  
نظام خلقت  
آن روز آن‌‌‌‌ها دچار گرفتاري مي‌‌‌‌گردند  
خاطرتان هست عرض كردم كه از جلسات بحث مبادي اصول  
جلسه 34 تا 40 بحث اعتقادات است  
بحث قيامت  
تعريف جديدي از عقاب  
بحث جديدي درباره معاد  
آن‌‌‌‌جا استاد حسيني(ره) توضيح مي‌‌‌‌دهد كه «تسليم» وصف نظام شود چه رخ مي‌‌‌‌دهد  
و آن‌‌‌‌ها كه رشد نكرده باشند  
در آن روز چه گرفتاري خواهند داشت  
  
شما بايد خوشحال باشيد  
چون طبق مبناي تكاملي استاذنا  
به نقطه «عجز» رسيده‌‌‌‌ايد  
طبق نظر ايشان  
شما در مرحله‌‌‌‌اي هستيد كه ولايت عمل كرده  
انتظار «تولي» مي‌‌‌‌كشد  
تولّي چگونه رخ مي‌‌‌‌دهد؟!  
با «پذيرش» عدم امكان حركت اشتدادي بدون تسليم  
اما بعد چه رخ مي‌‌‌‌دهد  
«وجه الطلب» عوض مي‌‌‌‌شود  
آن‌‌‌‌چه مورد مطالبه شماست تغيير مي‌‌‌‌كند  
جهت كه عوض شد  
تسليم كه واقع شد  
اگر چه اين تسليم شعاري‌‌‌‌ست  
فقط يك ادعاست  
ولي با اعطاي قدرت «تصرّف» به آزمون مي‌‌‌‌رسد  
بيرون در درون اثر مي‌‌‌‌كند  
و قدرت متولّي تغيير مي‌‌‌‌كند  
رشد مي‌‌‌‌يابد  
قدرت كه بيشتر شد عرصه‌‌‌‌هاي جديدي در فهم و معرفت حاصل مي‌‌‌‌گردد  
و تصرّف افزون مي‌‌‌‌گردد  
آن‌‌‌‌وقت است كه مرحله عمل است  
با اين تصرّف بيشتر  
بايد در همان مسير «وجه‌‌‌‌الطلب» حركت كند  
تا در همان مسير استقرار يابد  
  
اين‌‌‌‌ها مطالبي‌‌‌‌ست كه در جزوات استاد حسيني(ره) ديده‌‌‌‌ام  
از خودم نگفتم  
جزوات ايشان را بخوانيد  
اين فضاها گشوده مي‌‌‌‌شود  
  
اميدوارم موفق باشيد  
اما هنوز نفهميدم كه چطور آن‌‌‌‌ مطالبي كه عرض كردم  
رافع جهل مركب بود  
مگر عرض بنده چه بود كه چنين كند!  
ياعلي  
خدايارتان

شايد براي شما خوش آيند نباشد،  
‌‌‌‌ولي براي من خواندن خاطرات شما جالب است، گاهي اوقات احساس ميكنم:  
‌‌‌‌دارم بخش هايي از زندگي خودم رو از بيرون نگاه ميكنم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌امروز يكي از دوستانم  
‌‌‌‌وقتي وسط بحث از بخشي از روايات بوديم  
‌‌‌‌به من گفت:  
‌‌‌‌واقعا ما چه بلايي سر مردم مي آوريم؟!  
‌‌‌‌با اين فهم، برداشت و تحليل هايي كه از اسلام، قرآن و روايات ارائه ميكنيم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌كمي فكر كردم  
‌‌‌‌با خودم گفتم:  
‌‌‌‌ما با اين فهم و... از دين چه بلايي سر خودمان آورده ايم؟!  
‌‌‌‌‌‌‌‌الان  
‌‌‌‌بعد از ديدن اين خوبان يا بزرگان يا...  
‌‌‌‌به چه نتيجه اي رسيده ايد؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌درست چيست؟ چه بايد كرد؟  
‌‌‌‌احتياط؟ سكوت؟  
‌‌‌‌بهتر بگويم:  
‌‌‌‌اگر برگرديد به همان دوران  
‌‌‌‌چه ميكرديد؟  
‌‌‌‌  
ابتدا عرض پوزش  
از ديركرد در پاسخ  
زندگي هم انقباض و انبساط دارد  
مانند سياست‌‌‌‌هاي مالي دولت در مهار تورّم!  
گاهي روزها آن‌‌‌‌قدر منقبض مي‌‌‌‌شوند  
كه گويا زمان فشرده شده  
كارها به اتمام نمي‌‌‌‌رسند  
و گاهي آن‌‌‌‌چنان كش مي‌‌‌‌آيند  
كه هر چه به آفتاب مي‌‌‌‌نگري  
گويا قصد غروب ندارد!  
  
ما چه بلايي سر مردم مي‌‌‌‌آوريم؟!  
استاد حسيني (ره) معتقد به نوعي فاصله و شكاف زماني  
بين پيشرفت فاعليت منفي  
و فاعليت مثبت  
در نظام خلقت است  
ايشان در بحث‌‌‌‌هاي اصول خود  
به اين نكته اشاره دارند  
كه معمولاً تاريخ نشان داده  
ابتدا «كفار» در جهت رسيدن به اميال دنياپرستانه خود  
به انواع جديدي از خودپرستي مي‌‌‌‌رسند  
و روش‌‌‌‌هاي نو و بديع در انكار پروردگار مي‌‌‌‌يابند  
در تخلف از قوانين الهي  
در تولي حيواني و نزول و سقوط در حضيض انسانيت  
و سپس  
بعد از آن  
تأخري زماني يعني  
مردم دين‌‌‌‌دار به تكاپو مي‌‌‌‌افتند  
تا براي مقاومت با اين نوع جديد از كفر  
ايمان خود را ارتقاء بخشند  
از خداوند طلب مي‌‌‌‌كنند  
و زماني طول مي‌‌‌‌كشد تا به آن درجه از ايمان دست يابند  
تا از كفر جديد مصون شوند  
  
ايشان معتقد به چنين تقدّم و تأخّري‌‌‌‌ست  
از لحاظ زماني  
و در جايي،‌‌‌‌ اين را به نوعي «تنبلي» اهل ايمان تعبير مي‌‌‌‌كند  
اين‌‌‌‌كه وابستگي و توكل به خدا  
اگر از معناي خود تجاوز نمايد  
و به اصل ايمان رسوخ كند  
به اين‌‌‌‌كه فرد ديگر تلاشي براي ارتقاء وضعيت ايماني  
و تنوع پرستش خداي متعال نداشته باشد  
به نوعي رخوت در خداپرستي منتهي خواهد شد  
كه تنها با فشاري كه از سوي كفار در عالم به وي مي‌‌‌‌آيد  
از خواب بيدار مي‌‌‌‌شود  
  
از اين منظر اگر بنگريم  
در طول تاريخ هميشه اين‌‌‌‌طور نبوده كه حوزه و روحانيت  
اين‌‌‌‌طور ناقص و ناكارآمد باشند  
بلكه بالعكس  
در دهه‌‌‌‌هاي گذشته  
در سده‌‌‌‌هايش كه قطعاً  
روحانيت نقش پيشتازي در زندگي روزمره حتي براي جامعه داشته است  
  
امروز است كه در شكاف تاريخي واقع شده‌‌‌‌ايم  
غرب كافر پيش‌‌‌‌تاخته  
و ما حدود دويست سال است  
درست از روزي كه شاه عباس براي جنگ با عثماني  
فريب انگليسي‌‌‌‌ها را خورد و از آن‌‌‌‌ها توپ خريد  
از همان زمان استعمار ما را قبضه كرد  
و ما را از خود بيگانه نمود  
و در اين شكاف تاريخي  
مردم به دليل آگاهي‌‌‌‌بخشي‌‌‌‌هاي امام (ره)  
خيلي سريع‌‌‌‌تر آگاه شدند و پيش رفتند  
و حوزه‌‌‌‌ها همچنان در انديشه‌‌‌‌هاي گذشته خويش باقي مانده  
امروز با تأخير حركت را آغاز كرده‌‌‌‌اند  
  
اين بلايي كه امروز دارد سر ما مي‌‌‌‌آيد  
ناشي از پيش افتادن مردم از روحانيت است  
يك‌‌‌‌جور جلو افتادن عوام از خواص  
كه خب البته عوارضي هم دارد  
جامعه به هرج و مرج فرهنگي و اعتقادي هم كشيده مي‌‌‌‌شود  
چه بسا خرافاتي هم زاييده شود  
وقتي كه مردم مي‌‌‌‌فهمند خودشان بايد نوآوري كنند  
و به نوآوري اهل علم در مبارزه با كفار اميدي نيست!  
  
چه بايد كرد؟  
احتياط؟  
سكوت؟  
قطعاً خير  
الآن درست وقتي‌‌‌‌ست كه بايد سخن گفت  
اما نه در افزودن بر هرج و مرج‌‌‌‌ها  
امروز عصر شلوغي تفكر در كشور ما آغاز شده است  
در علوم اسلامي دقيقاً  
هر كه از راه مي‌‌‌‌رسد نظريه مي‌‌‌‌دهد  
هر كه دو كلاس سواد دارد يا ندارد حتي  
وقتي زمين بكر پيدا شود  
هر كه دانه‌‌‌‌اي داشته باشد مي‌‌‌‌كارد  
جامعه تشنه شده  
نيازمند مباحث اعتقادي جديد است  
وقتي بزرگان از علما همچنان بر همان اعتقادات سابق  
و همان تقرير و بياني كه مثلاً از معاد داشته‌‌‌‌اند  
يا از مذهب  
يا تولّي و تبرّي و شيعه و سني  
يا از ولايت و عصمت  
تا وقتي بر همان پاي مي‌‌‌‌فشرند  
جامعه كه لايه‌‌‌‌هاي تازه‌‌‌‌اي از فهم ديني را تجربه كرده است  
با ظهور انقلاب  
با ورود شيعه به عرصه حاكميت  
جامعه نمي‌‌‌‌پذيرد  
به سمت حرف‌‌‌‌هاي جديد مي‌‌‌‌رود  
  
ولي مردم هر چقدر كه علاقه‌‌‌‌مند باشند  
خواص كه نيستند  
قدرت تشخيص حق و باطل را كه به سرعت ندارند  
طبيعي‌‌‌‌ست كه عده‌‌‌‌اي دنبال علي يعقوبي بروند  
دنبال طيف فكري مشائي  
دنبال رمالي و طلسم و جن‌‌‌‌بازي  
بعضي هم دنبال درگيري با اهل سنت  
به نام وهابيت و تكفيري  
و اختلاف مذهبي را بيافزايند  
و حاكميت نظام اسلامي را به مخاطره افكنند  
چه بسا خيلي‌‌‌‌ها هم خالصانه  
در جهت توسعه كفر  
به صورت ناآگاهانه عمل مي‌‌‌‌كنند  
و بازي مي‌‌‌‌خورند  
  
درست مثل بازي خوردن ملامحمدكاظم  
نسبت به سيدمحمدكاظم  
اولي همان آخوند خراساني  
صاحب كفايه  
و دومي هم سيد يزدي  
طباطبايي  
صاحب عروه  
چطور اين‌‌‌‌دو با فتاواي خلاف هم دادن  
يكي به نفع مشروطيت  
و ديگري عليه آن  
جامعه ايران را دوپاره كردند  
و تكه‌‌‌‌تكه به حلقوم انگليس افكندند  
و انگليس هم جامعه دوپاره را راحت‌‌‌‌تر مي‌‌‌‌بلعد!  
شيخ فضل‌‌‌‌الله را هم اعدام كردند  
و شگفت اين‌‌‌‌كه هر سه؛ آخوند و سيديزدي و شيخ فضل‌‌‌‌الله  
شاگرد ميرزاي شيرازي بودند!  
  
نتيجه ديدن رفتار اين‌‌‌‌ آدم‌‌‌‌ها چيست؟  
اين‌‌‌‌كه خوب‌‌‌‌ها هم اگر بي‌‌‌‌بصيرت باشند  
اگر زمان‌‌‌‌آگاه نباشند  
آب به آسياب دشمن مي‌‌‌‌ريزند  
آسيدمنير تعبير قشنگي دارد  
در توضيح مشكلاتي كه پديد آمده  
اين‌‌‌‌كه «قدرت موضوع‌‌‌‌سازي» بايد ديد دست كيست؟  
آن‌‌‌‌كه «موضوع» مي‌‌‌‌سازد  
اوست كه پيش‌‌‌‌روست  
و باقي را به دنبال خود مي‌‌‌‌كشد  
  
امروز كفار موضوعات جديد حادث مي‌‌‌‌كنند  
و ما در پاسخگويي به اين مسائل مستحدثه  
اسير جبر زمانيم  
اما اگر گردونه را بگردانيم  
و اين دور باطل را بشكنيم  
و به جاي پاسخگويي به چالش‌‌‌‌هاي ناشي از حدوث موضوعات جديده  
خودمان موضوع بسازيم  
كفار در مضيقه قرار مي‌‌‌‌گيرند  
ولي خب...  
موضوع‌‌‌‌سازي نيازمند منطق ديگري‌‌‌‌ست  
غير آن‌‌‌‌چه كه ما داريم!  
  
امروز فضا براي طرح مباحث استاد حسيني (ره) تا حدي باز شده است  
فلان منبري را ديدم چند وقت پيش  
درباره «سيستم‌‌‌‌ها» صحبت مي‌‌‌‌كرد  
باورتان مي‌‌‌‌شود؟!  
امروز باور به نظام‌‌‌‌مند بودن جامعه  
و رفتارهاي اجتماعي و حتي فردي  
از بستر جامعه بالا آمده  
به طلبه‌‌‌‌ها هم كشيده  
كم‌‌‌‌كم دارد به سطوح اساتيد عالي حوزه هم مي‌‌‌‌رسد  
ما قدرت داريم اين سرعت را افزايش دهيم  
  
اما در ابتدا...  
ما بايد «درست» بفهميم  
اگر در اين هرج و مرج انديشه‌‌‌‌ها  
نظريه‌‌‌‌ها و اقوال  
ما هم يك نظريه باشيم  
به هماهنگي جامعه كه نيافزوده‌‌‌‌ايم  
بر ناهماهنگي و هرج و مرج اضافه كرده‌‌‌‌ايم  
يادتان هست كه استاد چه فرمود؟  
در همان جلسه مشهد  
كه اگر نمي‌‌‌‌توانيم هماهنگ‌‌‌‌كننده باشيم، نبايد بر ناهماهنگي بيافزاييم.  
  
ازين روست كه گمان بنده بر اين است  
كه بيشتر بايد بر طبل راستگويي همه نظريه‌‌‌‌پردازان بكوبيم  
و صداقت ايشان  
و ايمان‌‌‌‌شان  
و اين‌‌‌‌كه اگر ناهماهنگي در نظريه‌‌‌‌ها و رفتارهاي اجتماعي هست  
ناشي از «منطق» است  
نه از «آدم‌‌‌‌ها»  
همه آن‌‌‌‌هايي را كه در جبهه خودي هستند  
تطهير كنيم  
و گناهشان را به گردن منطق صوري  
و فلسفه ارسطويي بياندازيم  
و بگوييم: اين‌‌‌‌ها خودشان خوبند!  
اگر اين حرف ترويج شود  
هرج و مرج‌‌‌‌هاي اجتماعي  
به سطوح علمي كشيده مي‌‌‌‌شود  
و مردم از دعوا  
به حمايت از نظريه‌‌‌‌پردازان خود دست برخواهند داشت  
فضاي جامعه بايد تلطيف شود  
و از هوچي‌‌‌‌گري‌‌‌‌هاي سياسي  
به سمت مباحث فرهنگي سوق داده شود  
تا بتوان آراء را روبه‌‌‌‌روي هم قرار داد  
و به تضارب رسيد  
و به تعالي ناشي از آن  
و به نظر مي‌‌‌‌رسد انديشه آسيدمنيرالدين  
در اين تضارب است كه برتري خود را بر سايرين نشان خواهد داد!  
  
يك‌‌‌‌جايي كه يادم نيست كي و كجا  
شنيدم كه فردي مي‌‌‌‌گفت  
كه استاد حسيني (ره) گفته بود  
كه اگر به گذشته برگردم  
دوباره همين مسيري را خواهم آمد كه آمده‌‌‌‌ام  
زيرا قطعاً اين بهترين مسير  
و متناسب‌‌‌‌ترين راهي بوده كه خداوند  
متناسب با شرايط روحي، ذهني و عيني من  
برايم تدارك كرده!  
  
من اما به جرأت ايشان نيستم  
و چنين اعتماد به نفسي ندارم  
و از گذشته خود  
از زمان طفوليت  
تا يومنا هذا  
آن‌‌‌‌قدر در أسف و شرمندگي هستم  
كه هر لحظه كه بتوانم به گذشته بازگردم  
قطعاً  
قطعاً و قطعاً  
بدون ترديد  
مايلم كه تغييراتي  
بسيار عمده و كلان  
و گاهي بسيار جزئي حتي  
در رفتارم بدهم  
  
من اگر به روزي كه فرهنگستان را يافتم باز مي‌‌‌‌گشتم  
حتي در مسير آموختن انديشه استاد نيز  
راهم را تغيير مي‌‌‌‌دادم  
يا شايد بگويم كه تغيير نمي‌‌‌‌دادم  
و به همان راهي كه در آن بودم ادامه مي‌‌‌‌دادم  
راهي كه با حوادثي تغيير كرد  
و مرا به ناكجاآبادي كه در آن هستم كشاند!  
  
راستي خاطره اولين ملاقات با آسيدمنيرالدين را براي شما گفتم؟  
گفتيد خواندن خاطرات جالب است  
اين را هم عرض مي‌‌‌‌كنم  
من و برادري قرار شد با خود استاد حسيني(ره) ملاقات كنيم  
نظر آن برادر اين بود  
او طلبه پايه 9 بود به نظرم  
و من پايه 4  
در مدرسه حقاني درس مي‌‌‌‌خوانديم  
سال 79 بود  
ايشان جلوي راه‌‌‌‌پله‌‌‌‌هاي فرهنگستان جلوي آسيدمنير را گرفت  
من كه ايشان را تا به حال نديده بودم  
آن برادر بود كه گفت: اين خودش است!  
رفت و گفت: ما چند سؤال داريم كه مي‌‌‌‌خواستيم از شما بپرسيم.  
آسيدمنير هم حواله داد به دوستان دفتر  
اما آن برادر پرروتر از اين‌‌‌‌ها بود  
گفت: ما به هر كدام از اين افراد التماس مي‌‌‌‌كنيم براي ما وقت نمي‌‌‌‌گذارند  
آسيدمنير يكهو تغيير حالت دارد  
خيلي متواضعانه: من خودم در خدمت شما هستم  
و قرار شد فردا ساعت 10 خدمت ايشان بياييم  
فردا جمعه بود  
وقتي آمديم چهارراه‌‌‌‌شهدا  
بعد از كله‌‌‌‌پزي  
كنار كتاب‌‌‌‌فروشي‌‌‌‌ها  
در فرهنگستان كه بسته بود!  
آن برادر جرأت كرد و زنگ زد  
صداي خودش بود  
آسيدمنير از پشت آيفون صحبت كرد  
در را گشود و بالا رفتيم  
مستقيم به اتاق ايشان  
ميز بزرگي گذشته بودند  
و ايشان در منتهي‌‌‌‌اليه ميز نشسته بود  
با يك دشداشه سفيد  
و بدون عمامه  
بلند شد و با ما دست داد  
و من در سمت چپ ايشان نشستم  
و آن برادر كنار من  
و در اولين صحبت‌‌‌‌ها  
به جاي اين‌‌‌‌كه پاسخ به سؤالات ما بدهد  
يك كاغذ كوچك به دست من داد  
و گفت: شما اين را بلند بخوان!  
  
همان جمله معروف امام (ره) بود  
كاغذ كوچك سبز رنگي بود  
كه اين جمله روي آن چاپ شده بود:  
اگر انحرافي در فرهنگ يك رژيم پيدا شود و تمام ... به همان‌‌‌‌جا مي‌‌‌‌انجامد كه در  
صدسال گذشته... (صحيفه نور، ج17، ص322)  
  
خواندم  
ايشان پرسيد منظور امام (ره) چيست؟  
من هم عرض كردم معنايي كه مي‌‌‌‌فهميدم  
ايشان از همين‌‌‌‌جا وارد عدل و ظلم اجتماعي شد  
و اين‌‌‌‌كه چگونه مي‌‌‌‌شود دين نسبت به عدل و ظلم اجتماعي  
كه اتفاقا بسيار شديدتر از عدل و ظلم فردي‌‌‌‌ست  
ساكت باشد  
و حكم نداشته باشد!  
تمّت خاطره!  
  
خلاصه اين از مسلمات است  
اين‌‌‌‌كه امروز ما به چيزي نياز داريم  
كه نداريم  
همين‌‌‌‌كه خواص ما اين را بفهمند  
و ما اگر نقشي در اين فهماندن داشته باشيم  
فُزنا  
به فوز اكبر رسيده‌‌‌‌ايم به گمانم  
بعيد است به اين زودي‌‌‌‌ها  
جامعه متخصصين وارد تفصيل ادعا شود  
امروز نيازمند درك اصل اين ضرورت است  
ضرورت تحول در فقه  
ضرورت تحول در اصول فقه  
ضرورت تحول در روش‌‌‌‌هاي اداره نظام اجتماعي  
فعلاً تا اين درك براي خواص روي ندهد  
و حاصل نگردد  
گمان نمي‌‌‌‌كنم بشود وارد ريز بحث‌‌‌‌ها شد  
ريز بحث‌‌‌‌هايي كه آسيدمنير براي ما ميراث نهاده است  
  
اگر به دوران گذشته باز مي‌‌‌‌گشتم  
روز آشنايي با استاد  
همان تصميمي را كه داشتم، ادامه مي‌‌‌‌دادم  
مي‌‌‌‌خواستم يك‌‌‌‌بار تمام هفت هزار ساعت بحث ايشان را مطالعه كنم  
بحث‌‌‌‌هايي كه حدود چهار هزار جزوه از آن درآمده است  
و من به دليل هفت سال درگيري در پياده و ويراست و فهرست  
نرسيدم به مطالعه آن‌‌‌‌ها  
و اكنون كه مي‌‌‌‌خواهم  
گرفتاري‌‌‌‌هاي زندگي و كمبود وقت‌‌‌‌ها مانع مي‌‌‌‌شود  
و با كندي مشغول اين مطالعه هستم  
با كندي زياد  
من اگر به گذشته باز مي‌‌‌‌گشتم  
ارتباط خود با آن آقا را به همان مقدار مباحثه كه روزهاي اول داشتيم تقليل مي‌‌‌‌دادم  
هفته‌اي سه جلسه يك‌ساعته  
در همان مقدار حفظ مي‌‌‌‌كردم  
و در كنار آن  
به شدت به ادامه خواندن جزوات مي‌‌‌‌پرداختم  
و همان‌‌‌‌طور كه پيش از آن قصد داشتم  
و هميشه در تقويم برنامه‌‌‌‌ريزي آينده‌‌‌‌ام بود  
سال 88 ازدواج مي‌‌‌‌كردم  
به جاي سال 84  
يعني چهار سال فرصت بيشتر براي مطالعه  
چه اين‌‌‌‌كه از 79 تا 80 مشغول مطالعه بحث‌‌‌‌هاي آسيدمنير بودم  
قصد داشتم تا 88 اين مطالعات را به پايان برسانم  
و بعد متأهل شوم  
اما شد آن‌‌‌‌چه شايد نبايد مي‌‌‌‌شد  
و چه و چه و چه...  
  
دنيا جاي افسوس خوردن نيست  
و نه حسرت  
هنوز زيرا فرصت هست  
مي‌‌‌‌توان جبران كرد  
و مي‌‌‌‌توان به آينده رسيد  
و خداوند وعده كرده كه ياري مي‌‌‌‌رساند  
شايد بر طول عمر ما و سلامتي‌‌‌‌مان بيافزايد  
تا بتوانيم گذشته را در آينده تحصيل كنيم  
به شرط اين‌‌‌‌كه توبه كنيم  
و بيش از اين استغفار نماييم  
  
جاي حسرت، محشر است  
آن‌‌‌‌جا كه ديگر فرصت تمام شده  
و به دنيا نمي‌‌‌‌توانيم بازگرديم  
و كار از كار گذشته  
وقت حساب و كتاب رسيده  
  
ضمناً من عادت ندارم ايميلي را كه مي‌‌‌‌نويسم بازخواني كنم  
معمولاً سريع مي‌‌‌‌نويسم و با هر اينتر  
به پايين مي‌‌‌‌روم  
و ديگر سختم است اسكرول كنم و به بالا برگشته  
غلط‌‌‌‌ها را ويرايش نمايم  
گاهي بعدها كه ايميل را مي‌‌‌‌بينم  
غلط‌‌‌‌ها آشكار مي‌‌‌‌گردند  
اگر از اين دست غلط‌‌‌‌هاي املايي و نگارشي يافتيد  
بگذاريد به حساب سرعت زيادي كه در تايپ دارم  
و عدم عادت به مرور نوشته‌‌‌‌شده‌‌‌‌ها  
  
موفق باشيد

نامه شما رو خوندم.  
‌‌‌‌خيلي خوب بود، پس اين بيماري همه گيره.  
‌‌‌‌الحمدلله تنها نيستم.  
‌‌‌‌‌‌‌‌خوب شما چه كرديد با اين مسئله؟  
‌‌‌‌شما با اين روحيه چطور زير بار آن آقا و ... رفتيد؟  
‌‌‌‌  
خيلي قبل‌‌‌‌ترها خبري شنيده بودم  
كه ابتدا تأثربرانگيز بود  
بعدتر حكمت آن را درك كردم  
مي‌‌‌‌گفتند آويني، سيدمرتضي نوشته‌‌‌‌هاي بسياري در فلسفه داشت  
از وقتي كه ظاهراً شاگرد فرديد بود، دكتر احمد فرديد  
همه را يكروز روي هم ريخت و آتش زد  
تمام نوشته‌‌‌‌هاي سابق خود را  
دقيقاً وقتي كه ديدگاه‌‌‌‌هاي فكري‌‌‌‌اش تغيير كرد!  
  
به نظرم مهم‌‌‌‌ترين تغيير در ديدگاه‌‌‌‌هايش همين بود  
كه فهميد: «اين‌‌‌‌همه به كار آخرت نمي‌‌‌‌آيد  
به كار دنياي مسلمين هم حتي»  
  
معمولاً حجم زياد كارهايي كه ما انجام مي‌‌‌‌دهيم  
فقط به كار خودمان مي‌‌‌‌آيد  
اعتباري مي‌‌‌‌شود كه بيشتر مقبول شويم  
مشهور شويم  
بيشتر ما را بستايند  
دعوت كنند  
بالاتر در مجلس بنشانند  
كمي بيشتر خوش بگذرانيم در دنيا  
به نوعي خودپرستي «طلبگي» دچار مي‌‌‌‌گرديم  
دقيقاً همان هواي نفسي كه ديگران را به قتل و غارت و دزدي مي‌‌‌‌كشاند  
به ما كه مي‌‌‌‌رسد  
تغيير شكل مي‌‌‌‌دهد  
و به كتاب و مقاله خلاصه مي‌‌‌‌گردد  
دنبال حرف جديد مي‌‌‌‌گرديم كه بزنيم  
بلكه بيشتر ديده شويم  
چه بسا به بدعت هم گرفتار مي‌‌‌‌شويم  
همين اضافاتي كه به مقاتل مي‌‌‌‌كنيم  
و در «حماسه حسيني» هم شهيد متفكر به آن اشارتي دارد  
  
شايد همين باشد كه گناه علما بيشتر از بقيه آدم‌‌‌‌ها به حساب مي‌‌‌‌آيد  
يا در حديث وارد شده كه 9 گناه از 10 مربوط به اهل علم است!  
  
مگر همين خواجه نصير نبود، در آداب المتعلمين  
حاشيه همين جامع‌‌‌‌المقدمات خودمان  
به نظرم آن‌‌‌‌جا خواندم كه ايشان به ما توصيه مي‌‌‌‌كرد  
به ما طلبه‌‌‌‌ها  
كه زود كتاب ننويسيم  
زود خود را در معرض قرار ندهيم  
در معرض شهرت  
تا قبل از اين‌‌‌‌كه نظريات و آرائمان قوام يابد  
پخته شود و قدرت گيرد  
تا قبل از آن‌‌‌‌كه بتوانيم از پس معضلات «خودپرستي» تحميلي از جانب شهرت برآييم!  
  
من همان روزهاي اول طلبگي افتادم در يك مسير عرفاني  
يك مسير سير و سلوك روحاني و معنوي  
دنبال چيزي بودم كه نداشتم  
ظاهراً همان «تقوايي» كه هنوز هم ندارم  
مريد يك روحاني شدم  
سرمان را از ته تراشيديم و عرق‌‌‌‌چين سياهي بر سر مي‌‌‌‌گذاشتيم  
ما را در مدرسه معصوميه(س) الاهيون مي‌‌‌‌خواندند  
بعضي هم كلاهيون!  
او ما را وصل كرد به يك آقاي ديگري  
آن آقا هم مقام سه تن از بزرگان را بالا برد در نظر ما؛  
آيات عظام: بهاءالديني،‌‌‌‌ بهجت و خوشوقت  
به حيات بزرگ نخست كه نرسيديم  
اين شد كه نماز آقاي بهجت شد قرارمان  
و جلسات عمومي و خصوصي آقاي خوشوقت پاتوق‌‌‌‌مان  
  
حتي پرسش‌‌‌‌هاي خصوصي‌‌‌‌ام را  
نگه مي‌‌‌‌داشتم كه وقتي به تهران مي‌‌‌‌آيم  
بروم پيچ‌‌‌‌شمران و در مسجد ايشان نماز بخوانم  
تا پس از نماز معروض بدارم  
آقاي بهجت را هم از دم در خانه مشايعت مي‌‌‌‌كرديم تا مسجد  
نماز را خوانده  
با ايشان باز مي‌‌‌‌گشتيم تا دم خانه‌‌‌‌شان!  
هر روز قبل از روشن شدن هوا دم خانه ايشان جمع مي‌‌‌‌شديم  
ما چند نفري كه تقوا را آن‌‌‌‌جا مي‌‌‌‌جستيم.  
  
يك روز از يك آقايي خصوصي پرسشي كردم  
گفتم: شنيده‌‌‌‌ام مهدي هاشمي را آقاي بهاءالديني گفته بود:  
طلبگي را رها كن و برو چوپان شو!  
ايشان نرفت و به اين جنايات كشيده شد!  
خب آن آقا شاگرد آقاي بهاءالديني بود  
خيلي هم نزديك بود به ايشان  
پرسيدم اگر به درد طلبگي نمي‌‌‌‌خورم  
بفرماييد تا همين الآن بروم  
نمانم و جنايتكار شوم!  
ايشان لحظاتي در چشمانم نگريست  
احساس كردم دارد تمام گذشته و آينده‌‌‌‌ام را  
كارهاي كرده و نكرده‌‌‌‌ام را  
تمام خلقيات و ملكات فاضله و رذيله‌‌‌‌اي كه دارم يا خواهم داشت  
همه را دارد مثل يك سرور هشت هسته‌‌‌‌اي پردازش مي‌‌‌‌كند  
ناگهان گفت: شما در حوزه بمان!  
  
بعدها كه اخبار اختلافات ايشان با آقاي خوشوقت را شنيدم  
سر حمايتي كه از آقاي موسوي كرد  
از خود پرسيدم: آيا راست گفت؟!  
آيا آن‌‌‌‌بار هم مثل اين بار اشتباه كرد، يا خير؟!  
  
بعدترها يكي از دوستان اصفهاني مرا به منزل آيةالله طياره برد  
پيرمردي شريف  
همسن و قيافه و بسيار شبيه به آقاي بهجت  
به من گفت: ايشان در همان رده آقاي بهجت است  
مدتي هر جمعه عصر به منزل ايشان مي‌‌‌‌رفتم  
مي‌‌‌‌خواستم برايم صحبت كنند  
ايشان هم خاطرات و قصه‌‌‌‌ها و حكايات فراوان طرح فرمودند  
ولي قبول نكردند «استاد اخلاق خاصّ» شوند  
با تمام التماس‌‌‌‌هاي مستقيم به حضرت‌‌‌‌شان  
و در نهايت فرمودند: «بي‌‌‌‌مايه فطير است»!  
  
حالا در همين بحبوحه به آقاي ميرباقري برخوردم  
ديدم عين تافلر حرف مي‌‌‌‌زند  
عين همان مطالبي كه در كتاب‌‌‌‌هاي او خوانده بودم  
اكنون يك روحاني همان حرف‌‌‌‌ها را مي‌‌‌‌زد  
پي آقاي ميرباقري را گرفتم كه به آسيدمنيرالدين رسيدم  
بعد كه با يك آقايي  
كه شاگرد يك آقاي ديگري بود مشورت كردم  
ايشان گفت آن آقا فرهنگستان را قبول ندارد  
ديگر به جلسات آن آقا نرفتم  
از آن مراد نخستين هم پرسيدم  
كه نظر شما درباره فرهنگستان چيست؟  
ايشان هم مخالفت خيلي نرم و اجمالي خود را بيان داشت  
از آن سلك هم خارج شدم  
كاملاً شدم فرهنگستاني  
چرا؟!  
زيرا ديدم حرف فرهنگستان به سخن امام(ره) خيلي شبيه‌‌‌‌تر است  
تا حرف آن‌‌‌‌ها  
من اسلام را از رفتار امام آموخته بودم  
اسلام را آن‌‌‌‌طور مي‌‌‌‌شناختم  
اجتماعي و جهان‌‌‌‌انديش  
ولي در تمام اين سير و سلوك عرفاني  
انزوا بود و نفي اجتماع و فعاليت‌‌‌‌هاي سياسي  
يك آقايي كه شخصاً در پاسخ به سؤالي كه پرسيده بودم  
فرمودند: نيازي نيست روزنامه بخواني، همين كه تيتر اخبار را بداني كافيست!  
  
و من فرهنگستاني شدم  
اما سه ماه نكشيد  
كه آسيدمنيرالدين هم مرد!  
مات الناس حتي الانبياء  
براي ختم ايشان رفته بوديم به شيراز  
كه اين آقا سخن آغازيد  
قصه‌‌‌‌اش طولاني  
ولي مرا كه سابقه آن علايق عرفاني را داشتم  
دوباره به همان وادي كشاند  
اين آقا نسخه‌‌‌‌اي از انديشه آسيدمنير را بر من عرضه كرد  
كه بيشتر با روحيه عرفا سازگاري داشت  
و مرا كه براي عقلانيت ديني به فرهنگستان آمده بودم  
دوباره به گذشته خويش بازگرداند  
و به جهت سنخيت تامّي كه با آن مقوله داشت  
با مقوله سير و سلوك  
با مقوله رفع تكليف تفكر از خويشتن  
با مقوله چشم بستن و تنها به هادي نگريستن  
با مقوله فرشته شدن و عقل و اختيار انساني را از خويش سلب كردن  
با مقوله مسخ شدن و مست شدن و به دور يك موجود فراانديشه چرخ‌‌‌‌زدن و طواف كردن  
با مقوله فكر از او و عمل از من  
با مقوله تو نيانديش، زيرا من مي‌‌‌‌انديشم  
با مقوله اراده خود را تسليم اراده فاعل برتر كردن  
اين تشابه در مقوله انگار مرا به عقب سوق داد  
به تجربه گذشته خود  
از لذت  
و رفاه  
و آسايشي كه در اين تلقّي هست  
آسودگي رواني و روحي  
اين‌‌‌‌كه «به من چه؟!»، همه به او مربوط است!  
نوعي رخوت در قلمرو انديشه  
نوعي سكون و سكوت ذهني  
مغز از كار تعقّل استعفا مي‌‌‌‌دهد و به اداره جسم اكتفا مي‌‌‌‌كند!  
  
هفت سال پذيرفته بودم كه «من نيستم» و «همه اوست»!  
و او اين «نيستي عرفاني» را با «نظام فاعليت» توجيه كرده بود  
اين‌‌‌‌كه فاعل تصرفي بايد تابع فاعل محوري باشد  
با اين‌‌‌‌كه يك روز به من گفت  
وقتي به شدت انتقاد كرده بود  
از اين‌‌‌‌كه چرا كم تسليم هستم:  
«شما شمّ سياسي نداري، من كه نبايد بانگ بزنم تا شما بياي، من كه نبايد رفتار خودم را براي شما توضيح بدم. شما خودت بايد دور ولي فرهنگي بچرخي و در رفتارهاي او گمانه‌‌‌‌زني كني.»  
گمانه‌‌‌‌زني؟!  
بله، گمانه‌‌‌‌زني!  
همان فعلي كه آسيدمنير مدعي‌‌‌‌ست بايد در حديث صورت گيرد  
در فعل و قول و تقرير معصوم (ع)  
اين آقا همان توقع را در رفتار خود داشتند  
از ما  
  
بله برادرم  
من با آن تجربه عرفان‌‌‌‌زدگي  
كه بيشتر تصور مي‌‌‌‌كنم ناشي از زندگي در تهران باشد  
زندگي در محيط‌‌‌‌هاي «دنيازده»  
معمولاً ما را به «دين‌‌‌‌زدگي» مي‌‌‌‌كشاند  
اين‌‌‌‌كه دين را گريزگاهي مي‌‌‌‌خواهيم  
از تمام تجربيات ناموفقي كه در ارتباط با جامعه داشتيم  
گويي مي‌‌‌‌خواهيم انتقام تمام تحقيرهايي كه كشيده‌‌‌‌ايم را  
با دين بگيريم  
از انگشت‌‌‌‌نما شدن در محيطي كه بيشتر بد هستند  
و به خاطر اعمال ديني‌‌‌‌مان تحقيرمان مي‌‌‌‌كنند  
اين وازدگي معمولاً ما را به نوعي افراط مي‌‌‌‌كشد  
ما را تندرو و افراطي مي‌‌‌‌كند  
آن‌‌‌‌قدر مي‌‌‌‌رويم كه از آن طرف پشت‌‌‌‌بام بيافتيم  
به نظرم اين تجربه بود  
كه قرائت او از سيدمنير را برايم زيبا جلوه داد  
و مرا در خود فرو برد  
  
يك قصه ديگر از عمق اين مطالبات عرفاني بگويم و ختم كلام  
منبر را به شما واگذارم  
پنجشنبه شبي در حجره  
مدرسه امام باقر (ع)‌‌‌‌ نشسته بوديم با رفقا  
كسي آمد و كتابي در دست داشت  
دو سه خطي كه خواندم مست شدم  
گرفتم و گفتم يك روز امانت بده  
تازه چاپ شده بود و تازه هم فوت شده  
شيخي كه كتاب درباره او بود  
خواندم و تا جمعه عصر تمام شد  
ديدم طاقت ندارم  
همين شاعر معروف نوشته بود  
رفتم تهران و ايستگاه راه‌‌‌‌آهن  
به قصد مشهد  
كه قبر شيخ را زيارت كنم  
پول زيادي نداشتم  
بليط ارزان نداشتند  
بيشتر همان‌چه كه داشتم را دادم و بليط گران خريدم  
قصه مفصلي‌‌‌‌ست  
دو سه روز ماندم مشهد و تعدادي از شاگردان وي را ملاقات كردم  
و داستان‌‌‌‌هايي...  
امروز كه تصوّر مي‌‌‌‌كنم...  
  
آقا اگر اين صفحه كليد را از بنده نگيرند  
دستم به قصه و خاطره كه برود  
پايان ندارد انگار  
هواي نفس من هم همين دست به كيبورد شدن است  
  
پايدار باشيد در مسير حق  
ياعلي

پيرو معرفي نامه مباحث استاد كه فرموديد در سالگرد ايشان منتشر شده ‌كه برايم فرستاديد.  
‌قبلا فرموده بوديد كه استاد خودشان مباحث را براي اموزش با نظمي طبقه بندي ‌كرده بودند ‌و طي پانزده جلسه بيان.  
‌آيا متن اون مباحث موجود هست؟  
‌بنده كتابي پيدا كردم كه جداول آموزشي درش هست.  
‌فكر كنم همان است كه شما فرموديد.  
‌اما خيلي متوجه نميشم.  
‌جداول"كاربرد عملي" و "اركان مدل نظري"و"فلسفه چگونگي"  
‌اين كتابچه توسط آقاي حسينيان جمع آوري شده.  
‌  
احسنت  
خودش است  
همين بروشور است  
زرد رنگ  
معروف به بروشور طبقه‌بندي آموزشي مباحث دفتر  
اين تنها دوره بحثي از آسيدمنيرالدين است  
كه بنده در آن حضور دارم  
و با ايشان صحبت مي‌كنم  
و در نوارها صدايم ضبط شده است :)  
آخرين دسته‌بندي ايشان از مباحث خود  
چند ماه قبل از رحلت  
  
يك توضيح ابتدايي مختصر ايشان داده بودند  
و آقاي حسينيان از روي آن جدول را توضيح داده  
همين بروشور مبناي تشكيل جلساتي تبييني شد  
كه در دفتر به صورت عمومي برگزار مي‌شد  
در زيرزمين دفتر فرهنگستان  
  
جلسه دومي كه خدمت استاد حسيني(ره) رسيدم  
تقاضا كردم بيشتر وقت بگذارند كه هر هفته خدمت‌شان برسم و پرسش‌هايم را طرح كنم  
ايشان فرمودند كه حال‌شان خيلي مساعد نيست  
و دعوت كردند كه در اين بحث شركت كنم  
و من هم به جلسه رفتم  
پنج جلسه عمومي بود  
كه تمام خانه‌هاي هر سه جدول را تشريح فرمودند  
و پس از اين تبيين اجمالي  
جلساتي را با آقاي پيروزمند ادامه دادند  
كه به تفصيل توضيح دهند  
  
خيلي خلاصه عرض كنم كه  
جدول اول جدول روند است  
روند دستيابي استاد حسيني (ره) به «فلسفه منطق» معروف خويش را  
فلسفه نظام ولايت  
نشان مي‌دهد

[](http://movashah.id.ir/o/jta.png)

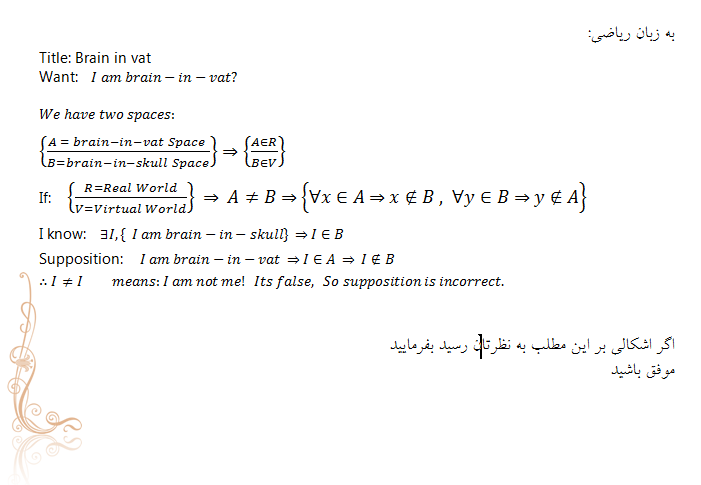
[[تصوير در اندازه بزرگ]](http://movashah.id.ir/o/jta.png)  
ايشان با اصول انكارناپذير تغاير، تغيير و هماهنگي مواجه مي‌شوند  
و براي پاسخ دادن به سه مسأله اغماض‌ناپذير  
ناگزير مي‌شوند دست از اصالت ذات بردارند  
اصالت وجود و اصالت ماهيت هر دو اصالت ذات هستند  
و حتي اصالت ماده و انرژي  
كه مبناي فيزيك قديم است  
ايشان براي اين‌كه بتواند نسبت ميان وحدت و كثرت  
نسبت ميان زمان و مكان  
و نسبت ميان اختيار و آگاهي را به درستي تبيين نمايند  
مجبور شدند به اصالت ربط  
به عنوان يك مبناي فلسفي رو آورند  
ولي اصالت ربط قادر نبود نسبت‌هاي سه‌گانه اغماض‌ناپذير را به درستي تبيين كند  
لذا آن را ناقص تشخيص داده  
به اصالت تعلق تبديل نمودند  
يعني «ربط جهت‌دار»  
نه ربطي كه دو طرف دارد و هيچ جهتي ندارد  
و سپس مبناي اصالت تعلّق را  
براي اين‌كه بتواند با اختيار سازگار باشد  
به فاعليت تغيير دادند  
اين اصالت فاعليت همان فلسفه نظام ولايت است  
  
در جدول دوم، اركان نظري مدلي را توضيح مي‌دهند  
كه فرهنگستان با آن مي‌خواهد جامعه را سامان دهد  
زيرا اصل كار انبياء هدايت جامعه بوده  
و كار ولاة اجتماعي در دوران غيبت نيز همين است  
اصلاٌ تكليف ما همين است  
براي اين‌كار ايشان يك مدل سه مرحله‌اي دارند  
در ستون نخست نظام اصطلاحات ساخته مي‌شود  
كه ولايت و تولي و تصرف از آن در مي‌آيد  
كه به توسعه و ساختار و كارآيي نظام منتهي مي‌شود  
هماهنگي و وسيله و زمينه  
ظرفيت و جهت و عامليت  
كه همه اين‌ها در كتابي كه آقاي پيروزمند نوشته‌اند  
تبيين شده است  
روش توليد تعاريف كاربردي  
  
در ستون دوم نظام تعريف ارائه مي‌شود  
و در ستون سوم معادلات  
  
جدول سوم نيز اصل مدل است  
همان مدلي كه قرار است اجرا شود  
همان كه اركانش در جدول دوم بيان شده  
همان كه در روندي كه جدول اول نشان مي‌دهد پديد آمده است  
اين مدل سه بخش دارد  
به تبع سه بخش اساسي از نظام اجتماعي  
يك بخش آن مربوط به حوزه‌ها مي‌شود  
همان ستون نخست  
كه حجيت را متكفّل است  
ستون دوم متوجه دانشگاه است  
كه با علوم جزئي سروكار دارد  
و قرار است بر اساس حجيتي كه از حوزه مي‌گيرد  
بر اساس آن احكام كلّي  
معادلات تصرف در جامعه را بسازد  
و ستون سوم متوجه نظام اداره است  
يعني دولت و تمامي قواي نظام  
مقننه و قضاييه و ساير قوايي كه لازم است  
اين‌ها بايد بر اساس معادلاتي كه توليد شده  
در دانشگاه  
مبادرت به تصرف در جامعه نمايد  
  
اين سه جدول تمام بحث‌هاي فرهنگستان را بايد در خود جاي دهد  
يعني هر عنوان از نوارها  
يا جزوات  
يا هر بحثي كه در جلسات مطرح شده  
ضرورتاً بايد در يكي از اين 27 خانه قرار بگيرد  
اين چيزي‌ست كه ظاهراً استاد حسيني(ره) مدعي هستند  
  
پيش از اين ايشان يك دسته‌بندي ديگر داشتند  
دسته‌بندي مربوط به سال 78 به نظرم  
كه مقام معظم رهبري تشريف آوردند قم  
و از نمايشگاه محصولات حوزوي تمامي نهادهاي حوزه علميه ديدن كردند  
دفتر هم آن‌جا غرفه داشت  
استاد حسيني (ره) يك جدول 27 تايي براي آن نمايشگاه درست كردند  
كه به جاي روند، اركان، مدل  
داراي 9 خانه براي حوزه  
9 خانه براي دانشگاه  
و 9 خانه براي نظام اداره بود  
هر كدام از اين سه نيز داراي مبادي، مباني و مقاصد  
  
آن دوره بحث كه اين جزوه آقاي حسينيان را شرح مي‌دهد  
پياده شده  
جزوه شده  
و بايد در دفتر موجود باشد  
بنده آن را نخوانده‌ام  
ولي در چند جلسه عمومي نخست آن شركت داشته‌ام  
همين‌قدر!  
  
موفق باشيد

براي من هميشه اين سئوال بوده و هست  
‌‌‌‌حتي چند مورد از آن برادر سئوال كردم كه:  
‌‌‌‌چرا شما خودتان را اين همه كوچك ميكنيد؟  
‌‌‌‌براي توليد يك جزوه  
‌‌‌‌يا وقت گرفتن از فلان فرد يا مسئول  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما جواب....  
‌‌‌‌طوري پاسخ داده ميشد  
‌‌‌‌گويي كه ايشان براي جبهه نبرد حق عليه باطل دارند از خودشان ميگذرند.  
‌‌‌‌سئوال خيلي مهم بنده اينكه  
‌‌‌‌شما در طول  
‌‌‌‌-به قول خودتان: پياده، ويراست و فهرست مباحث آن آقا-  
‌‌‌‌به اين موضوع فكر نكرديد كه مباحث ايشان خيلي خوب و مفيده؟  
‌‌‌‌و يا اينكه نسبت به ديگر مباحث موجود تو بازار علم برتري چشم گيري داره؟  
‌‌‌‌و اين فكر باعث بشه از اشتباهات روشي و ابزاري ايشان چشم پوشي كنيد؟  
‌‌‌‌يا خيلي مسائل ديگه.  
‌‌‌‌  
ابتدا يك نكته را پيرو ايميل قبلي شما عرض كنم  
امروز خيلي ناراحت شدم  
يعني سبب ناراحتي شدم  
كه خودش سبب ناراحتي خودم نيز شد  
سر رودربايستي!  
  
اين را عرض كنم كه عطف به بحث قبلي شود  
شايد جالب باشد  
كه ببينيد بنده هم هنوز گرفتار همين مشكلات هستم  
هفته پيش يكي از آشنايان  
از تهران  
ديداري به قم آمد و درباره يك پژوهشكده جديدالتأسيس صحبت كرد  
و اين‌‌‌‌كه مدير آن  
با ايشان صميميت دارد  
و ايشان به اعتبار ارتباط با بنده  
قول همكاري به آن دوست صميمي خود داده است  
كه مثلاً دبيرخانه پژوهشكده را طراحي و راه‌‌‌‌اندازي نمايد  
كاري كه خودش مي‌‌‌‌گويد كه خودش نمي‌‌‌‌تواند!  
گفت: «من به اعتبار اين‌‌‌‌كه شما كمك كني قول همكاري به آن آقا دادم»  
  
من منّ‌‌‌‌ومنّ كردم و گفتم: چشم!  
توي رودربايستي!  
  
دو روز پيش تماس گرفت كه جمعه جلسه مي‌‌‌‌خواهيم بياييم قم  
آن مدير را هم مي‌‌‌‌آورم!  
بنده گفتم كه شايد نتوانم  
ولي ايشان اصرار كرد  
من هم گفتم: إن‌‌‌‌شاءالله اگر مشكلي پيش نيايد و بتوانم هماهنگ كنم  
اگر پدر يا مادرم بيايند قم كه بچه‌‌‌‌ها را نگهداري كنند  
خدمت مي‌‌‌‌رسم  
  
حالا امروز تماس گرفته كه فردا ساعت 10 مي‌‌‌‌آييم قم  
جلسه هم در فلان مؤسسه  
گفتم: متأسفانه شرايط من جور نشد و نمي‌‌‌‌توانم  
ايشان هم كلّي دلخور شدند  
و جدّي پرسيدند: اصلاً شما تمايل و علاقه‌‌‌‌اي به اين فعاليت داريد  
البته خب كارشان بسيار فرصت گرانبهايي بود  
كه بشود مباحث استاد حسيني(ره) را در يك فضاي گسترده‌‌‌‌تر مطرح كرد  
ولي خب...  
وقتي امكان يك فعاليت براي انسان نيست  
خب نيست ديگر!  
ولي همين الآن هم هنوز ناراحت هستم  
از اين‌‌‌‌كه چرا در همان اولين گفتگو  
خيلي صريح نگفتم: «نه، نمي‌‌‌‌توانم!»  
  
بگذريم!  
  
بله صحيح مي‌‌‌‌فرماييد  
دقيقاً اتفاق افتاد  
من از همه اشتباهات آن آقا مي‌‌‌‌گذشتم  
فقط و فقط به اين دليل  
كه گمان مي‌‌‌‌كردم حرف ايشان خيلي دقيق و متقن است  
ولي زماني كه نگاهم عميق‌‌‌‌تر شد  
كمي كه از فضاي مسموم انسان‌‌‌‌پرستي كه ايجاد كرده بودند رها شدم  
وقتي بدون توجه به «گوينده» به «حرف‌‌‌‌ها» توجه كردم  
ديدم خيلي‌‌‌‌هايش اصلاً توجيه ندارد  
و باقي هم اثبات نشده است!  
  
مثلاً  
به ما گفتند: تنها و تنها يك راه براي نجات اقتصاد ايران وجود دارد  
آن هم تصرّف در معادله تري‌‌‌‌گپس است  
و جالب اين‌‌‌‌كه آن را تري‌‌‌‌كپس مي‌‌‌‌ناميدند!  
مي‌‌‌‌گفتند بايد شكاف صادارت و واردات را برطرف كرد  
به اين‌‌‌‌كه ورود تمام كالاهاي هاي‌‌‌‌تك از خارج ممنوع شود  
مثلاً موبايل جرا بايد باشد؟  
تمام تجهيزاتي كه فناوري بالايي دارند  
بايد ممنوع‌‌‌‌الورود به كشور شوند  
فقط به تعداد محدود  
براي امور نظامي و امنيتي و ارگان‌‌‌‌هاي خاص  
  
من تمام اين حرف‌‌‌‌ها را تايپ كردم  
نمودار كشيدم  
پاورپوينت كردم  
يك سند مفصل شد  
و برديم براي معاول اول رئيس جمهور  
پرزنت كرديم  
براي اين‌‌‌‌كه در برنامه توسعه پنجم ثبت شود  
اصلاً هم به خودم اجازه ندادم  
فكر كنم  
فكر اين‌‌‌‌كه چقدر صحيح است!  
  
بعدترها كه فراتر از دايره بحث‌‌‌‌هاي ايشان مطالعه كرده  
و فهميدم تري‌‌‌‌گپس يعني چه  
وقتي قصه كينز را خواندم  
و نظرياتي كه بعدتر از او آمدند  
تازه فهميدم آن‌‌‌‌چه گفته شد اصلاً عملي نيست  
و راه حلي براي مشكل اقتصاد نيست  
و آناني كه حرف‌‌‌‌هاي ما را مي‌‌‌‌شنيدند  
كاملاً حق داشتند كه به آن بي‌‌‌‌اعتنايي نمايند!  
  
مهم اين است كه فراموش نكنيم:  
هر كه يك طرفه به قاضي برود راضي باز مي‌‌‌‌گردد  
فردي كه يك حرف را بشوند  
امكان مقايسه ندارد  
و استاد حسيني(ره) معتقد است  
كه عقل انسان «سنجشي»‌‌‌‌ عمل مي‌‌‌‌كند  
انسان تا دوئيتي را نبيند  
عقل انسان  
نمي‌‌‌‌تواند حكم صادر كند  
به حتي اصل بود و نبود  
وقتي فقط حرف الف را مي‌‌‌‌شنويم  
معلوم است كه مي‌‌‌‌گوييم خوب و مفيد است  
اما وقتي با حرف‌‌‌‌هاي ديگران بسنجيم  
وقتي در همان موضوع  
چهارتا كتاب ديگر ببينيم  
چند تا مقاله  
چند تا مطلب از اساتيد ديگر...  
  
اگر انسان بخواهد يك حرف تخصصي را قضاوت كند  
بايد در سطح تخصصي فكر كند  
و براي اين‌‌‌‌كار  
لازم است كه مانند متخصصين  
تا حرف ساير متخصصين را نشنيده  
به قضاوت نرسد  
  
اين شد كه چشم‌‌‌‌پوشي كردم  
و به ندانسته‌‌‌‌ها قضاوت نمودم  
  
حق يارتان

بنده در مورد نكته اي كه فرموديد  
‌‌‌‌بايد چند حرف را شنيد  
‌‌‌‌ويا مثال مدل تري گپس  
‌‌‌‌و...  
‌‌‌‌كمي فكر كردم  
‌‌‌‌اتفاقا سئوالي به ذهنم رسيد  
‌‌‌‌‌‌‌‌مرحوم سيد منير در اين زمينه چه ميكردند؟  
‌‌‌‌يعني نظريات غربي ها را چگونه مطالعه ميكردند؟  
‌‌‌‌در چند نوبت اسامي را از زبان ايشان خواندم يا شنيدم  
‌‌‌‌و يا اينكه ايشان اشكالي را به نظريه و... برخي دانشمندان غربي بيان ميكنند.  
‌‌‌‌‌‌‌‌ايشان چگونه بر اين مباحث مسلط ميشدند تا به نقد برسند؟  
‌‌‌‌از ترجمه؟ يا مباحثه با دانشمندان آن علم؟ و...  
‌‌‌‌آن آقا‌‌‌ چطور؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌و در آخر شما چطور؟  
  
برخلاف حرف بعضي  
كه استناد مي‌‌‌‌كنند به اين جمله از استاد حسيني(ره):  
«من فقط تا 5 كلاس درس خوانده‌‌‌‌ام»  
و مي‌‌‌‌خواهند ادعا نمايند ايشان هيچ اطلاعاتي نداشته  
و هميشه به شنيده‌‌‌‌ها اكتفا نموده  
و از خود  
مطالب جديد توليد مي‌‌‌‌كرده است  
مي‌‌‌‌گويم ايشان در دوره جواني بسيار مطالعه داشته است!  
  
در جايي از خاطراتشان  
خودشان تصريح دارند كه در دوره نوجواني  
تمام نوشته‌‌‌‌ها و آثار پدرشان را مي‌‌‌‌خوانند  
جايي مي‌‌‌‌گويند  
وقتي مي‌‌‌‌شنوند يك دستگاهي در غرب درست شده  
كه درب خانه را از راه دور  
و با فشار يك كليد باز مي‌‌‌‌كند  
ايشان حدس زد كه بايد از سيم‌‌‌‌پيچ استفاده شده باشد  
كه آهنربا مي‌‌‌‌شود  
و خودشان يك دستگاه دربازكن برقي مي‌‌‌‌سازند  
در حالي كه هنوز چنين دستگاهي را به چشم نديده بودند  
درك همين مطلب كه سيم‌‌‌‌پيچ مي‌‌‌‌تواند ميدان مغناطيسي ايجاد نمايد  
و مانند آهنربا عمل كند  
بدون مطالعه ميسر است؟  
  
بله  
ايشان سواد كلاسيك زيادي نداشتند  
ولي در يك برهه طولاني از زندگي خويش  
حجم مطالعات بسيار زيادي داشتند  
و هر آن‌‌‌‌چه كه براي مباحث آينده‌‌‌‌شان مورد نياز بود  
از اين مطالعات به دست آوردند  
  
البته يكي دو سالي كه دوره‌‌‌‌هايي با عنوان هفته‌‌‌‌هاي اقتصاد در جريان بود  
ابتداي انقلاب  
تحت عنوان مجامع مقدماتي فرهنگستان  
خب بسياري از اساتيد دانشگاه در آن شركت داشتند  
به دليل تعطيلي دانشگاه‌‌‌‌ها هم فرصت كافي بود  
حتماً بخشي از اطلاعات اقتصادي استاد حسيني(ره) نيز از آن مسير فراهم شده است  
  
اما اين در خصوص آن فرد است  
فردي كه از ابتدا مسير زندگي‌‌‌‌اش معلوم نبوده  
و حتي تا چند سال قبل از وفات خود  
تصميم نداشت كه علم اصول فقه توليد نمايد!  
بلكه ضرورت‌‌‌‌هاي بحث‌‌‌‌هاي علمي ايشان را به اين مسير كشاند  
  
اما براي شاگردان ايشان چه؟  
آن‌‌‌‌ها كه ديگر فهرستي از علم‌‌‌‌هاي مورد نياز دارند  
سرفصل‌‌‌‌ها را هم كه مي‌‌‌‌دانند  
اين بسيار دور از ذكاوت است كه بي‌‌‌‌مطالعه پيش روند  
يك استاد درس خارج  
در همين حوزه‌‌‌‌هاي علميه  
اگر نظريات همه متقدمين و متأخرين را نخوانده باشد  
اصلاً نمي‌‌‌‌تواند درس خارج بگذارد  
اگر نداند مرخوم خويي در هشت دور درس اصول خود  
چه نظريات نويني طرح نموده  
چگونه مي‌‌‌‌خواهد در اصول فقه حرف جديدي بزند؟!  
  
آسيدمنير طلبه بوده  
اگر هم آخرين نظريات اصولي و فقهي را نمي‌‌‌‌دانسته  
آقاي ميرباقري در مباحث ايشان شركت داشته  
و هر جا نظريه‌‌‌‌اي بوده بيان مي‌‌‌‌داشته است  
  
اما نسبت دوستان ما با آن آقا چه؟  
تا مي‌‌‌‌گفتند مرحوم آخوند خراساني چنين مي‌‌‌‌گويد  
در همان كفايه  
در همان حدّ  
قبول نمي‌‌‌‌كردند  
صريح مي‌‌‌‌گفتند: شما حرف كفايه را نفهميده‌‌‌‌ايد  
حالا ايشان از كجا فهميده بودند؟  
زيرا ترجمه كفايه را از روي فلان كتاب خوانده بودند  
كتابي كه براي طلبه‌‌‌‌هاي ضعيف نوشته شده كه بتوانند نمره بگيرند و به زور قبول شوند!  
  
بنده هم مدتي گرفتار همين بدعت شدم  
اين‌‌‌‌كه هيچ‌‌‌‌جا نرويد  
در خانه اهل بيت (ع) بمانيد  
و همين بحث آسيدمنير را بخوانيد كافيست  
در هيچ‌‌‌‌جاي ديگر هيچ حرف به درد بخوري نيست!  
كفايه را خب درس آقاي حسيني بوشهري مي‌‌‌‌رفتم در دارالشفاء  
ولي خواستم خارج فقه و اصول بروم  
همين حرف ايشان سبب شد نروم  
و خيال كنم كه اهل بيت (ع) فقط به فرهنگستان كمك كرده‌‌‌‌اند  
و اين‌‌‌‌همه مرجع و عالم شيعه در خانه اهل بيت (ع) نبوده‌‌‌‌اند!  
  
حالا اصلاً علم به كنار  
آيا نبايد براي ردّ نظريات آنان به نظرياتشان مسلط شد؟  
من از وقتي كه جدا شدم  
بريدم به قول دوستان  
مشغول مطالعات گسترده‌‌‌‌تري شدم  
نظريات شهيد صدر (ره) را در اصول خواندم  
شروع كردم به مباحثه تقريرات اصول آقاي حائري از شهيد صدر  
يك جلد را كامل مباحثه كرده‌‌‌‌ام  
نظريات منطقي شهيد صدر را خواندم در كتاب الاسس المنطقيه للاستقراء  
اقتصادناي ايشان را خواندم  
  
بعد هم رفتم و در سايت‌‌‌‌هاي آموزش مجازي عضو شدم  
يكي دو دوره مباحث اقتصاد كلان را ديدم  
حتي شاخه‌‌‌‌هاي جديد اقتصاد  
مانند اقتصادعصبي  
همه و همه البته در حد ابتدايي  
براي يافتن بيشتر بايد بيشتر مطالعه كرد  
و من از روزي كه جدا شدم از اين مسير نادرست  
گرفتار كمبود وقت شديدي هم شدم  
زيرا ...  
  
خلاصه معتقدم بايد مطالعه كرد  
اين مطالعه‌‌‌‌ها سه كاركرد مي‌‌‌‌تواند داشته باشد:  
  
1. چيزهاي جديدي در آن‌‌‌‌ها پيدا شود كه انسان از قبل نمي‌‌‌‌دانسته  
حرف‌‌‌‌هايي كه اساساً قوي‌‌‌‌تر از حرف‌‌‌‌هاي ديگر باشد  
انسان برگيرد و به دانسته‌‌‌‌ها ضميمه سازد  
  
2. در حين مطالعه، مطالبي به نظر انسان برسد  
كه قبلاً نمي‌‌‌‌رسيده  
يعني از مطالعه جديد متوجه نكات جديدي شود كه اگر چه در متن نيست  
ولي ذهن انسان در نقد مطالب به آن مي‌‌‌‌رسد  
  
3. وقتي بخواهد نقض كند  
حرف ديگران را  
وقتي مطالعه كرده هم مسلط‌‌‌‌تر است و بهتر نقد و نقض مي‌‌‌‌كند  
و هم نزد ديگران مقبول‌‌‌‌تر است وقتي مستند نقد مي‌‌‌‌كني  
  
موفق باشيد

پيرامون به قول آقايان حكم شناسي  
‌‌‌‌جمع بندي خوبي بود، برام مفيد بود  
‌‌‌‌‌‌‌‌اما موضوع شناسي ويا تطبيق فرمايشات شما:  
‌‌‌‌مثلا من كدام منظر رو انتخاب كنم و چرا؟  
‌‌‌‌و يا اگر مثلا رويكرد دوم را انتخاب كردم، فقط به يكي از سه عنصر  
‌‌‌‌توجه كنم ويا اينكه تركيبي از آنها؟  
‌‌‌‌و حال تازه اول سخن است كه من تا الان چه خوانده ام؟  
‌‌‌‌و يا علاقه ام چيست؟  
‌‌‌‌و از همه شايد سخت تر براي من تشخيص نياز امروز؟  
‌‌‌‌برايم انتخاب ها سخت شده است!  
‌‌‌‌با اينكه هنوز سني ندارم- حدود 25-  
‌‌‌‌ولي گاهي اين حس به من دست ميدهد:  
‌‌‌‌آدم هايي كه بخاطر سن بالا سخت پسند و يا محافظه كار شده اند.  
  
آدم گاهي قلبش زودتر پير مي‌‌‌‌شود  
سن هنوز بالا نرفته  
ولي از درون  
يك حالت پختگي احساس مي‌‌‌‌كند  
كه به همان محافظه‌‌‌‌كاري مي‌‌‌‌انجامد  
انتخاب‌‌‌‌ها سخت مي‌‌‌‌شود  
زيرا انسان وراي انتخاب‌‌‌‌هاي خود را بهتر مي‌‌‌‌بيند  
و سخت‌‌‌‌تر مي‌‌‌‌تواند تصميم بگيرد  
  
آدم تا جوان‌‌‌‌تر است  
تا دو قدم بيشتر جلوي خود را نمي‌‌‌‌بيند  
تصميمات او پخته نيست البته  
نمي‌‌‌‌داند اگر اين مهره را جابه‌‌‌‌جا كند  
چند حركت بعد چه اتفاقي مي‌‌‌‌افتد  
اما وقتي كاسپاروف باشد  
يا قائم‌‌‌‌مقامي خودمان  
وقتي تا سي حركت بعد هم در جلوي چشمش بيايد  
براي هر انتخاب به ترديد مي‌‌‌‌افتد  
زيرا مي‌‌‌‌بيند چه تالي‌‌‌‌فاسدهايي بر آن مترتب است  
  
بسياري از محافظه‌‌‌‌كاري‌‌‌‌ها ناشي از ديد عميق است  
شايد اين ديد اشتباه باشد  
شايد ناشي از جهل مركب  
ولي وقتي انسان احساس مي‌‌‌‌كند چنين ديدي دارد  
تصميم‌‌‌‌گيري‌‌‌‌هاي او دچار يك اختلال شديد مي‌‌‌‌گردد  
اختلال تأخير  
و ترديد  
و ديرباوري  
و ديرپذيري  
و سخت‌‌‌‌پسندي  
و حتي در انتخاب كتابي كه مطالعه مي‌‌‌‌كند  
يا فيلمي كه مي‌‌‌‌بيند  
يا مطلبي كه مي‌‌‌‌نويسد...  
  
بنده خدايي براي فلان سايت مقاله مي‌‌‌‌خواهد  
ديگري براي نشريه فلان  
آن‌‌‌‌قدر در ترديد افتادم  
اين‌‌‌‌كه الآن فلان بحث استاد حسيني(ره) را مي‌‌‌‌توانم طرح كنم؟  
بكنم چه مي‌‌‌‌شود؟  
نكنم چه مي‌‌‌‌شود؟  
آيا دوستان دفتر ناراحت خواهند شد؟  
كه چرا فلان بحث چالش‌‌‌‌برانگيز طرح شده؟  
آن‌‌‌‌قدر از اين فشارها به ذهنم مي‌‌‌‌آيد  
كه لپ‌‌‌‌تاپ را مي‌‌‌‌بندم  
چشمانم را هم  
و تصوّر مي‌‌‌‌كنم:  
«نه خاني آمد و نه خاني رفت!»  
  
اين‌‌‌‌ها خوب نيست  
اين ترديدها ناشي از عدم تشخيص تكليف است  
انسان اگر تكليف را تشخيص دهد  
مي‌‌‌‌تواند مقتدر بايستد  
تا «هر چه مي‌‌‌‌خواهد بشود!»  
اما وقتي پيشوايي در مقابلت نيست  
كه به جاي تو فكر كند  
و به جاي تو تصميم بگيرد  
تصميم سخت مي‌‌‌‌شود  
و دوران غيبت چنين دوراني‌‌‌‌ست  
قرار نيست امام زمان (عج) براي ما تصميم بگيرد  
قرار است خودمان تصميم بگيريم  
و اين  
دقيقاً همين  
دقيقاً همين تصميم گرفتن مي‌‌‌‌شود تكليف ما  
تكليف ما شايد درست همين باشد  
اين‌‌‌‌كه از قرائن و شواهدي كه براي ما گذاشته  
و مي‌‌‌‌گذارند  
درك كنيم  
تكليف ما چيست  
چه بسا همين را بفهميم كار تمام باشد  
و «فزتُ و رب الكعبه» شويم!  
  
توكل بر خدا

ممنون از اينكه براي ÷اسخ دادن وقت ميذاريد.  
‌‌‌‌ببخشيد اين تعبير رو بكار ميبرم:  
‌‌‌‌اگه آن آقا آويزان شما ميشد  
‌‌‌‌چه ميكرديد؟  
‌‌‌‌چه طور از دستش خلاص ميشديد؟  
‌‌‌‌البته منظورم  
‌‌‌‌دعوا و... نيست.  
‌‌‌‌اين برادر هميشه افراد رو يا در رودرباسي يا تو معذوريت بين آدم و خدا و...  
‌‌‌‌قرار ميده.  
‌‌‌‌به نظرتون چه بايد كرد؟  
‌‌‌‌‌‌‌‌قطعا آدم ها -همه- نميتونن تصميم قاطع بگيرند و مثل امام بگن جواب خون ها رو ‌‌‌‌ميديم  
‌‌‌‌از طرفي هم توان ÷اسه گفتن رو ندارند.  
‌‌‌‌بنده هم گاهي دچار اين شرايط شدم.  
  
شد  
همين‌‌‌‌كه مي‌‌‌‌فرماييد شد  
واقعاً اتفاق افتاد  
بخشش نياز نيست  
مطلبي صحيح است  
بعضي آدم‌‌‌‌ها اين‌‌‌‌طوري كارشان را پيش مي‌‌‌‌برند  
  
بنده نيز بارها گرفتار آن برادر شده‌‌‌‌ام  
يادم هست  
اولين كتابي كه ايشان مي‌‌‌‌خواست بيرون بياورد  
آن‌‌‌‌قدر اصرار كرد كه قبول كردم صفحه‌‌‌‌بندي نمايم  
واقعاً توي رودربايستي  
هنوز هم صدايش توي گوشم است  
آن‌‌‌‌قدر با لحن زير و خاصي مي‌‌‌‌گفت: «سيد ِ خدا»  
  
هميشه مرا با اين نام صدا مي‌‌‌‌كرد  
و هنگامي‌‌‌‌كه يك كاري را قرار مي‌‌‌‌شد برايش انجام دهم  
به حدّي اصرار و پي‌‌‌‌گيري داشت  
كه انسان با خود مي‌‌‌‌گفت:  
«همه كارهايم را بگذارم كنار و اول اين‌‌‌‌كار را انجام دهم تا شرّش كم شود!»  
  
وقتي فكر مي‌‌‌‌كنم  
اصلاً اولين ارتباطم با آن آقا همين‌‌‌‌طور آغاز شد  
در همان اتوبوس  
انگار همين الآن جلوي چشمم است  
ايشان پيشنهاد كرد در جلساتي مشترك  
بحث‌‌‌‌هاي علامه طباطبايي و شهيد مطهري را بررسي كنيم  
در كتاب اصول فلسفه و روش رئاليسم  
ولي چند جلسه از بحث كه گذشت  
كم‌‌‌‌كم فضا تغيير كرد  
كارهاي جديدي آمد  
«حالا اين بروشور را تايپ بفرماييد»  
تا چشم به هم زدم  
ديدم من هستم و يك رايانه  
و پرينتري كه با هزينه خودم خريده‌‌‌‌ام  
و درس حوزه را ترك كرده‌‌‌‌ام  
و شغل خوبي كه در فلان نهادهاي مرتبط با حوزه داشتم  
و دارم حرف‌‌‌‌هاي آن آقا را تايپ مي‌‌‌‌كنم!  
و در يك رودربايستي بزرگ گرفتار شده‌‌‌‌ام:  
«اگر نكنم، مي‌‌‌‌گويند ضد انقلاب است، خسته شده است، بريده است، جا زده است!»  
  
آدم‌‌‌‌ها اين‌‌‌‌طوري‌‌‌‌ست كه جامعه‌‌‌‌پذير مي‌‌‌‌شوند  
وقتي كه به «تشويق‌‌‌‌»هاي بيروني  
بيش از «حقيقت» بها مي‌‌‌‌دهند  
  
اين را از كودكي فرا مي‌‌‌‌گيريم  
اين‌‌‌‌كه با تشويق عمل كنيم  
و براي تشويق كار كنيم  
به تشويق‌‌‌‌ها توجه كنيم  
و براي آن‌‌‌‌ها ارزش فراواني قائل شويم  
  
به نظر من  
آدم‌‌‌‌هايي كه در خانه  
در كودكي  
خيلي خوب تربيت شده‌‌‌‌اند  
يعني خيلي به تشويق‌‌‌‌ها پاسخ مثبت داده  
و بسيار مطيع و سازگار با محيط عمل كرده‌‌‌‌اند  
اين‌‌‌‌ها وقتي هم كه بزرگ شوند  
بيش از آن‌‌‌‌چه كه حق است  
به تشويق‌‌‌‌هاي اجتماعي پاسخ مي‌‌‌‌دهند  
و احتمالاً  
همين‌‌‌‌ها هستند كه زودتر جذب سازوكارهاي فريب مي‌‌‌‌گردند  
گرفتار آدم‌‌‌‌هايي  
كه اصلاً‌‌‌‌ تخصص در «تشويق» دارند  
در ارائه محرّك‌‌‌‌هايي  
كه فرد را به اطاعت وا مي‌‌‌‌دارد  
و آدمي كه فراگرفته هميشه از توبيخ بگريزد  
و به تشويق بها دهد  
وقتي او را تمجيد مي‌‌‌‌كنند  
و به او مي‌‌‌‌گويند...  
دقت بفرماييد  
اين را زياد به من گفتند:  
«تو بهتريني، هيچ‌‌‌‌كس مثل تو نيست، تو نعمت‌‌‌‌هاي خاصي از خدا گرفته‌‌‌‌اي، تو...»  
و انسان باور مي‌‌‌‌كند  
اين‌‌‌‌كه علمي دارد كه ديگران ندارند  
فهمي دارد كه ديگران از آن محرومند  
با مجموعه و استاد و افرادي در ارتباط است  
كه ديگران نيستند  
و در كل  
در شرايط بسيار خاصي زندگي مي‌‌‌‌كند  
و نفس مي‌‌‌‌كشد  
كه همه عالم از آن دورند  
و انسان  
شايد كيش شخصيت بيابد  
و شايد هم  
صرفاً با احساس تكليف  
گمان مي‌‌‌‌كند اگر فلان عمل اجتماعي را انجام ندهد  
دين خود را نسبت به اسلام ادا نكرده  
و تنها براي خدا  
دقيقاً همين‌‌‌‌جا و همين آدم‌‌‌‌ها  
تنها براي خدا آدم هم مي‌‌‌‌كشند  
و سعيد عسگر دستش به ترور سعيد حجاريان آلوده مي‌‌‌‌شود  
و دود اين ترور  
به چشم انقلاب هم مي‌‌‌‌رود!  
  
دنيا سراسر پر از اين رودربايستي‌‌‌‌هاست  
كه ابتدا با تعريف شروع مي‌‌‌‌گردد  
و سپس انسان را معتاد مي‌‌‌‌نمايد  
و انساني كه معتاد به دريافت تشويق است  
ديگر عين مواد مخدر  
اگر به بدنش نرسد خمار مي‌‌‌‌گردد  
در اين حالت است  
كه ما به دنبال تشويق حركت مي‌‌‌‌كنيم  
و امثال آن آقا  
ما را به مسيري مي‌‌‌‌كشند  
كه نه دلمان به آن راضي‌‌‌‌ست  
و نه عقلمان آن راه را تأييد مي‌‌‌‌كند  
هميشه هم در ترديد  
ولي عمل مي‌‌‌‌كنيم  
به آن‌‌‌‌چه مي‌‌‌‌گويند  
و نمي‌‌‌‌دانيم كه از هواي نفس‌‌‌‌مان است كه اطاعت مي‌‌‌‌كنيم  
از فشار نفس  
كه به آن تأييد بيروني «محتاج» است  
و گرنه انسان آرام  
او كه بر نفس غلبه كرده باشد  
به هدايت پروردگار  
از طريق عقل پناه مي‌‌‌‌برد  
و راه خود را  
بر طريق حق مي‌‌‌‌جويد  
و در برابر هر اصرار و ابرامي  
بسيار آسان و باادب و كاملاً استوار،‌‌‌‌ مي‌‌‌‌گويد: «نه!»  
  
ديگران وقتي چند بار شنيدند  
آن‌‌‌‌هايي كه درصدد فريبند  
دست بر مي‌‌‌‌دارند  
و براي سواري مفتي...  
البته هميشه آدم‌‌‌‌هايي هستند كه به اين افراد سواري مفتي بدهند!  
  
براي خدا كار كردن  
در جهت الهي بودن  
به صرف «تلاش‌‌‌‌» نيست  
«كيفيت» هم بخشي از كار است  
نمي‌‌‌‌شود «هر كاري» را به صرف «نيت خوب» تأييد نمود  
و به انجام رساند.  
  
ايمان‌‌‌‌مان ضعيف است  
ايمان كه زياد شود  
هم «بله» گفتن به «حق» آسان مي‌‌‌‌شود  
و هم «نه» گفتن به «باطل»  
اين‌‌‌‌ها لازم و ملزوم همند  
به قول شهيد مطهري (ره)  
جاذبه و دافعه، هر دو لازم است!  
  
موفق باشيد

قبل از هر چيز از اين تاخير و وقفه اي كه پيش آمد عذر خواهي ميكنم.  
‌در اين مدت  
‌-كه ارتباط قطع بود-  
‌بنده هم  
‌از استادي كه عرض كرده بودم سئوال كردم  
‌وهم در سايت ها پيرامون مسئله مغز در خمره كمي جست و جو كردم.  
‌جست و جو ها در اينترنت بيش تر به تبيين مسئله متوجه بود. البته چند نقد در ‌مورد فيلم ماتريكس هم ديدم.  
‌از استاد هم كه پرسيدم:  
‌ايشون گفت اين سئوال در واقع اشكال وارد كردن به بديهيات است و نميتوان ‌براي آن استدلال كرد.  
‌بلكه فقط ميتوانيد به او بگوييد در مقابل آنچه تو احتمالي بيان ميكنيد،  
‌احتمال ديگري نيز وجود دارد، كه اگر راست باشد تو ضرر كرده اي و اگر آنچه تو ‌ميگويي راست باشد، ما ضرري نكرده ايم.  
‌نظرتون؟  
‌  
يك پاسخي هست به زبان رياضي  
‌ذيلاً نمايش داده شده است:  
‌  
‌  
‌  
‌توضيح فارسي آن هم چنين است:  
‌  
‌در اين راه حل  
‌تنها از «خود» سخن به ميان آمده  
‌و با فرض تحقق شبهه مغز در خمره  
‌به نتيجه‌اي متناقض رسيده است  
‌اين‌كه «من» مساوي نيست با «من»  
‌هر گاه در فلسفه به چنين نتايجي برسيم  
‌يك برهان اقامه شده است  
‌كه در منطق به «برهان خلف» مشهور است  
‌از تناقض موجود در نتيجه  
‌پي به «نادرستي» آن مي‌بريم  
‌و «نادرستي» نتيجه علت مي‌شود براي «نادرستي» مفروض  
‌  
‌مفروض: من | مغز در خمره | هستم  
‌  
‌بديهيات مسأله:  
‌1. «مغز در خمره» در يك جهاني‌ست كه ما آن را «الف»‌ مي‌ناميم.  
‌2. «مغز در جمجمه» هم در جهان ديگري‌ست كه آن را «ب»‌ مي‌ناميم.  
‌فارغ از اين‌كه جهان الف را حقيقي مي‌دانيم و جهان ب را مجازي ‌يا بالعكس  
‌در هر صورت با اين گزاره مواجه هستيم:  
‌3. جهان «الف» مساوي نيست با جهان «ب»  
‌و در نتيجه:  
‌4. هر چه كه عضوي از «الف» باشد، قطعاً عضوي از «ب» نيست  
‌5. و هر چه كه عضوي از «ب» باشد، قطعاً عضوي از «الف» نيست  
‌  
‌اكنون اگر اين بديهيات را به مفروض اضافه كنيم  
‌با توجه به اين‌كه مفروض مي‌گويد:  
‌من در خمره هستم  
‌يعني:  
‌6. من در «الف» است  
‌پس:  
‌7. من در «ب» نيست  
‌  
‌تا اين‌جا مشكلي نيست  
‌ولي يك گزاره ديگر داريم كه كار را دشوار مي‌كند  
‌«من» از كجا آمده است؟  
‌ما «من» را از «مغز در جمجمه» انتزاع كرده‌ايم  
‌پس:  
‌8. «من» مفهومي است كه از «مغز در جمجمه» اخذ شده  
‌با توجه به اين بديهي:  
‌9. هر مفهومي حداقل بر منشأ انتزاع خود صدق مي‌كند  
‌نتيجه مي‌گيريم:  
‌10. «من» بر «مغز در جمجمه» صدق مي‌كند  
‌يعني:  
‌11. من در «ب» است  
‌از مقايسه 11 با 7 به يك تناقض مي‌رسيم:  
‌12. من من نيست!  
‌زيرا نمي‌شود من هم در «الف» باشد و هم در «ب»  
‌  
‌اما اگر اشكال شود به بديهي 9  
‌كه فردي بگويد ممكن است مفهومي نادرست اخذ شده باشد  
‌و لذا صدق نكند بر محل انتزاع خود  
‌اين‌طور گفته مي‌شود كه مفهومي كه از خارج اخذ شده  
‌چون وجود خارجي شخصي‌ست  
‌يعني انحصار در يك مصداق مشخص دارد  
‌اگر چه مفهوم بماهو مفهوم قطعاً كلّي‌ست و اباء ندارد از صدق بر كثيرين  
‌اما از آن جهت كه منتسب به مصداق خارجي خاص است  
‌عقل شرط كرده است در چنين مفهومي  
‌كه صرفاً بر مصداق خود حمل شود  
‌و بر آن صدق نمايد  
‌و در اين صدق اهميتي ندارد كه خصوصيات و كيفيات و اعراض موجود خارجي  
‌درست درك شده باشد يا اشتباه  
‌  
‌بنا بر اين استدلال  
‌اگر مغزي در خمره‌اي وجود داشته باشد  
‌قطعاً «من» نيستم!  
‌زيرا «من» خودم را از همين وجود فعلي خود درك كرده‌ام  
‌كه مغز در جمجمه است  
‌و چنين دركي  
‌نمي‌تواند منطبق بر مغز در خمره‌اي شود  
‌كه در يك جهان ديگر واقع است  
‌«من»‌ نمي‌تواند هم‌زمان در دو جهاني باشد  
‌كه با هم در تعارض هستند؛  
‌يكي واقعي و ديگري مجازي!  
‌  
‌نظر شما چيست؟

ممنون از پاسختون، برام مفيد بود.  
‌دو سئوال:  
‌1. مگه صاحب سئوال، مدعي بود كه اين هماني در "من" ها بر قرار است كه شما ‌فرموديد: نيست.  
به عنوان مثال فردي كه بر اثر تصادفي حافظه خود را از دست ميدهد، و هويت ‌جديد-جعلي- دوباره شروع به زندگي ميكند.  
‌ايشان همان من است اما با هويتي ديگر و با داده هاي مغزي ديگر.  
‌به عبارت ديگر مغز در خمره با داده هايي كه دارد، خود را مشغول زندگي ميابد.  
‌و اصلا متوجه اين جابه جايي نميشود.  
‌در واقع او دركش از خودش تغييري نكرده است.  
‌2. آيا در پاسخ به اين سئوال كه ظاهرا ابتدائا در حيطه فيزيك بوده ، ميشود ‌جواب فلسفي و ... داد؟  
‌يادم هست، فردي از قول صاحب منظومه نقل ميكرد:  
‌آمدند خدمت ايشان و پيرامون دوربين عكاسي كه اختراع شده- يا ميخواهد اختراع ‌شود- صحبت كنند.  
‌ايشان هم در پاسخ فرمودند:[آقا جان] مگر ميشود، شيء در عين اينكه در يك جا ‌هست صورت عيني آن در جاي ديگر ضبط شودو... .  
‌  
بحث اين‌هماني در «من‌ها»‌ نيست  
بحث ارائه يك برهان است  
بر اين‌كه بتوان ثابت كرد  
«من | مغز در خمره |‌ نيست»  
  
براي اثبات اين مطلب  
از راه برهان خلف رفته‌ايم  
ابتدا فرض گرفته‌ايم كه «من | مغز در خمره | است»  
سپس لوازمات عقلي آن را پي گرفتيم  
و به بديهياتي ضميمه نموديم  
تا رسيديم به يك تناقض  
اين‌كه «من | من | نيست»  
وقتي لوازمات عقلي يك قضيه به تناقض بيانجامد  
چون تناقض محال است  
نتيجه مي‌گيريم كه اصل آن قضيه هم محال بوده است  
پس به روش برهان خلف ثابت مي‌شود  
كه محال است آن‌كه خود را در اين جهان فعلي مي‌بيند  
و در آن زيست مي‌كند  
و خود را در اين جهان يافته و درك كرده است  
يك مغزي در يك خمره‌اي باشد  
و تمام اين چيزهايي كه واقعيت مي‌پندارد مجازي باشد  
زيرا آن مغز ديگر اين فرد نخواهد بود!  
  
هويتي ديگر هم معنايي ندارد  
زيرا ما اصلاً با ماهيت كار نداريم  
تا از هويت بحث كنيم  
ما با شخص وجود ارتباط داريم  
هر موجودي يك وجود شخصيه خارجيه دارد  
اين وجود نمي‌تواند چندگانه باشد  
حتماً يكي است  
هر وجود ديگري تصور شود  
يك فرد ديگر خواهد بود و نه اين فرد از وجود  
  
مغز در خمره يك وجودي دارد  
مغز در جمجمه وجودي ديگر دارد  
من كه خود را مغز در جمجمه مي‌بينم  
و «من» بودنم را از همين جسم و وجود مشخص انتزاع كرده‌ام  
نمي‌توانم آن مغز در خمره باشم  
حتي اگر يك مغز در خمره‌اي هم وجود داشته باشد كه من داخل در تصورات وي قرار داشته باشم  
من من هستم  
و من همين هستم كه خود را درك كرده‌ام  
اين مطلب از آن استدلال كه عرض شد فهميده مي‌شود  
  
داده‌هاي مغزي هم نمي‌تواند وجود فرد را تغيير دهد  
هر چقدر داده‌هاي مغزي تغيير نمايد  
باز هم اين وجود خودش است  
و همان شخص  
لذا ممكن است خصوصياتي كه از خود به خاطر دارد متفاوت باشد  
مثلاً مرد بوده و حالا خود را زن تصور مي‌نمايد  
ولي باز هم آن‌چه از «من» درك مي‌كند  
لزوماً همين «من» است كه درك مي‌نمايد  
و نمي‌تواند هم‌زمان در دو وعاء مختلف باشد  
كه وجه اشتراك ندارند  
فضا و جهاني كه مغز در خمره در آن است  
هيچ وجه اشتراكي نمي‌تواند با جهاني داشته باشد كه مغز در جمجمه خود را در آن متصوّر است  
زيرا فرض بر اين است كه آن حقيقي و اين مجازي‌ست  
وقتي دو جهان در هيچ نقطه‌اي وجه اشتراك ندارند  
من يا در اين جهان هستم و يا در آن  
در هر صورت  
من يكي از اين دو بيشتر نخواهم بود  
و چون «من» را با عقل خود از همين جهان جمجمه‌اي انتزاع كرده‌ام  
پس بر مابحذاء واقعي خود صدق مي‌نمايد  
و ديگر نخواهد توانست بر مغز در خمره صدق كند  
  
فلسفه علم هستي‌شناسي‌ست  
هر مطلبي كه درباره «بود يا نبود» باشد  
وجود را اگر مدّ نظر داشته باشد  
لزوماً به فلسفه مرتبط مي‌گردد  
اتفاقاً بخش عمده‌اي از بنيان‌هاي فيزيك  
آن‌جا كه از ماده و انرژي و هست و نيست آن‌ها صحبت مي‌كند  
به فلسفه مربوط است  
  
اين‌كه يك فيلسوف آن‌چه را نادرست تصوّر كرده  
تصديق ننمايد  
دليل نمي‌شود آن مطلب اشتباه باشد  
اگر به نحو صحيح براي ايشان بيان مي‌شد  
كه تصوّر درستي از دوربين داشته باشند  
ايشان مگر فيلسوف نبوده است  
مگر قبول نداشته كه هر شيء وجود ذهني مي‌تواند داشته باشد  
وجود كتبي را مگر براي الفاظ نپذيرفته  
خب وجود تصويري هم براي تمام اشياء روي كاغذ عكاسي كه ممتنع نيست  
كاملاً واضح و مبرهن است  
هر فيلسوفي معتقد است كه يك وجود ذهني متناظر از شيء در نفس ما حاضر مي‌شود  
تا آن را درك مي‌كنيم  
حالا همين وجود به كيفيتي ديگر  
همان‌طور كه عارض بر نفس شده  
عارض بر صفحه كاغذ مي‌شود  
البته در حقيقت عارض بر رنگ‌ها مي‌گردد  
زيرا رنگ‌هاي روي كاغذ جرم دارند  
و جوهر هستند، نه عرض!  
  
بنده در خدمت هستم  
اگر كلام ناقص بود  
بگذاريد به حساب ضعف در بيان حقير  
آن‌چه از اساتيد آموخته‌ام پس مي‌دهم  
اميد كه مقبول افتد

و اما در ايميلي ديگر  
پس از ايميل قبلي نوشتم:

يك نكته به نظرم آمد  
با توجه به اين‌كه شما به حسب استفاده از مباحث آسيدمنير (ره)  
و آشنايي بيشتر با انديشه ايشان  
از بنده پرسش نموديد  
لازم است عرض نمايم  
استاد حسيني روش معروفي در مباحثه با سوفسطايي دارند  
يعني فردي كه شك در واقعيت نمايد  
ايشان بر خلاف آن‌چه بنده در ايميل قبلي خدمت شما عرض كردم  
به سراغ برهان نظري نمي‌روند  
زيرا معتقدند برهان نافي اختيار نيست  
و لذا نمي‌تواند مخاطب را  
يعني همان سوفسطايي  
مجبور نمايد به پذيرش  
  
به سراغ برهان عقل عملي مي‌روند  
به اين ترتيب كه شرايطي را ايجاد مي‌نمايند  
كه مخاطب بيشتر از دو گزينه پيش روي خود نداشته باشد  
كه هر كدام را بپذيرد  
تسليم ما شود به ناچار  
يعني يك جبر در عمل  
كه اگر هر دو طرف را طرد نمود  
در يك تناقض گرفتار شده  
رسوا گردد  
و اطرافيان وي او را رها نمايند  
  
روش استاد اين است  
به سوفسطايي مي‌گويد:  
آيا بين اين نظريه‌اي كه من مي‌گويم با آن‌چه تو مي‌گويي تغاير و تفاوتي هست  
آيا حرف من و حرف تو متفاوت است؟  
اگر مخاطب پذيرفت  
كه اصلاً سوفسطايي نيست  
زيرا يك تفاوت بين دو چيز را پذيرفته است  
و اين پذيرش تغاير  
تغايري كه در ذهن وي است  
از دو تصوري كه درك كرده  
بحث را به علّت تغاير مي‌كشد  
يعني اين‌كه علّت اين تغاير چيست  
چون نمي‌تواند درون نفس همان فرد باشد  
پس بايد بيرون باشد  
و هر چه كه باشد  
همين علّت تغاير دليلي بر وجود واقعيت است  
و استاد حسيني اگر مخاطبش قبول كند تغاير را  
او را مي‌كشد تا تغيير و سپس هماهنگي  
و در نهايت اصالت ربط و تعلّق و فاعليت را به وي ثابت مي‌كند  
بر اساس همين يك پذيرش اوليه  
  
اما اگر مخاطب نپذيرفت  
گفت من قبول ندارم تغايري را درك مي‌كنم  
بين حرف خودم و حرف شما  
استاد مي‌گويد: پس حالا كه هيچ تفاوتي را درك نمي‌كني  
بين حرف من و حرف خودت  
چرا به حرف من عمل نمي‌كني؟  
يعني نمي‌پذيري كه تغاير وجود دارد  
و دنبال آن؛ علت تغاير  
و ... تا آخر  
اگر طرف بگويد به حرف تو عمل نمي‌كنم  
يعني عملاً به تغاير معتقد است و دروغ گفته  
و اگر هم عمل كند  
باز هم به تغاير معتقد شده  
اگر چه از سر اين‌كه بين حرف خود و حرف ما تفاوتي نديده  
  
پس سؤالي را در معرض مخاطب قرار مي‌دهد  
كه انتخاب هر طرف آن منجر به تسليم مي‌شود  
تسليم يعني پذيرش تغاير  
همين‌كه سوفسطايي تغاير را بپذيرد  
مسير اصلي را طي خواهد كرد:  
تغاير، تغيير، هماهنگي، ربط، تعلّق، فاعليت  
و عملاً اصالت ولايت را خواهد پذيرفت  
  
اين شيوه استاد حسيني براي اثبات واقعيت به نحوي است كه به آن معتقد مي‌باشد  
پس آن‌چه بنده از برهان نظري گفتم  
از منطق صوري وام گرفته بودم  
موفق باشيد

و گفتگويمان در همين‌جا پايان يافت  
ايميل‌هايي كه ردّ و بدل مي‌شد  
همان‌گونه كه براي نويسنده اين وبلاگ مفيد بوده  
اميد است براي خوانندگان نيز باشد!